

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با نظارت: حضرت آية الله مكارم شیرازی

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۵ جلد ۲۵

۲۵

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✱ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

﴿ ۴۷ ﴾ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْذُنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ

اسرار قیامت (ولحظة وقوع آن) را تنها خدا می داند ، هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود و هیچ مؤنثی باردار نمی گردد و وضع حمل نمی کند ، مگر به علم و آگاهی او و آن روز که آن ها را ندا می دهد ، کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید ، آن ها می گویند : (پروردگارا) ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم .

اسرار همه چیز نزد خدا است

« أَكْمَامَ » جمع « كِمَ » به معنی غلافی است که روی میوه را می پوشاند و « كُمَ » به معنی آستینی است که دست را می پوشاند و « كُمَّة » به معنی عرقچین است که بر سر می گذارند . « اَذْنُكَ » از ماده « اِذْنَانِ » به معنی اعلام است . در این جا این سؤال برای مشرکان مطرح می شد که این قیامت که می گویی کی خواهد آمد ؟ قرآن در آیه مورد بحث نخست در پاسخ این سؤال می گوید : « إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ » .

هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی نیز از آن آگاه نیست و باید هم آگاه نباشند ، تا هر لحظه همگان وقوع آن را احتمال دهند و اثر تربیتی خاص این انتظار در همه مکلفین محفوظ باشد .

سپس می‌افزاید : نه تنها آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است ، علم به اسرار این عالم و موجودات پنهان و آشکارش نیز از آن اوست . نه در عالم گیاهان و نه در عالم حیوان و انسان نطفه‌ای منعقد نمی‌شود و بارور نمی‌گردد و تولد نمی‌یابد ، مگر به فرمان خداوند بزرگ و به مقتضای علم و حکمت او . آری او است که می‌داند کدامین نطفه در کدامین رحم و در چه زمانی منعقد می‌شود و کی متولد می‌گردد ، کدام میوه بارور می‌گردد و کی غلاف و پوسته خود را می‌شکافد و سر بیرون می‌زند .

سپس می‌افزاید : « وَ یَوْمَ یُنَادِیْهُمْ ... » : و روزی که آن‌ها را ندا می‌دهد که شرکاء من کجا هستید . می‌گویند: آن‌چه می‌گفتیم سخنان بی‌اساس و بی‌پایه بود، سخنانی که از جهل و بی‌خبری

یا تقلید کورکورانه سرچشمه می گرفت، امروز بهتراز هر زمان می فهمیم که چه اندازه این ادعاها باطل و بی اساس بوده است.

﴿۴۸﴾ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ
و همه معبودانی را که قبلاً می خواندند محو و گم می شود و می دانند هیچ پناهگاهی ندارند.

«ظَنُّوا» از ماده «ظن» در لغت معنی وسیعی دارد: گاه به معنی یقین و گاه به معنی گمان می آید و در آیه مورد بحث به معنی یقین است، چه این که آن ها در آن روز یقین پیدامی کنند که راه فرار و نجاتی از عذاب الهی ندارند.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «ظن» به معنی اعتقادی است که از دلیل و قرینه حاصل می شود، این اعتقاد گاه قوی می شود و به مرحله یقین می رسد و گاه ضعیف است و از حد گمان تجاوز نمی کند.

«مَحِيصٍ» از ماده «حِص» به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است

و از آنجا که محیص اسم مکان است ، این کلمه به معنی قرارگاه یا پناهگاه می آید .
 صحنه قیامت آن چنان برای آن ها وحشتناک است که خاطره بت ها نیز از نظرشان محو و نابود
 می شود ، همان معبودانی که یک روز سر بر آستانشان می نهادند ، برای آن ها قربانی می کردند ، حتی
 گاه در راه آن ها جان می دادند و پناهگاه روز بیچارگی و حلال مشکلات خود می پنداشتند ،
 همه همچون سراب هایی محو می شوند .

﴿ ۴۹ ﴾ لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَسْأَلْ قَنُوطَ

انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی شود و هرگاه شر و بدی به او رسد
 مأیوس و نومید می گردد .

حرص و طمع انسان های کم ظرفیت

«دُعَاء» گاه به معنی خواندن کسی است و گاه به معنی طلب کردن چیزی است و در آیه مورد
 بحث به معنی دوم می باشد ، بنابراین «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ» یعنی انسان از طلب و
 تقاضای نیکی ها هرگز ملول و خسته نمی شود .

در این که «يُؤْس» و «قُنُوط» به یک معنی است ، یعنی انسان نومید ، یا دو معنی مختلف دارد و تفاوت میان این دو چیست ، در میان مفسران گفتگو است . ولی آنچه از موارد استعمال واژه «يَأْس» و «قُنُوط» در قرآن مجید به دست می آید ، این است که يَأْس و قُنُوط تقریباً در یک معنی به کار می رود ، مثلاً در داستان یوسف علیه السلام می خوانیم که یعقوب فرزندان خود را از يَأْس از رحمت الهی برحذر داشت ، در حالی که آن ها در مورد پیدا کردن یوسف هم قلباً مأیوس بودند و هم نشانه های يَأْس را ظاهر کرده بودند (۸۷ / یوسف) .

و در مورد قُنُوط در داستان بشارت فرزند به ابراهیم علیه السلام می خوانیم که او از این مسأله اظهار تعجب کرد ، اما فرشتگان به او گفتند : «بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَانِطِينَ : ما تو را به حق بشارت دادیم ، بنابراین مأیوس نباش » (۵۵ / حجر) . منظور از انسان در این جا «انسان تربیت نایافته» ای است که قلبش به نور معرفت الهی و ایمان پروردگار و احساس مسؤولیت در روز جزا روشن نشده ، انسان هایی که بر اثر جهان بینی های

غلط در محدودهٔ عالم ماده گرفتارند و روح بلندی که ماورای آن را ببیند و ارزش‌های والای انسانی را بنگرد، ندارند.

آری آن‌ها به هنگام اقبال دنیا مسرور و مغرورند و به‌هنگام ادبار دنیا مغموم و مأیوسند، نه پناهگاهی دارند که به آن‌ها پناه دهد و نه چراغ فروزانی که نور امید بر قلب آن‌ها بپاشد.

﴿۵۰﴾ **وَلَيْنَ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ**

و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم، می‌گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده و گمان نمی‌کنم قیامت بر پا شود (و به فرض که قیامت باشد) هرگاه به سوی پروردگارم بازگردم، برای من نزد او پاداش‌های نیک است، ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند (به زودی) آگاه خواهیم کرد و عذاب شدید به آن‌ها می‌چشانیم.

«عَذَابٌ غَلِيظٌ» به معنی عذاب شدید و متراکم است .

این بینوای مغرور فراموش می‌کند که اگر لطف خدا نبود ، به‌جای این نعمت باید گرفتار بلا شود و همچون قارون مستکبر که وقتی خداوند برای آزمایش او ثروت زیادی به وی بخشید و به او گفتند : تو هم نیکی کن آن‌گونه که خدا بر تو روا داشته ، گفت : «نه ، من هر چه دارم بر اثر علم و دانش و لیاقت ذاتی خودم دارم» (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي) (۷۸ / قصص) . در دنباله آیه می‌افزاید : این غرور سرانجام او را به انکار آخرت می‌کشاند و می‌گوید : «من باور ندارم قیامتی در کار باشد» (وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) .

«و به فرض که قیامتی در کار باشد ، هرگاه من به‌سوی پروردگارم بازگردم ، پاداش‌های نیک و مواهب بسیار از برای من نژد او آماده است» ، خدایی که در دنیا مرا این‌چنین گرامی داشته ، حتماً در آخرت بهتر از این پذیرایی خواهد کرد (وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْخُسْنَىٰ) . ﴿ ۵۱ ﴾ و إِذَا أُنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ و هرگاه نعمتی به‌انسان دهیم ، روی می‌گرداند و باحال تکبر از حق دور می‌شود ، ولی

هرگاه مختصر ناراحتی به او رسد، تقاضای فراوان و مستمر (برای برطرف شدن آن) دارد. «نَا» از ماده «نَآی» به معنی دور شدن می باشد و هنگامی که «جَانِب» (پهلوی) پشت سر آن قرارگیرد، کنایه از تکبر و غرور است، چون آدم های متکبر صورت خود را برمی گردانند و با بی اعتنایی دور می شوند.

«عَرِض» به معنی پهن در مقابل طویل است و عرب این دو تعبیر را در مورد کثرت و زیادی به کار می برد.

شبیهِ همین معنی در سوره یونس آمده است: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنِّهِ أَوْ فَعْدَا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَنْسَهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: هنگامی که به انسان مختصر زبانی برسد ما را در همه حال می خواند، در حالی که به پهلوی خوابیده، یا نشسته یا ایستاده است، اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف سازیم، چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی نخوانده، این گونه برای اسراف کاران اعمالشان زینت داده شده است» (۱۲/یونس). آری چنین است، انسان فاقد ایمان و تقوا که دائماً به این حالات گرفتار است، به هنگام

روی آوردن نعمت‌ها «حریص» و «مغرور» و «فراموش‌کار» و به هنگام پشت کردن نعمت‌ها «مأیوس» و نومید و «پر جزع».

ولی درمقابل، مردان حق و پیروان راستین مکتب انبیا، آن‌چنان پر ظرفیت و پرمایه‌اند، که نه روی آوردن نعمت‌ها آن‌ها را دگرگون می‌سازد و نه ادبار دنیا، ضعیف و ناتوان و مأیوس، آن‌ها به مصداق «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: سودمندترین تجارت‌ها و پرفایده‌ترین درآمدها، آن‌ها را از یاد خدا غافل نمی‌سازد»، آن‌ها فلسفه تلخی‌ها و شیرینی‌های زندگی را به‌خوبی می‌دانند، آن‌ها می‌دانند که گاه تلخی‌ها زنگ بیدارباش است و شیرینی‌ها آزمایش و امتحان الهی.

گاه تلخی‌ها مجازات غفلت‌ها است و نعمت‌ها برای برانگیختن حس شکرگزاری بندگان. قابل توجه این‌که در آیات فوق تعبیر به «أَذَقْنَا» و «مَسَّهُ» شده، که مفهومی این است با مختصر رو آوردن دنیا یا زوال نعمت‌ها، وضع این افراد کم‌مایه دگرگون می‌شود و راه غرور، یا نومیدی و یأس را پیش می‌گیرند، آن‌ها چنان کوتاه فکر و ضعیفند

که طبق ضرب‌المثل معروف: «با غوره‌ای ترش می‌شوند و با مویزی شیرین». آری یکی از مهم‌ترین آثار ایمان به خدا همان وسعت روح و بلندی افق فکر و شرح صدر و آمادگی مقابله با مشکلات و مصائب و مبارزه با هیجانات نامطلوب نعمت‌ها است.

نکته:

در این‌جا سؤالی مطرح است و آن این‌که: در آیات مورد بحث خواندیم: «إِذَا مَنَّ اللَّهُ الشَّرَّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ: هنگامی‌که به انسان شر و ناراحتی برسد، دعای عریض و مستمر دارد». ولی در آیه ۸۳ اسراء آمده است: «وَ إِذَا مَنَّ اللَّهُ الشَّرَّ كَانَ يُؤْسَأُ: هنگامی‌که بدی به او برسد، مأیوس می‌شود» (همین مضمون در آیات مورد بحث نیز آمده بود). سؤال این است: دعای مستمر و کثیر دلیل بر امیدواری است، درحالی‌که در آیه دیگر می‌گوید: اونومیدمی شود.

این احتمال وجود دارد که منظور از «فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» تقاضایی از خداوند نیست، بلکه جزع و فزع فراوان است، شاهد این سخن آیه ۲۰ سورة معارج است که می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً: انسان حریص آفریده شده ، هنگامی که ناراحتی به او رسد ، بسیار جزع و فزع می کند » .

یا این که این دو حالت ، در دو مرحله به این گونه افراد کم ظرفیت دست می دهد ، در ابتدا شروع به دعا و تقاضای زیاد از پیر و پیغمبر می کنند و فریاد و جزع و فزع سر می دهند ، اما چیزی نمی گذرد که حالت یأس سراسر وجود آن ها را فرا گرفته ، مأیوس و خاموش می شوند . ﴿۵۲﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شَقَاقٍ بَعِيدٍ بگو : به من خبر دهید ، اگر این قرآن از سوی خداوند باشد و شما به آن کافر شوید ، چه کسی گمراه تر خواهد بود ، از کسی که با آن مخالفت می کند ؟ معمولاً « أَرَأَيْتُمْ » را به معنی « أَخْبِرُونِي » (به من خبر دهید) تفسیر می کنند و بحث مشروحی در این زمینه در جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۲۳۱ درج شده است . این همان سخنی است که ائمه دین در برابر افراد لجوج در آخرین مرحله مطرح می کردند ، چنان که در حدیثی که در کتاب کافی آمده ، می خوانیم : امام صادق علیه السلام با

«إِبْنُ أَبِي الْعَوَّجَاءِ» مادی و ملحد عصر خود سخنان بسیاری داشت ، آخرین مرحله که او را در مراسم حج ملاقات کرد، بعضی از یاران امام عرض کردند: «مثل این که ابن ابی العوجاء مسلمان شده» امام فرمود: «او از این کوردل تر است، هرگز مسلمان نخواهد شد» هنگامی که چشمش به امام صادق علیه السلام افتاد ، گفت : «ای آقا و بزرگ من» .

امام فرمود : «تو این جا برای چه آمده ای ؟ عرض کرد : «برای این که هم جسم ما عادت کرده ، هم سنت محیط اقتضاء می کند ، ضمناً نمونه هایی از کارهای جنون آمیز مردم و سر تراشیدن ها و سنگ انداختن ها را تماشا کنم» . امام فرمود : «تو هنوز بر سرکشی و گمراهی خود باقی هستی ، ای عبدالکریم» . (۱)
او خواست شروع به سخن کند ، امام فرمود : «در حج جای مجادله نیست» و عبای خود را

۱- «عبدالکریم» اسم اصلی «ابن ابی العوجاء» بود و چون او منکر خدا بود امام علیه السلام مخصوصاً او را به این نام صدامی زد تا شرمندة شود .

از دست او کشید و این جمله را فرمود : « اِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ - نَجُونا وَ نَجُوتَ وَ اِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ - وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ - نَجُونا وَ هَلَكْتَ : « اگر مطلب این باشد که تو می‌گویی (و خدا و قیامت در کار نباشد) که مسلماً چنین نیست ، هم ما اهل نجاتیم و هم تو ، ولی اگر مطلب این باشد که ما می‌گوییم و حق نیز همین است ، ما اهل نجات خواهیم بود و تو هلاک می‌شوی » .
 « ابن ابی العوجاء » رو به همراهانش کرد و گفت : « در درون قلبم دردی احساس کردم ، مرا بازگردانید » ، او را بازگرداندند و به زودی از دنیا رفت . (۱)

﴿ ۵۳ ﴾ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می‌دهیم ،

۱- « کافى » ، جلد ۱ ، صفحه ۶۱ (کتاب التوحيد باب حدوث العالم) .

تا آشکار گردد که او حق است، آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است.

نشانه‌های حق در جهان بزرگ و کوچک

«آیات آفاقی» همچون آفرینش خورشید و ماه و ستارگان با نظام دقیقی که بر آن‌ها حاکم است و آفرینش انواع جانداران و گیاهان و کوه‌ها و دریاها با عجایب و شگفتی‌های بی‌شمارش و موجودات گوناگون اسرار آمیزش، که هر زمان اسرار تازه‌ای از خلقت آن‌ها کشف می‌شود، هر یک آیه و نشانه است بر حقانیت ذات پاک او.

«آیات انفسی» همچون آفرینش دستگاه‌های مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت‌انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافت‌ها و استخوان‌ها و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران و از آن بالاتر اسرار و شگفتی‌های روح انسان می‌باشد، که هر گوشه‌ای از آن کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان.

درست است که این آیات قبلاً به اندازه کافی از سوی پروردگار ارائه شده، اما با توجه به جمله «سَنُرِیْهِمْ» که «فعل مضارع» و دلیل بر استمرار است، این ارائه به‌طور

مستمر ادامه دارد و اگر انسان صدها هزار سال نیز عمر کند ، هر زمان کشف تازه و ارائه جدیدی از آیات الهی خواهد داشت ، چراکه اسرار این جهان پایان پذیر نیست . تمام کتاب های علوم طبیعی و انسان شناسی در تمام ابعادش (علم تشریح ، فیزیولوژی ، روان شناسی، روان کاوی) و علوم مربوط به شناخت گیاهان و حیوانات و مواد آلی طبیعت و هیئت و غیر آن ، در حقیقت همه کتب توحید و معرفه الله هستند ، چراکه عموماً پرده از روی اسرار شگفت انگیزی برمی دارند که بیانگر علم و حکمت و قدرت بی پایان آفریننده اصلی این جهان است .

گاه یکی از این علوم ، بلکه یک رشته از ده ها رشته از یکی از این علوم ، تمام عمر یک دانشمند را به خود اختصاص می دهد و در پایان می گوید : «افسوس که هنوز از این رشته چیزی نمی دانم و آنچه تا به حال دانسته ام ، مرا به عمق نادانیم رهنمون گردیده» .

﴿۵۴﴾ **أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ**

آگاه باشید : که آن ها از لقای پروردگارشان در شک و تردیدند؛ و آگاه باشید که خداوند به همه چیز احاطه دارد .

«مَرْيَّة» و به معنی تردید در تصمیم‌گیری است و بعضی آن را به معنی شک و شبهه عظیم می‌دانند، ریشه اصلی این لغت را از «مَرْيَةُ النَّاقَةِ» به معنی فشار دادن پستان شتر بعد از گرفتن شیر است، به این امید که بقایایی در آن باشد و چون این کار با شک و تردید صورت می‌گیرد، این کلمه به معنی «شک و تردید» آمده است. در حقیقت جمله اخیر پاسخی است به بعضی از شبهات کفار در مورد معاد، از جمله این‌که: چگونه ممکن است این خاک‌های پراکنده و به هم آمیخته شده از هم جدا گردد و چه کسی می‌تواند اجزای هر انسانی را جمع کند و از این گذشته چه کسی آگاه از نیات و اعمال و گفتار همه انسان‌ها در طول تاریخ بشر است. قرآن در پاسخ همه این سؤالات می‌گوید: خدایی که به همه چیز احاطه دارد، تمام این مسائل برای او روشن است و دلیل بر احاطه علمی او بر همه چیز، تدبیر او نسبت به همه اشیاء است، چگونه ممکن است مدبر عالم از وضع جهان بی‌خبر باشد؟

حقیقت احاطه خداوند به همه چیز

هرگز نباید تصور کرد که احاطه خداوند به همه موجودات فی‌المثل شبیه احاطه هوای

پیرامون کره زمین به کره زمین است ، که این احاطه دلیل بر محدودیت است ، بلکه منظور از احاطه پروردگار به همه چیز معنی بسیار دقیق تر و لطیف تری است و آن بستگی همه موجودات در ذاتشان به وجود مقدس او است .

به تعبیر دیگر در عالم هستی یک وجود اصیل و قائم به ذات بیش نیست و بقیه موجودات امکانیه ، همه متکی و وابسته به او هستند که اگر یک دم این ارتباط از میان برداشته شود ، همه فانی و معدوم می شوند .

این احاطه همان حقیقتی است که در کلمات عمیق امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه به این عبارت بیان شده است : « مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ : خداوند با همه چیز است ، اما نه این که قرین آنها باشد و مغایر با همه چیز است نه این که از آن بیگانه و جدا باشد . و این شاید همان است که امام حسین علیه السلام در آن دعای پرمحتوا و غزاء و شیوای عرفه بیان فرموده : « الهی ، آیا برای موجودات دیگر ظهوری است که برای تو نیست ، تا آنها نشان دهنده تو باشند ؟ کی پنهان شدی تا نیاز به دلیلی داشته باشی ، که دلالت بر وجودت کند و کی دور شده ای که آثار تو

در عالم هستی ، ما را به تو رهنمون گردد ؟ کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند و زیانکار باد تجارت بنده ای که نصیبی از حب و عشق تو ندارد » . (۱)

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را ؟ کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را ؟

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

پایان سوره فصلت

۱- از دعای عرفه که در کتب معروف دعا در اعمال روز عرفه آمده.

سورة شوری

فضیلت تلاوت سورة « شوری »

درفضیلت این سوره پیغمبر گرامی اسلام فرموده است: « کسی که سورة "شوری" را تلاوت کند، از کسانی است که فرشتگان براو رحمت می فرستند و برای او استغفار و طلب آمرزش می کنند ». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: « کسی که سورة "شوری" را بخواند، روز قیامت با صورتی سفید و درخشنده، همچون آفتاب محشور می شود، تا به پیشگاه خدا می آید، می فرماید: بنده من! قرائت سورة "حم، عسق" را تداوم دادی، در حالی که پاداش آنرا نمی دانستی، اما اگر می دانستی چه پاداشی دارد، هیچگاه از قرائت آن خسته نمی شدی، ولی من امروز پاداش تو را به تو خواهم داد، سپس دستور می دهد او را وارد بهشت کنند و غرق در نعمت های ویژه بهشتی ». (۲)

۱- «مجمع البیان»، آغاز سورة شوری.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۵۶ (با کمی تلخیص).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِنَامِ خداوند بخشنده بخشایشگر

حَمَّ ①

حَمَّ ②
 عَسَقَ

عَسَقَ

باز در این سوره با «حروف مقطعه» روبرو می‌شویم، حروف مقطعه‌ای که در یکی از مفصل‌ترین اشکال منعکس شده، یعنی پنج حرف (حَمَّ، عَسَقَ).
 «حَمَّ» در آغاز هفت سوره قرآن مجید است (سوره‌های مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف) متنها در خصوص سوره شوری «عَسَقَ» نیز بر آن افزوده شده است. درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن سخن بسیار گفته شده و هر یک از مفسران در این زمینه بحث‌های فراوانی دارند و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی، یازده تفسیر برای

حروف مقطعه قرآن شده است که قسمت‌های قابل توجه آن را ما قبلاً در آغاز سوره‌های «بقره»، «آل عمران»، «اعراف» و «مریم» آورده‌ایم، از جمله این که «حروف مقطعه» برای خاموش ساختن کفار و جلب توجه مردم به محتوای قرآن بوده، زیرا مشرکان لجوج مخصوصاً به یکدیگر توصیه کرده بودند، هنگامی که پیامبر قرآن می‌خواند کسی گوش به آن فراموش و با ایجاد سر و صدا و غوغا نگذارند صدای پیامبر به گوش مردم برسد، لذا خداوند در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن (۲۹ سوره) حروف مقطعه را که مطلب نوظهوری بوده و جلب توجه می‌کرده، قرار داده است.

تفسیر دیگری این است که، این حروف ممکن است اشارات و رموزی برای نام‌های خدا و نعمت‌های او و مسائل دیگر باشد، فی‌المثل در سورة مورد بحث، سورة شوری «ح» را اشاره به رحمن، «م» را به مجید، «ع» را به علیم، «س» را به قدوس و «ق» را به قاهر دانسته‌اند.^(۱)

۱- «تفسیر قرطبی» جلد ۹ صفحه ۵۸۲۲ به نقل از امام صادق علیه السلام.

گر چه بعضی به این سخن ایراد کرده‌اند ، که اگر منظور از رموز این است که دیگری آگاه نشود ، این معنی در حروف مقطعه صادق نیست ، چراکه این نام‌های بزرگ خدا در آیات دیگر با صراحت آمده ، ولی باید توجه داشت که اشارات و رموز همیشه برای محرمانه ماندن مطالب نیست ، بلکه گاه جنبه علامت اختصاری دارد ، این معنی در گذشته وجود داشته و در عصر ما نیز بسیار گسترش پیدا کرده است ، به طوری که نام‌های بسیاری از مؤسسات و تشکیلات بزرگ به صورت حروف مقطعه است ، که هر کدام را از آغاز یک کلمه انتخاب نموده ، سپس با هم تلفیق کرده‌اند .

﴿ ۳ ﴾ كَذٰلِكَ يُوْحٰى اِلَيْكَ وَاِلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ
این گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند ، وحی می‌کند .
بعد از حروف مقطعه ، طبق معمول سخن از وحی و قرآن شروع می‌شود .
در حقیقت « كَذٰلِكَ » اشاره به محتوای این سوره و مطالب بلند و والای آن است .
سرچشمه وحی همه جا یکی است و آن علم و قدرت پروردگار است و محتوای وحی

نیز در اصول و کلیات نسبت به تمام پیامبران یکی است ، هر چند در خصوصیات آن برحسب نیاز زمان و مسیر تکاملی انسان‌ها تغییراتی رخ می‌دهد .

﴿ ۴ ﴾ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است ، از آن اوست و او بلند مرتبه و بزرگ است .

« علو مقام » و « عظمت » او که چهارمین و پنجمین اوصاف او در این آیات است ، اشاره به این است که او هیچ‌گونه نیاز و حاجتی به اطاعت و بندگی بندگان ندارد و اگر برنامه‌هایی برای آنان تنظیم کرده و از طریق وحی فرستاده است ، تنها برای این است که بر بندگان ، جودی کند .

﴿ ۵ ﴾ تَكَاذُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ

نزدیک است آسمان‌ها (به‌خاطر نسبت‌های ناروای مشرکان) از بالا متلاشی شوند ، فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را به‌جامی‌آورند و برای کسانی که در

زمین هستند استغفار می کنند ، آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است .

نزدیک است آسمان ها متلاشی شوند

« يَنْفَطَّرُونَ » از ماده « فطر » در اصل به معنی شکاف از طول است . فراز اول آیه دو گونه تفسیر دارد که برای هر کدام شاهی در دست است : نخست این که در ارتباط با مسأله وحی که موضوع بحث آیات گذشته بود ، می باشد و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سورة حشر آمده : « لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ » هر گاه این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم ، به خاطر خوف خداوند خاشع و از هم شکافته می دیدی .

آری این کلام خدا است که نزولش از آسمان ها لرزه بر آن ها می افکند ، نزدیک است آن ها را از هم متلاشی سازد ، اگر بر کوه ها نازل می شد از هم می شکافت ، چرا که سخنی است عظیم از سوی خداوندی حکیم ، تنها قلب این انسان لجوج و خیره سر است که در برابر آن نرم و تسلیم نمی شود .

دیگر این که نزدیک است آسمانها به خاطر شرک و بت پرستی این مشرکان که پست ترین موجودات را هم ردیف مبدأ بزرگ عالم هستی قرار می دهند ، از هم متلاشی گردد . تفسیر اول متناسب آیات مورد بحث در زمینه وحی است و تفسیر دوم متناسب با آیه ۹۰ و ۹۱ سورة مریم می باشد که بعد از ذکر گفتار ناهنجار کفار که برای خدا فرزند قائل شدند ، می فرماید : « تَكَاذُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَقُطَرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا : نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم پاره شود و زمین بشکافد و کوه ها به شدت فرو ریزد ، چرا که آنها برای خداوند رحمن ، فرزندی قائل شدند » . این دو تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد و می تواند در مفهوم آیه جمع باشد .

در این که چگونه آسمانها و کوه ها که موجوداتی جامدند ، در برابر عظمت وحی یا گفتار ناهنجار مشرکان ممکن است از هم بشکافند ، تفسیرهای متعددی وجود دارد که شرح آنرا در سورة مریم ، ذیل آیات فوق آورده ایم و خلاصه اش چنین است : مجموعه عالم هستی ، از جماد و نبات و غیر آن ، دارای یک نوع عقل و شعور است ،

هرچند ما آن را درک نمی‌کنیم و بر همین اساس تسبیح و حمد خدا می‌گویند و در برابر کلام او خاضع و خاشعند .

یا این‌که این تعبیر کنایه از عظمت و اهمیت مطلب است ، مثل این‌که می‌گوییم حادثه به قدری عظیم بود که گویی آسمان و زمین را بر سر ما خراب کردند . سپس در دنباله آیه می‌افزاید: «فرشتگان تسبیح و حمد پروردگارشان را به‌جا می‌آورند و برای کسانی که در زمین هستند ، استغفار می‌کنند» (و الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ) . رابطه این جمله با جمله قبل بنابر تفسیر اول چنین است که فرشتگان حامل این وحی بزرگ آسمانی ، پیوسته حمد و تسبیح خدا به‌جا می‌آورند و او را به هر کمالی می‌ستایند و از هر نقصی منزّه می‌شمرند و چون در محتوای این وحی بزرگ یک سلسله تکالیف و وظایف الهی است و احیاناً ممکن است برای مؤمنان لغزش‌هایی پیش آید ، می‌گویند آن‌ها به یاری مؤمنان می‌شتابند و برای لغزش‌های آن‌ها از خدا طلب آمرزش می‌کنند . اما بنابر تفسیر دوم ، تسبیح و حمد ملائکه برای تنزیه خداوند از نسبت شرک به او

است و استغفارشان نیز برای مشرکانی است که بیدار شده و ایمان آورده‌اند و راه توحید را یافته و به سوی پروردگار یکتا بازگشته‌اند .

جایی که فرشتگان برای این گناه بزرگ در مورد گروه با ایمان استغفار کنند ، به طریق اولی برای سایر گناهان آن‌ها نیز استغفار خواهند کرد و شاید مطلق بودن آیه نیز به همین دلیل است . در پایان این آیه به ششمین و هفتمین اوصاف پروردگار که آن هم در زمینه غفران و رحمت است و تناسب نزدیکی با مسأله وحی و محتوای آن در مورد وظایف مؤمنان دارد ، اشاره کرده می‌فرماید : « آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است » (أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) . و به این ترتیب مجموعه کاملی از اسمای حسناى خداوند را در رابطه با مسأله وحی بیان می‌کند و در ضمن اشاره لطیفی است بر اجابت دعای فرشتگان در مورد استغفار برای مؤمنان ، بلکه علاوه بر آمرزش ، رحمتش را نیز بر آن می‌افزاید ، که فضل او عظیم است .

آیا فرشتگان برای همه استغفار می‌کنند ؟

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این که : جمله « وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ » در

این جا مطلق است و نشان می دهد که فرشتگان برای تمام اهل زمین استغفار می کنند ، اعم از مؤمن و کافر ، آیا این معنی ممکن است ؟

پاسخ این سؤال را آیه ۷ سورة مؤمن داده است ، زیرا می گوید : « یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا » بنابراین شرط آن ایمان است ، به علاوه آنها معصومند و هرگز برای کسانی که زمینه آمرزش ندارند ، تقاضای محال نمی کنند .

﴿ ٦ ﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ
 کسانی که غیر خدا را ولی خود انتخاب کردند ، خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه می دارد و تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق کنی .

ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد

در آیه مورد بحث به نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان می پردازد ، سپس روی سخن را به پیامبر کرده ، می گوید : « تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق سازی » (وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) .

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت و رسانیدن پیام خدا به همه بندگان است ، شبیه این جمله در قرآن فراوان است : « لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ : تو سیطره و غلبه بر آنها نداری » (۲۲ / غاشیه) . « مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ : تو موظف به اجبار آنها نیستی » (۴۵ / ق) . « وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا : تو مسؤول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنان مبعوث نشده ای » (۱۰۷ / انعام) . « مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ : رسول وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد » (۹۹ / مائده) . خداوند می خواهد بندگان آزاد باشند و راه او را با اراده و اختیار خود پیوند ، چراکه ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است و ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد .

و كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لِأَرْبَبٍ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ

و این گونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم ، تا ام القری و کسانی را که اطراف آن هستند ، انداز کنی و آنها را از روزی که همه خلائق در آن روز جمع می شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی ، همان روز که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش .

قیامی از «أُمُّ الْقُرَى»

درست است که از ذیل آیه یعنی جمله: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» استفاده می‌شود، که وظیفه پیامبر هم انذار است و هم بشارت، ولی از آن‌جا که تأثیر «انذار» در نفوس مخصوصاً در افراد نادان و لجوج عمیق‌تر است، در آیه، دو بار فقط روی «انذار» تکیه شده، با این تفاوت که در مرحله اول سخن از انذارشوندگان است و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند، یعنی دادگاه قیامت. روزی که به‌خاطر اجتماع عموم انسان‌ها، رسوایش بسیار دردناک و شدید است. در این‌جا سؤالی مطرح است و آن این‌که آیا از جمله «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» استفاده نمی‌شود که هدف از نزول قرآن انذار مردم مکه و اطراف آن است؟ آیا این تعبیر با جهانی بودن اسلام تضاد ندارد؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که: کلمه «أُمُّ الْقُرَى» که یکی از نام‌های مکه است، از دو واژه ترکیب یافته «أُمّ» که در اصل به معنی اساس و ابتدا و

آغاز هر چیزی است و مادر را هم به همین جهت « اُمّ » می‌گویند که اساس و اصل فرزندان است. و « قُریّ » که جمع « قریه » به معنی هر گونه آبادی و شهر است ، اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها و شواهد زیادی نیز در قرآن بر این معنی وجود دارد . اکنون ببینیم چرا « مکه » را « اُمُّ الْقُرَى » نامیده‌اند ؟ (مادر و اصل همه آبادی‌ها) . روایات اسلامی تصریح می‌کند که همه زمین ، نخست زیر آب غرق بود و خشکی‌ها تدریجاً سر از آب بیرون آوردند (علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است) . این روایات می‌گوید : نخستین نطفه‌ای که از زیر آب سر برآورد «کعبه بود و سپس خشکی‌های زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن به عنوان "دَحْوُ الْأَرْضِ" (گسترش زمین) یاد شده است» .

با توجه به این تاریخچه روشن می‌شود که « مکه » اصل و اساس و آغاز همه آبادی‌های روی زمین است، بنابراین هرگاه گفته شود « اُمُّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا » پیداست که تمام مردم روی

زمین را شامل می شود. (۱)

از این گذشته می دانیم اسلام تدریجاً گسترش یافت :
پیامبر نخست مأمور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند ، چنانکه در آیه ۲۱۴
سوره شعرا می خوانیم : « وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » ، تا هسته بندی اسلام محکم شود و
آماده گسترش گردد .

سپس در مرحله دوم پیامبر مأمور شد ، ملت عرب را تبلیغ و انذار کند ، چنانکه در آیه
۳ سوره فصلت آمده : « قُرْآنًا غَرِيبًا لِّقَوْمٍ يَغْلِبُوهُمْ » : این قرآن است عربی برای قومی که می فهمند و
درک می کنند . و در آیه ۴۴ سوره زخرف نیز آمده است : « وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ : این قرآن مایه

۱- این تعبیر در ۹۲ / انعام نیز آمده و توضیح بیشتر در این زمینه در جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه

۴۴ درج شده است .

تذکر تو و قوم تو است.»

هنگامی که پایه‌های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد، پیامبر مأموریت گسترده‌تری یافت و مأمور انذار جهانیان شد، چنان‌که در آیه اول سورة فرقان می‌خوانیم: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند» (و آیات فراوان دیگر). و به‌خاطر همین مأموریت بود که پیامبر نامه به سران بزرگ جهان آن روز، در خارج از جزیره عربستان نوشت و کسرها و قیصرها و نجاشی‌ها را به اسلام دعوت کرد. و نیز بر اساس همین خط و برنامه بود، که پیروانش برای تبلیغ اسلام بعد از او به همه جهان گام نهادند و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند. در این‌که چرا روز قیامت «يَوْمُ الْجُمُعِ» نامیده شده، تفسیرهای متعددی وجود دارد، ولی ظاهر این است که منظور اجتماع، همه خلایق در آن روز بزرگ است، از اولین و آخرین، همان‌گونه که در آیه ۵۰ سورة واقعه آمده است: «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ

لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ: بگو، اولین و آخرین همگی در موعد روز معینی جمع می‌شوند.



وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

و اگر خداوند می‌خواست همه آن‌ها را امت واحدی قرار می‌داد (و اجباراً هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری فایده‌ای ندارد) اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می‌کند و برای ظالمان ولی و یاروری نیست.

و از آن‌جا که جمله «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود، در این آیه می‌افزاید: «اگر خدا می‌خواست همه آن‌ها را امت واحدی قرار می‌داد و به حکم اجبار هدایت می‌کرد و مؤمن می‌ساخت» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً). اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد و چگونه می‌تواند معیار کمال انسانی گردد؟ تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش و در نهایت اختیار و آزادی طی کند. آیات قرآن پر است از دلایل اختیار و آزادی اراده انسان، اصولاً امتیاز انسان از

جانداران دیگر ، همین مسأله است و اگر آزادی انسان از او گرفته شود ، در حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است. این بزرگ‌ترین امتیازی است که خداوند به او داده و راه تکامل را به صورت نامحدود به روی او گشوده است ، این سنت غیر قابل تغییر الهی است . و عجیب است که گروهی بی‌خبر هنوز طرفدار مکتب جبرند و در عین حال دم از مکتب انبیا می‌زنند ، در حالی که قبول جبر مساوی است ، با نفی تمام محتوای مکتب انبیا ، نه تکلیف مفهومی خواهد داشت ، نه سؤال و جواب ، نه اندرز و نصیحت و به طریق اولی نه ثواب و عقاب . نه انسان هرگز در کار خود تردید می‌کند و نه پشیمانی مفهومی خواهد داشت و نه اصلاح اشتباهات گذشته . سپس به مسأله مهم دیگری در این رابطه می‌پردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادت‌مند در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می‌شوند ، بیان می‌کند (وَ لَکِنْ یُدْخِلُ ...). با توجه به این که گروه دوزخی را با وصف « ظلم » مشخص می‌کند ، روشن می‌شود که منظور از « مَنْ یَشَاءُ » (هر کس را بخواهد) در جمله اول گروهی است که ظالم نیستند. به این ترتیب « عادلان » بهشتی‌اند و غرق در رحمت خدا و ظالمان دوزخیند .

اما باید توجه داشت که «ظالم» در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن، معنی وسیع و گسترده‌ای دارد و تنها شامل کسانی نمی‌شود که به دیگران ستم کرده‌اند، بلکه کسانی که بر خود ستم کرده، یا آن‌ها که در عقیده منحرفند، نیز ظالمند و چه ظلمی برتر از شرک و کفر است؟ لقمان به فرزندش می‌گوید: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: فرزندم، چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیم است» (۱۳ / لقمان).

در آیه دیگر می‌خوانیم: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ: آگاه باشید، لعنت خدا بر ظالمان است، همان‌ها که مردم را از راه حق باز می‌دارند و آن را دگرگون می‌سازند و به آخرت ایمان ندارند».

در مورد فرق میان «وَلِيّ» و «نَصِير» بعضی گفته‌اند، «وَلِيّ» کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند، اما «نَصِير» مفهومی اعم دارد.^(۱)

۱- طبرسی در «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۷۹ (ذیل ۲۲ / عنکبوت).

این احتمال نیز وجود دارد که « وَلِيَّ » اشاره به سرپرستی است که به حکم ولایت و بدون درخواست، حمایت و کمک می‌کند و «نَصِير» فریادرسی است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می‌شتابد.

﴿ ۹ ﴾ اَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ فَاَلَلَهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آیا آن‌ها غیر خدا را ولی خود برگزیدند، در حالی که ولی تنها خداوند است و او است که مردگان را زنده می‌کند و او است که بر هر چیزی توانا است.

ولی مطلق خدا است

دلایل ولایت او با بیان اوصاف کمالیه‌اش در آیات پیشین روشن شد، خداوندی که عزیز و حکیم است، خداوندی که مالک و علی و عظیم است، پروردگاری که غفور و رحیم می‌باشد، این اوصاف هفت‌گانه‌ای که گذشت، خود بهترین دلیل برای انحصار ولایت در او است. سپس به دلیل دیگری پرداخته، می‌گوید: «او است که مردگان را حیات می‌بخشد» (وَهُوَ

يُخَيِّ الْمَوْتَى). و چون معاد و رستاخیز به دست او است و بزرگ‌ترین نگرانی انسان ، چگونگی زندگی او بعد از مرگ است ، بنابراین باید دست به دامن والای او زد و نه غیر او . سپس به ذکر دلیل سومی پرداخته ، می‌گوید : (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) . اشاره به این‌که شرط اصلی « وَلِیِّ » دارا بودن قدرت است و قادر حقیقی او است .

﴿ ۱۰ ﴾ **وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ**

در هر چیز اختلاف کنید، داوری‌ش با خدا است، این است خداوند، پروردگار من بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم .

در این آیه چهارمین دلیل ولایت او را شرح می‌دهد . آری یکی از شؤون ولایت ، آن است که بتواند به اختلافات کسانی که تحت ولایت او هستند ، با داوری صحیحش پایان دهد ، آیا بت‌ها و شیاطینی که معبود واقع شده‌اند ، توانایی بر چنین کاری دارند ؟ یا این کار مخصوص خداوندی است که هم حکیم و آگاه

به طرق حل هر گونه اختلاف است و هم قادر است حکم و داوری خود را اجرا کند ، پس خداوند عزیز و حکیم باید حاکم باشد ، نه غیر او .

بعد از ذکر این دلایل مختلف بر انحصار مقام ولایت در ذات پاک خداوند ، از قول پیامبرش می گوید : « این است خداوند پروردگار من ، با این اوصاف کمالیه » (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي) .
« و به همین دلیل من او را دلی و یاور خود برگزیده ام ، براو توکل کردم و به سوی او در مشکلات و گرفتاری ها و لغزش ها باز می گردم » (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) .

﴿ ۱۱ ﴾ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
او آفریننده آسمان ها و زمین است و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد و جفت هایی از چهارپایان آفرید و شما را به این وسیله (به وسیله همسران) تکثیر می کند ، همانند او چیزی نیست و او شنوا و بینا است .

« يَذُرُّ » از ماده « ذَرَأَ » به معنی « خلقت و آفرینش » است ، لکن آفرینشی که با ظاهر

ساختن افراد توأم باشد و به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن نیز آمده است .
 « فاطر » از ماده « فطر » در اصل به معنی شکافتن چیزی است ، گویی به هنگام آفرینش موجودات پرده تاریک عدم شکافته می شود و هستی ها از آن بیرون می آیند ، به همین مناسبت هنگامی که غلاف خوشه خرما شکافته می شود و خوشه از آن سر بر می آورد به آن « فطر » می گویند .

البته منظور از آسمان ها و زمین در این جا تمام آسمان ها و زمین و موجوداتی است که در آن ها و میان آن ها وجود دارد ، چراکه خالقیت خداوند شامل همه آن ها است .
 سپس به توصیف دیگری از افعال او پرداخته می گوید: « جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذَرُوكُمْ فِيهِ » .

این خود یکی از نشانه های بزرگ تدبیر پروردگار و ربوبیت و ولایت او است ، که برای انسان ها همسرانی از جنس خودشان آفریده ، که از یک سو مایه آرامش روح و جان او هستند و از سوی دیگر مایه بقاء نسل و تکثیر مثل و تداوم وجود او .

در توصیف سومی که در این آیه ذکر شده ، می‌فرماید : «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» . این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات خدا است که بدون توجه به آن به هیچ‌یک از اوصاف پروردگار نمی‌توان پی برد ، زیرا خطرناک‌ترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق «معرفه الله» قرار دارد ، همان «پرتگاه تشبیه» است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند ، این امر سبب می‌شود که به «دره شرک» سقوط کنند . به تعبیر دیگر او وجودی است بی‌پایان و نامحدود ، از هر نظر و هر چه غیر او است ، محدود و متناهی است از هر نظر ، از نظر عمر ، قدرت ، علم ، حیات ، اراده ، فعل و خلاصه همه‌چیز و این همان خط «تنزیه» و پاک شمردن خداوند از نقایص ممکنات است . و در پایان آیه می‌گوید: «وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» .

آری او هم خالق است و هم مدبر ، هم شنوا است و هم بینا و در عین حال شبیه و نظیر و مانند ندارد ، به همین دلیل باید تنها در سایه ولایت و ربوبیت او قرار گرفت و قید بندگی غیر او را از خود برداشت .

﴿ ۱۲ ﴾ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست ، روزی را برای هر کس بخواهد ، گسترش می‌دهد و برای هر کس بخواهد ، محدود می‌سازد ، او از همه چیز آگاه است .

« مَقَالِيد » جمع مَقْلِد به معنی کلید است و این کلمه در بسیاری از مواقع به صورت کنایه از تسلط کامل بر چیزی به کار می‌رود ، گفته می‌شود کلید این کار در دست من است ، یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن همه در اختیار من قرار دارد و (درباره ریشه این لغت و ویژگی‌های آن بحث مشروح‌تری در ذیل آیه ۶۳ سوره زمر در جلد ۱۹ تفسیر نمونه درج شده است) .

در توصیف بعد می‌افزاید : « يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ » .

از آن‌جا که خزائن عالم در دست او است ، تمام رزق و روزی‌ها نیز در قبضه قدرت او قرار دارد و بر طبق مشیتش که از حکمت او سرچشمه می‌گیرد و مصالح بندگان در آن ملحوظ است ، آنرا تقسیم می‌کند .

و از آن‌جا که بهره‌مند ساختن همه موجودات زنده از روزی‌ها نیاز به علم و آگاهی از

مقدار احتیاجات و محل و سایر خصوصیات آن دارد ، در آخرین توصیف اضافه می‌کند :
 « او به همه چیز دانا است » (إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) .

چند یادآوری درباره‌ی روزی بخشی خداوند

﴿ ۱ - معیار گستردگی و تنگی روزی : هرگز نباید تصور کرد که وسعت رزق دلیل بر محبت خداوند و یا تنگی معیشت دلیل بر خشم و غضب او است ، زیرا خداوند گاه انسان را به وسعت روزی آزمایش می‌کند و اموال سرشاری در اختیار او قرار می‌دهد و گاه با تنگی معیشت میزان مقاومت و پایداری او را روشن می‌سازد و آن‌ها را از این طریق پرورش می‌دهد . گاه ثروت زیاد مایه‌ی بلا و عذاب جان صاحبان آن‌هاست و هرگونه آرامش و استراحت را از آن‌ها می‌گیرد ، چنان‌که قرآن مجید در آیه ۵۵ سوره توبه می‌گوید : « فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ : فزونی اموال و اولاد آن‌ها تو را در شگفتی فروبرد ، خدا می‌خواهد آنان را به این وسیله در زندگی دنیا مجازات کند و در حال کفر بمیرند » .

در جای دیگر می‌گوید: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ: آیا آنها چنین می‌پندارند که اموال و فرزندان را که به آنان داده‌ایم، برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشاییم، چنین نیست، آنها نمی‌فهمند» (۵۵ و ۵۶ / مؤمنون).

❧ ۲ - تقدیر روزی تضادی با تلاش‌ها ندارد: نباید از آیاتی که در زمینه تقدیر و اندازه‌گیری روزی به وسیله پروردگار آمده، چنین استنباط کرد که تلاش‌ها و کوشش‌ها نقشی در این زمینه ندارد و این‌ها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسؤولیت‌ها و مجاهدت‌ها در مقیاس فرد و اجتماع قرار داد، که این پندار بر ضد آیات فراوانی از قرآن مجید است که سعی و کوشش و تلاش را معیار موفقیت‌ها شمرده است.

هدف این است که با تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها باز به روشنی می‌بینیم دست دیگری نیز درکار است که گاه نتیجه تلاش‌ها بر باد می‌رود و گاه به عکس، تا مردم فراموش نکنند در پشت عالم اسباب دست قدرت «مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ» کار می‌کند.

و در هر حال محرومیت‌های ناشی از تنبلی و سستی را هرگز نباید به حساب تقسیم

روزی از ناحیه خداوند گذارد ، چراکه خود فرموده : «روزی را به تناسب تلاش ها وسعت می دهیم» .
 ۳- روزی تنها به معنی مواهب مادی نیست : روزی معنی وسیعی دارد که روزی های معنوی را نیز دربر می گیرد ، بلکه روزی اصلی همین روزی معنوی است ، در دعاها تعبیر به رزق در مورد روزی های معنوی بسیار به کار رفته است ، در مورد حج می گوئیم : «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ» . در مورد توفیق اطاعت و دوری از معصیت آمده : «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَ بُعْذَ الْمَعْصِيَةِ...» .

در دعاها ی روزه ماه رمضان می خوانیم : «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ طَاعَةَ الْخَاشِعِينَ» (دعای روز ۱۵) و همچنین مواهب معنوی دیگر .

۴- قرآن و اسباب فزونی روزی : قرآن چند امر را معرفی کرده ، که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است ، در یک جا می گوید : «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» هر گاه شکر نعمت ها را به جا آورید (و آن را در مصرف واقعی صرف کنید) نعمت را بر شما افزون می کنم» (۷/ابراهیم) . در جای دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده ، می گوید : «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا

فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ : او کسی است که زمین را تسلیم و خاشع در برابر شما قرار داد تا بر پشت آن راه روید و از رزق آن استفاده کنید « (۱۵ / ملک). در جای دیگر تقوی و درست کاری را معیار گشایش روزی قرار داده ، می فرماید : « وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم مَّبَارِكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ : هرگاه مردم روی زمین ایمان آورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشاییم « (۹۶ / اعراف) .

۵- تنگی رزق و مسائل تربیتی : گاه تنگی رزق به خاطر جلوگیری از طغیان مردم است ، چنان که در آیه ۲۷ شوری (همین سوره) می خوانیم : « وَلَوْ يَسْطَرُ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ : هرگاه خداوند روزی را بر مردم گشاده دارد ، راه ظلم و طغیان پیش می گیرند » .

۶- کسب روزی در سایه توکل به خدا : قرآن تأکید دارد که انسان ها روزی بخش خود را تنها خدا بدانند و از غیر او تقاضا نکنند و به دنبال این ایمان و توکل بر نیرو و تلاش و سعی خود متکی باشند ، در آیه ۳ فاطر آمده است : « هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ : آیا خالق غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد » و در آیه

۱۷ عنکبوت می خوانیم: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ: تنها روزی را نزد خدا بجوید». در مورد تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و اسباب و سرچشمه های روزی، بحث های مشروحی در جلد ۱۱ تفسیر نمونه صفحه ۳۱۰ به بعد (ذیل آیه ۷۱ نحل) و در جلد ۹ صفحه ۱۸ به بعد (ذیل آیه ۶ هود) مطرح شده است.

﴿۱۳﴾ **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ**

آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می کنید. خداوند هر کس را بخواهد برمی گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می کند.

آیین تو عصارهٔ آیین همه انبیاست

« شَرَعٌ » از مادهٔ « شَرَعَ » در اصل به معنی راه روشن است ، راه ورود به نهرها را نیز « شَرِیعَة » می گویند ، سپس این کلمه در مورد ادیان الهی و شرایع آسمانی به کار رفته ، چراکه راه روشن سعادت در آن است و طریق وصول به آب حیات ایمان و تقوی و صلح و عدالت است . و از آن جا که آب مایهٔ پاکیزگی و طهارت و حیات است ، این واژه تناسب روشنی با آیین الهی که از نظر معنوی همین کارها را با روح و جان انسان و جامعه انسانیّت می کند ، دارد .^(۱) به این ترتیب آنچه در شرایع همهٔ انبیا بوده ، در شریعت تو است و « آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری » .

تعبیر « مِنْ الدِّینِ » نشان می دهد که هماهنگی شرایع آسمانی تنها در مسألهٔ توحید و یا

۱- این معنی به طور اجمال در « لسان العرب » و « مفردات » راغب و دیگر کتب لغت آمده است .

اصول عقاید نیست ، بلکه مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه همه جا یکی است ، هر چند تکامل جامعه انسانی ایجاب می کند که تشریعات و قوانین فرعی هماهنگ با تکامل انسان ها رو به تکامل رود ، تا به سر حد نهایی و خاتم ادیان رسد . به همین دلیل در آیات دیگر قرآن شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد، اصول کلی عقاید و قوانین و وظایف در همه ادیان یکسان بوده .

مثلاً در شرح حال بسیاری از انبیا در قرآن مجید می خوانیم که نخستین دعوتشان این بود : « يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ » .^(۱)

انذار به رستاخیز نیز در دعوت بسیاری از انبیا آمده است (۱۳۰/انعام ، ۵۹/اعراف ، ۱۳۵/شعراء ، ۱۵/طه ، ۳۱/مریم) .

۱- ۵۹/۶۵، ۷۳/اعراف - ۸۴، ۶۱، ۵۰/هود به ترتیب در مورد نوح، هود ، صالح ، شعیب آمده است .

موسی و عیسی و شعیب: از نماز سخن می‌گویند (۱۴/طه، ۳۱/مریم، ۸۷/هود) ابراهیم دعوت به حج می‌کند (۲۷/حج) و روزه در همه اقوام پیشین بوده است (۱۸۳/بقره). لذا در دنباله آیه به عنوان یک دستور کلی به همه این پیامبران بزرگ، می‌افزاید: «به همه آنها توصیه کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید» (أَنْ أَقِمُْوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ). توصیه به دو امر مهم، نخست: برپا داشتن آیین خدا در همه زمینه‌ها (نه تنها عمل کردن بلکه اقامه و احیای آن)، دوم: پرهیز از بلای بزرگ، یعنی تفرقه و نفاق در دین. و به دنبال آن می‌افزاید: (كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ). آنها بر اثر جهل و تعصب سالیان دراز از آنان به شرک و بت پرستی خو گرفته‌اند و در اعماق وجودشان حلول کرده که دعوت به توحید مایه وحشت آنها است، به علاوه در شرک منافع نامشروع سران مشرکان محفوظ است، در حالی که توحید مایه قیام مستضعفان می‌گردد و جلو هوی پرستی‌ها و مظالم آنها را می‌گیرد. در این آیه نکته‌هایی است که باید به آن توجه داشت:

﴿ ۱ - در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده (نوح و ابراهیم و عیسی و موسی و محمد) چراکه پیامبران اولوالعزم ، یعنی صاحبان دین و آیین جدید ، تنها این پنج تن هستند و در حقیقت آیه اشاره ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر .

﴿ ۲ - در آغاز از نوح علیه السلام یاد شده ، چراکه نخستین شریعت ، یعنی آیینی که دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغازگشت و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند .

و به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است .
 ﴿ ۳ - قابل توجه این که در ذکر این پنج تن نخست از نوح علیه السلام سخن به میان آمده ، سپس از پیامبر اسلام و بعد از ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام ، این ترتیب بندی به خاطر این است که نوح به خاطر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته و پیامبر اسلام به خاطر عظمتش بلافاصله بعد از او و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آنها .

﴿۱۴﴾ وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ

آنها پراکنده نشدند مگر بعد از علم و آگاهی و این تفرقه جویی به خاطر انحراف از حق بود (و عداوت و حسد) و اگر فرمانی از سوی پروردگار صادر نشده بود که آنها تا سرآمد معینی زنده و آزاد باشند، خداوند در میان آنها داوری می کرد و کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند از آن در شک و تردیدند، شکی توأم با بدبینی و سوء ظن.

«بَغْيٌ» به گونه ای که در ریشه اصلی لغوی آن ذکر کرده اند، درخواست تجاوز و انحراف از خط میانه و تمایل به افراط و تفریط است، خواه به این درخواست جامه عمل پوشیده شود یا نه، گاه در کمیت چیزی است و گاه در کیفیت و به همین مناسبت غالباً به معنی ظلم و ستم به کار می رود.

گاهی نیز به معنی هرگونه «طلب و تقاضا» هر چند امر خوب و شایسته‌ای باشد، آمده است. لذا «راغب» در «مفردات» «بغی» را به دو شعبه تقسیم می‌کند، شعبه «ممدوح» و «مذموم» که اولی: تجاوز از حد عدالت و رسیدن به احسان و ایشار و تجاوز از واجبات و رسیدن به مستحبات و دومی: تجاوز از حق و تمایل به باطل است. از آن‌جا که یکی از دو رکن دعوت انبیای اولوالعزم، عدم تفرقه در دین است و مطمئناً همه آن‌ها روی این مسأله تبلیغ کردند، این سؤال پیش می‌آید، پس سرچشمه این همه اختلاف مذهبی از کجا است؟

این آیه به پاسخ این سؤال پرداخته، سرچشمه اصلی اختلافات دینی را بیان می‌کند. سرچشمه اختلاف‌های مذهبی جهل و بی‌خبری نبود، بلکه بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی بود.

«دانشمندان دنیا طلب» و «عوام‌های متعصب و کینه‌توز» دست به دست هم دادند و این اختلافات را بنیان نهادند.

این آیه پاسخ روشنی است به آن‌ها که می‌گویند مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده و خونریزی‌های فراوانی در طول تاریخ بی‌ار آورده است، زیرا اگر دقت شود، مذهب همیشه عامل وحدت و یکپارچگی در محیط خود بوده (همان‌گونه که در مورد اسلام و قبایل حجاز و حتی اقوام خارج از جزیره عرب تحقق یافت و به اختلافات پایان و امت واحدی ساخت). ولی سیاست‌های استعماری در میان مردم تفرقه ایجاد کرد، به اختلافات دامن زد و مایه خونریزی شد، افزودن سلیقه‌های شخصی و تحمیل آن بر مذاهب آسمانی خود یک عامل بزرگ دیگر تفرقه بود که آن‌هم از «بغی» مایه می‌گرفت.

سپس قرآن می‌افزاید: (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّیَ بَيْنَهُمْ). آری دنیا سرای آزمون و پرورش و تکامل است و این بدون آزادی عمل امکان‌پذیر نیست، این فرمان تکوینی خداوند است که از آغاز خلقت انسان بوده و دگرگونی در آن راه ندارد، این طبیعت زندگی دنیا است، ولی از امتیازات سرای آخرت حل تمام این اختلافات و رسیدن انسانیت به یکپارچگی کامل است، لذا از قیامت تعبیر به «یَوْمُ الْفُصْل» شده است.

و در آخرین جمله به توضیح حال کسانی می‌پردازد که بعد از این گروه بر سر کار آمدند ، گروهی که عهد پیامبران را درک نکردند و زمانی چشم گشودند که نفاق افکنان و تفرقه‌اندازان فضای جامعه بشریت را با اعمال شیطنت‌آمیز خود تیره و تار کرده بودند و آن‌ها نتوانستند به‌خوبی حق را دریابند .

درحقیقت معنی « ریب » این قید را نیز ذکر کرده‌اند ، به شکی گفته می‌شود که سرانجام ، بعد پرده از روی آن برداشته شود و به حقیقت تبدیل گردد ، شاید این امر اشاره به ظهور پیامبر اسلام با دلایل روشن باشد که آثار شک و ریب را از دل‌های حق‌طلبان زدود .

﴿ ۱۵ ﴾ فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ وَ قُلْ أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

تو نیز آن‌ها را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آن‌چنان که مأمور شده‌ای ، استقامت نما و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و بگو : به هر کتابی که از سوی

خدا نازل شده ، ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم ، خداوند پروردگار ما و شما است ، نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما ، خصومت شخصی در میان ما نیست و خداوند ما و شما را در یک جا جمع می‌کند و بازگشت همه به سوی او است .

دستورات پنج‌گانه برای تحقق عدالت

آیه مورد بحث از پنج دستور مهم به شرح زیر تشکیل یافته است :

۱ - اصل دعوت ۲ - وسیله پیشرفت آن یعنی استقامت ، آن هم استقامت منطبق بر دستور و طبق برنامه ۳ - توجه به موانع راه که « هوی پرستی » است ۴ - نقطه شروع که از خویشتن است ۵ - هدف نهایی که گسترش و تعمیم عدالت است .

بدنبال این پنج دستور ، به جهات مشترک همه اقوام که آن‌هم در پنج قسمت خلاصه شده ، اشاره می‌کند .

هم خدای ما یکی است و هم سرانجام ما یک جاست و هم قاضی دادگاه و مرجع امورمان

و از این گذشته همه در برابر اعمالمان مسؤولیم و هیچ یک امتیازی بر دیگری جز به ایمان و عمل پاک نداریم .

﴿ ۱۶ ﴾ وَالَّذِينَ يُخَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

آنها که درباره خدا بعد از پذیرفتن دعوت او ، محاجه می کنند ، دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی اساس است و غضب بر آنها است و عذاب شدید از آن آنها .

منظور از جمله « مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ » (بعد از آن که دعوت او اجابت شد) اجابت توده های مردم پاک دل و بی غرض می باشد که با الهام از فطرت الهی و مشاهده محتوای وحی و معجزات گوناگون پیامبر اسلام سرتسلیم در برابر او فرود آوردند . افراد لجوجی که بعد از آشکار شدن حق ، به لجاجت و پافشاری خود ادامه می دهند ، هم در نظر خلق خدا رسوا هستند و هم مشمول غضب خالق در این جهان و جهان دیگر می باشند .

﴿ ۱۷ ﴾ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ

خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان (سنجش حق و باطل) را، اما تو چه می‌دانی شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد. «حَقّ» کلمه جامعی است که معارف و عقاید حقه و همچنین اخبار صحیح و برنامه‌های هماهنگ با نیازهای فطری و اجتماعی را و آنچه از این قبیل است شامل می‌شود، چراکه حق، همان چیزی است که با عینیت خارجی موافق است و تحقق یافته و جنبه ذهنی و پنداری ندارد.

همچنین «مِیزان» در این‌گونه موارد معنی جامعی دارد، هر چند معنی آن در لغت، به معنی «ترازو» و ابزار سنجش وزن است، اما در معنی کنایی به هرگونه معیار سنجش و قانون صحیح الهی و حتی شخص پیامبر اسلام و امامان راستین که وجودشان معیار تشخیص حق از باطل است، اطلاق می‌گردد و میزان روز قیامت نیز نمونه‌ای است از این معنی. و از آن‌جا که نتیجه همه این مسائل، مخصوصاً بروز و ظهور کامل حق و عدالت

و میزان در قیامت است ، در پایان آیه می گوید : (وَ مَا يُذْرِكُ لَعْلَ السَّاعَةِ قَرِيبٌ) همان قیامتی که وقتی بر پا شود ، همگان در دادگاه عدلش حضور می یابند و در برابر میزان سنجشی که حتی به اندازه سنگینی یک دانه خردل و کوچک تر از آن را دقیقاً می سنجند ، قرار می گیرند .

﴿ ۱۸ ﴾ **يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ**

آن ها که به قیامت ایمان ندارند ، درباره آن شتاب می کنند ولی آن ها که ایمان آورده اند ، پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند و می دانند آن حق است ، آگاه باشید آن ها که در قیامت تردید می کنند در گمراهی عمیقی هستند .

شتاب نکنید قیامت می آید

« مُشْفِقُونَ » از ماده « اشفاق » به معنی علاقه توأم با ترس است ، هرگاه با « مِنْ » متعدی شود جنبه خوف در آن غلبه دارد و هرگاه با « عَلَى » متعدی شود مسأله توجه و مراقبت در آن غلبه خواهد داشت و لذا انسان به دوستش می گوید : « أَنَا مُشْفِقٌ عَلَيْكَ »

(تفسیر روح المعانی و مفردات راغب) .

آن‌ها هرگز به خاطر عشق به قیامت و رسیدن به لقای محبوب ، این سخن را نمی‌گویند ، بلکه از روی استهزاء و مسخره و انکار چنین تقاضایی دارند و اگر می‌دانستند قیامت بر سر آن‌ها چه می‌آورد ، هرگز چنین تقاضایی نداشتند .

البته لحظه قیام قیامت بر همه پوشیده است ، حتی بر پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب خدا ، تا هم وسیله تربیت مدام باشد برای مؤمنان و هم آزمون و اتمام حجتی برای منکران ، ولی اصل وقوع آن جای تردید نیست . و از این جا روشن می‌شود که ایمان به قیامت و دادگاه بزرگ عدل الهی ، مخصوصاً با توجه به این معنی که هر لحظه احتمال وقوع آن می‌رود ، چه تأثیر تربیتی عمیقی در مؤمنان دارد .

در حدیثی از پیامبر اسلام می‌خوانیم :

مردی با صدای بلند از رسول خدا در یکی از سفرها سؤال کرد و گفت : «ای محمد ...» پیامبر نیز با صدایی بلند همچون صدای خودش فرمود : «چه می‌گویی ؟»

عرض کرد: «مَتَّى السَّاعَةُ: روز قیامت کی خواهد آمد؟»
 پیامبر فرمود: «إِنَّهَا كَأَيُّنَّهَ فَمَا أَعَدَدْتَ لَهَا: قیامت خواهد آمد، برای آن چه تهیه کرده‌ای؟»
 عرض کرد: «حُبُّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: سرمایه من محبت خدا و پیامبر او است»،
 پیامبر فرمود: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ: تو با کسی خواهی بود که او را دوست داری» (۱).
 ۱۹) اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ
 خداوند نسبت به بندگانش لطف دارد، هر کس را بخواهد روزی می‌دهد و او قوی و شکست‌ناپذیر است.

«لَطِيفٌ» دومعنی دارد: یکی صاحب لطف و محبت و مرحمت و دیگر آگاه بودن از امور دقیق و پنهانی و از آن‌جا که روزی دادن به همهٔ بندگان نیاز به این دارد که از تمام آن‌ها در هر گوشه

و کنار و سراسر آسمان و زمین آگاه و باخیر باشد در آغاز به لطیف بودنش اشاره می کند و سپس به مقام رزاقیت و لذا در آیه ۶ سورة هود ، بعد از آن که می گوید : « روزی همهٔ جنندگان روی زمین بر خدا است » اضافه می کند : « وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا : او قرارگاه و محل نقل و انتقال همهٔ آنها را می داند » .

﴿ ۲۰ ﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ
کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزاییم و آنها که فقط کشت دنیا را می طلبند کمی از آن به آنها می دهیم ، اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند .

مزرعة دنیا و آخرت

واژه « حَرْث » به طوری که راغب در مفردات می گوید : « در اصل به معنی پاشیدن بذر در زمین و مهیا ساختن آن برای زارعت است » و در قرآن مجید نیز کراراً در این معنی به کار رفته .

انسان‌ها همگی زارعند و این جهان مزرعهٔ ماست ، اعمال ما بذره‌ای آن و امکانات الهی بارانی است که بر آن می‌بارد ، اما این بذرها بسیار متفاوت است ، بعضی محصولش نامحدود ، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پر میوه ، اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم ، عمرش کوتاه و زودگذر و میوه‌هایی تلخ و ناگوار دارد . جالب این‌که در مورد کشت‌کاران آخرت می‌گوید : «فَرِّدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ : زراعت او را افزون می‌کنیم» ولی نمی‌گوید از تمتع دنیا نیز بی‌نصیبند ، اما در مورد کشت‌کاران دنیا می‌گوید : «مقداری از آن را که می‌خواهند به آن‌ها می‌دهیم» بعد می‌افزاید : «در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای ندارند» . به این ترتیب نه دنیا پرستان به آن‌چه می‌خواهند ، می‌رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می‌شوند ، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می‌روند و گروه دوم با دست‌های پر .

آیهٔ فوق ترسیم‌گویایی از بینش اسلامی دربارهٔ زندگی دنیا است ، دنیایی که مطلوب با لذات است و دنیایی که مقدمهٔ جهان دیگر و مطلوب بالغیر ، اسلام به دنیا به عنوان یک

مزرعه می‌نگرد که محصولش در قیامت چیده می‌شود .

در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم : « وَ هَلْ تُكَيِّبُ النَّاسَ عَلَى مَنَاجِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ : آيا چیزی مردم را به زور در آتش می‌افکند جز محصولات درو شده زبانه‌های آنها » .^(۱)

این نکته را نیز از آیه فوق می‌توان استفاده کرد ، که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد و هیچ کدام بی‌زحمت و رنج به دست نمی‌آید ، همان‌گونه که هیچ بذر و محصولی بی‌رنج و زحمت نیست ، چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد ، که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد ، نه درختی که زود خزان می‌شود و نابود می‌گردد .

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پایان می‌دهیم ، فرمود : « کسی که نیتش دنیا باشد ، خداوند کار او را پریشان می‌سازد ، فقر را در برابر او قرار می‌دهد و جز آنچه برای او مقرر شده ،

۱- «مَحَبَّةُ النَّبِيِّ» ، جلد ۵ ، صفحه ۱۹۳ ، کتاب آفاتُ اللسان .

چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد و کسی که نیتش سرای آخرت باشد، خداوند پراکنندگی او را به جمعیت مبدل می سازد و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد، دنیا تسلیم او می گردد و به سراغ او می آید». (۱)

اینکه در میان علما مشهور است «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است.

﴿۲۱﴾ **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِلَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**

آیا معبودانی دارند که آیینی برای آنها بی اذن خداوند تشریع کرده اند؟ اگر مهلت مقرر برای آنها نبود، در میانشان داوری می شد (و دستور عذاب صادر می گشت) و برای ظالمان عذاب دردناکی است.

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

خالق و مالک و مدبر عالم هستی تنها او است و به همین دلیل حق قانون گذاری نیز مخصوص ذات پاک او است و هیچ کس بدون اذن او نمی تواند در قلمرو تشریع او دخالت کند ، بنابراین در برابر تشریع او هر چه باشد، باطل است .

منظور از «کَلِمَةُ الْفَصْلِ» مهلت مقرر است که خداوند به این گونه افراد داده تا آزادی عمل داشته باشند و اتمام حجت بر آن ها بشود .

تعبیر به « ظَالِمِينَ » درباره مشرکانی که عقیده به تشریع هایی در برابر قوانین الهی داشتند ، به خاطر وسعتی است که در مفهوم « ظلم » وجود دارد و به هرکاری که در غیر موردش صورت گیرد ، اطلاق می گردد ، ظاهر این است که منظور از « عَذَابُ الْيَمِّ » عذاب روز قیامت است ، چون این تعبیر در قرآن مجید معمولاً در این معنی به کار می رود ، آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است .

﴿ ۲۲ ﴾ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ

هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

در آن روز ستمگران را می‌بینی که از اعمالی که انجام داده‌اند، سخت بیمناکند، اما آن‌ها را فرو می‌گیرد، اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، در بهترین باغ‌های بهشتند و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن‌ها فراهم است، این است فضل بزرگ.

«رَوْضَات» جمع «رَوْضَة» به معنی محلی است که آب و درخت فراوان دارد، لذا به باغ‌های خرم و سرسبز «رَوْضَة» اطلاق می‌شود، از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که باغ‌های بهشت متفاوت است و مؤمنان صالح‌العمل در بهترین باغ‌های بهشت جای‌شان است و مفهوم این سخن این است که مؤمنان گنهکار، هنگامی که مشمول عفو خدا شوند، به بهشت راه می‌یابند، هر چند جای آن‌ها در «رَوْضَات» نیست.

اما فضل الهی درباره مؤمنان صالح‌العمل به همین جا ختم نمی‌شود، آن‌ها چنان مشمول الطاف او هستند که: «هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن‌ها فراهم است»

(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

و به این ترتیب هیچ موازنه‌ای بین «عمل» و «پاداش آن‌ها» وجود ندارد، بلکه پاداششان از هر نظر نامحدود است، چراکه جمله «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ» گویای همین حقیقت است. و از آن جالب‌تر تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» (نزد پروردگارشان) می‌باشد که بیانگر لطف بی‌حساب خداوند درباره آن‌ها است، چه موهبتی از این بالاتر که به مقام قرب خدا راه یابند، همان‌گونه که درباره شهدای گوید: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» درباره مؤمنان صالح العمل نیز می‌فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ».

اصولاً هنگامی که خداوند بزرگ چیزی را به عنوان «فضل کبیر» توصیف کند، پیداست به قدری عظمت دارد که هر چه فکر کنیم از آن بالاتر است. و به تعبیر دیگر این بندگان خالص کارشان به جایی می‌رسد که هر چه اراده کنند، فراهم می‌شود، یعنی پرتوی از قدرت بی‌پایان پروردگار که: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸۲ / یس) در وجودشان پیدا می‌شود، چه فضیلت و موهبتی از این بالاتر.

ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾

این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، به آن نوید می‌دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم و هرکس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

مودت اهل بیت پاداش رسالت است

دوستی ذوی القربی، بازگشت به مسأله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین از دودمان پیامبر می‌کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر و ادامه مسأله ولایت الهیه است و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر سبب سعادت خود انسان‌ها است و نتیجه‌اش به خود آن‌ها بازگشت می‌کند.

در این جا برای این که به حقیقت محتوای آیه آشنا تر شویم ، بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم .

در بسیاری از آیات قرآن مجید می خوانیم : پیامبران می گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است « مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ » .^(۱) و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود در یک جا می گوید : « قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ : « بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است ، اجر و پاداش من فقط بر خداوند است » (۴۷/سبا) . و در جای دیگر می خوانیم : « قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا : بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچ گونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم ، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی

۱- ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰/شعراء .

پروردگارشان برگزینند » .

و بالاخره در مورد دیگری می‌گوید : « قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ : من از شما پاداشی نمی‌طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی‌کنم » (۸۶ / ص) .
هرگاه این آیات سه گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم ، نتیجه گیری کردن از آن آسان است : در یک جا به کلی نفی اجر و مزد می‌کند .
در جای دیگر می‌گوید: من تنها پاداش از کسی می‌خواهم که راهی به سوی خدا می‌جوید .
و در مورد سوم می‌گوید : پاداشی را که از شما خواسته‌ام برای خود شما است .
و بالاخره در آیه مورد بحث می‌افزاید : مودّت در قُرْبی پاداش رسالت من است ، یعنی :
من پاداشی از شما خواسته‌ام که این ویژگی‌ها را دارد ، مطلقاً چیزی نیست که نفعش عاید من شود ، صد در صد به سود خود شما است و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می‌سازد .

به این ترتیب آیا جز مسأله ادامه خط مکتب پیامبر به وسیله رهبران الهی و

جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده‌اند ، امر دیگری می‌تواند باشد ؟ متنها چون مسأله مودت پایه این ارتباط بوده ، در این آیه با صراحت آمده است .

جالب این‌که غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه « الْقُرْبَى » به کار رفته که در تمام آن‌ها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است ، با این حال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که « قربی » منحصرأ در این جا به معنی « تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ » بوده باشد و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن به کار رفته است ، کنار بگذارند .

این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می‌افزاید : « آن‌کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می‌افزایم ، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می‌دهد » (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) .

چه حسنه‌ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد ، حب آن‌ها را در دل گیرد و خط آن‌ها را ادامه دهد ، در فهم کلام الهی آن‌جا که مسائل برای او ابهام پیدا کند از آن‌ها توضیح بخواهد ، عمل آن‌ها را معیار

قرار می‌دهد و آنها را الگو و اسوه خود سازد .

روایاتی که در تفسیر آیه مَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی آمده است

شاهد گویای دیگر برای تفسیر فوق این که روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر نقل شده که نشان می‌دهد منظور از « قریبی » اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند ، به عنوان نمونه :

۱- « احمد » در فضایل الصاحبه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می‌کند : « هنگامی که آیه " قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی " نازل شد ، اصحاب عرض کردند : ای رسول خدا ، خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است ، کیانند ؟ فرمود : علی و فاطمه و دو فرزند آنها این سخن را سه بار تکرار فرمود » . (۱)

۱- « قرطبی » جلد ۸ ، صفحه ۵۱۴۳ ، ذیل آیه مورد بحث .

﴿ ۲ - در «مستدرک الصحیحین» از امام «علی بن الحسین» علیه السلام نقل شده که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید ، حسن بن علی علیه السلام در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود : « من از خاندانی هستم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است و به پیامبرش فرموده : "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... منظور خداوند از "اكتساب حسنه" مودت ما اهل بیت است » .^(۱)

﴿ ۳ - مرحوم طبرسی مفسر معروف از «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است ، از «ابی امامه» باهلی چنین نقل می کند : پیامبر اسلام فرمود : « خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید ، ولی من و علی علیه السلام را از درخت واحدی ، من اصل آتم و علی شاخه آن ، فاطمه موجب باروری آن است و حسن حسین میوه های آن و شیعیان ما برگ های آنند .. سپس افزود : اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال و از آن پس هزار سال ،

۱- «مستدرک الصحیحین» ، جلد ۳ ، صفحه ۱۷۲ .

عبادت کند ، تا همچون مشک کهنه شود ، اما محبت ما را نداشته باشد ، خداوند او را به صورت درآتش می‌افکند ، سپس این آیه را تلاوت فرمود : "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ". « زمخشری » در « کشاف » حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده‌اند : حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد و اهمیت حب آن‌ها را بیان می‌دارد ، می‌گوید : رسول خدا فرمود :

« هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته .
 آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود بخشوده است .
 آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود با توبه از دنیا رفته .
 آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته و (۱) »

۱- « تفسیر کشاف » جلد ۴ ، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ .

﴿ ۲۴ ﴾ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۚ فَاَنْ يَشَاءَ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

آن‌ها می‌گویند ، او بر خدا دروغ بسته ، ولی اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می‌نهد (و قدرت اظهار این آیات را از تو می‌گیرد) و باطل را محو می‌کند و حق را به فرمانش پابرجا می‌سازد ، چرا که او به آنچه در درون دل‌ها است آگاه است .

این در حقیقت اشاره به استدلال منطقی معروفی است که اگر کسی دعوی نبوت کند و معجزات و آیات بینات بر دست و زبان او ظاهر شود و مورد حمایت و نصرت الهی قرارگیرد ، اما او بر خدا دروغ بزند ، حکمت خداوند ایجاب می‌کند که آن معجزات و حمایتش را از او بگیرد و رسوایش سازد ، همان‌گونه که در آیه ۴۴ تا ۴۶ سوره حاقه آمده است : « وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ : هرگاه او دروغی بر ما ببندد ما او را با قوت و قدرت می‌گیریم و مجازات می‌کنیم و رگ قلب او را می‌بریم » . سپس برای تأکید این مطلب می‌افزاید : (وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ) .

این وظیفه خداوند است که بر اساس حکمتش حق را آشکار و باطل را رسوا سازد ، با این حال چگونه اجازه می دهد ، کسی بر او دروغ بندد و در عین حال یاریش کند و معجزات بر دستش آشکار سازد .

و اگر تصور شود که ممکن است پیامبر پنهان از علم خدا دست به چنین کاری زند ، اشتباه بزرگی است ، « چرا که او به آنچه در درون دل هاست ، آگاه است » (إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) . « ذات » به معنی صاحب است و به این ترتیب جمله « إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » مفهومش این است که خداوند از افکار و عقایدی که حاکم بر دل هاست و گویی صاحب و مالک آن شده ، باخبر است و این اشاره لطیفی است به حاکمیت و استقرار افکار بر قلوب و ارواح انسان ها . ﴿ ۲۵ 〉 وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ
او کسی است که توبه را از بندگان می پذیرد و گناهان را می بخشد و آنچه را انجام می دهید ، می داند .

خدا توبه بندگان را می پذیرد

از آن جا که خداوند راه بازگشت را همواره به روی بندگان باز می گذارد ، کراراً در آیات قرآن بعد از مذمت از اعمال زشت مشرکان و گنهکاران به مسأله گشوده بودن درهای توبه اشاره می کند ، اما اگر تظاهر به توبه کنید ، ولی در خفا کار دیگر انجام دهید ، تصور نکنید که از دیده تیزبین علم پروردگار مخفی خواهد ماند ، نه « او آنچه را انجام می دهید ، می داند » (وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ) .

﴿ ۲۶ ﴾ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ
وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

و درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند ، اجابت می کند و از فضلش بر آنها می افزاید ، اما برای کافران عذاب شدیدی است .
خداوند هر گونه درخواستی را مؤمنان صالح العمل داشته باشند ، می پذیرد و از آن بالاتر اموری را که شاید به فکر آنها نیامده است که از خدا درخواست کنند ، از فضلش به

آن‌ها می‌بخشد و این نهایت لطف و مرحمت خداوند درباره مؤمنان است .
 در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پیغمبر گرامی اسلام در تفسیر « وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ » می‌خوانیم : « الشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجِبَتْ لَهُ النَّارُ مِنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا : آنچه را خداوند از فضلش بر آن‌ها می‌افزاید ، شفاعت برای کسانی است که در دنیا به آن‌ها نیکی کرده‌اند ، اما (بر اثر سوء اعمالشان) مستحق آتش دوزخ شده‌اند » .^(۱) این حدیث پرمعنی نیز مفهومی این نیست که فضل اضافی خداوند منحصر به این است ، بلکه بیان یکی از مصداق‌های روشن آن است .
 ﴿ ٢٧ ﴾ وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ

هرگاه خداوند روزی را بر بندگانش وسعت بخشد ، در زمین طغیان و ستم می‌کند ،

۱- «مجمع‌البیان» ذیل آیات مورد بحث .

لذا به مقداری که می‌خواهند نازل می‌کند که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است.

مرفهین طغیانگر

شبیبه این معنی در آیه ۶ و ۷ سورة علق آمده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَكْفَرُ أَنْ يَظُنُّ أَنْ رَأَى اسْتَعْنَى:

انسان طغیان می‌کند هرگاه احساس بی‌نیازی و غنی نماید».

و به راستی چنین است و مطالعه در حال انسان‌ها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آن‌ها روی می‌آورد و صاحب زندگی مرفه می‌شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آن‌ها است، دیگر خدا را بنده نیستند، به سرعت از او فاصله می‌گیرند، در دریای شهوات غرق می‌شوند و آنچه ناگفتنی است، آن می‌کنند و هر گونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می‌دهند. در این جا دو سؤال پیش می‌آید:

نخست این‌که اگر برنامه تقسیم روزی چنین است، پس چرا گروهی را می‌بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده‌اند و دنیا را به تباهی کشانده‌اند و خداوند جلو آن‌ها را نگرفته، هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولت‌های غارتگر زورگو.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله‌ای است برای امتحان و آزمایش، چراکه همهٔ انسان‌ها باید در این جهان آزمایش شوند، گروهی نیز با ثروت آزمایش می‌شوند.

و گاه به‌خاطر این است که هم خودشان و هم انسان‌های دیگر بدانند، که ثروت خوشبختی نمی‌آفریند، شاید راه را پیدا کنند و به سوی خدا بازگردند، هم اکنون جامعه‌هایی را می‌بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختی‌ها می‌باشند، ناامنی، کشتار، آلودگی فراوان اخلاقی، اضطراب و انواع نگرانی‌ها جسم و روح آن‌ها را فرا گرفته است. گاهی نیز ثروت بی‌حساب یک مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن می‌سازد، دورنمای زندگانشان دل‌انگیز، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم می‌بینیم از خودشان بدبخت‌تر خودشانند، در این زمینه سرگذشت‌های فراوانی از سلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسیاری شنیده‌اید و نقل آن‌ها سخن را به درازا می‌کشد.

سؤال دیگر این که : آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است ، نباید دست و پای برای وسعت روزی کند ، به احتمال این که خدا مصلحت او را در این دانسته است ؟

در پاسخ این سؤال نیز باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به خاطر سستی و تنبلی خود انسان است ، این کمبودها و محرومیت‌ها خواست حتمی خداوند نیست ، بلکه نتیجه اعمال او است که دامنگیرش شده و اسلام بر اساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر و ائمه هدی همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است .

ولی هرگاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت ، در عین حال درها به روی او بسته شد ، باید بداند در این امر مصلحتی بوده ، بی‌تابی نکند ، مأیوس نشود ، زبان به کفران نگشاید و به تلاش خود ادامه دهد و تسلیم رضای الهی نیز باشد . این نکته نیز قابل ذکر است که تعبیر به « عِبَادِهِ » (بندگانش) هرگز منافاتی با طغیان آنها

در صورت گسترش روزی ندارد ، چراکه این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود ، مانند « قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: بگو ای بندگان من که درباره خویش اسراف کرده اید ، از رحمت خدا نومیذ نشوید » .
 ﴿٢٨﴾ وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ
 او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مأیوس شدند نازل می کند و دامنۀ رحمت خویش را می گستراند و او ولی و حمید است .

این آیه در عین این که بیان نعمت و لطف پروردگار است از آیات و نشانه های توحید نیز سخن می گوید ، چراکه نزول باران نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارد ، از موقعی که آفتاب بر اقیانوس ها می تابد و ذرات لطیف آب را از املاح جدا کرده و به صورت توده های ابر به آسمان می فرستد و هنگامی که قشر سرد فوقانی هوا آن ها را متراکم می سازد و سپس بادهای آن ها را بر دوش خود حمل می کنند و بر فراز زمین های تشنه و خشکیده می برند و بر اثر برودت و فشار مخصوص هوا تبدیل به دانه های کوچک

باران می‌شود، که به نرمی بر زمین نشیند و در آن نفوذ می‌کند، بی‌آنکه ویرانی بیافریند. آری اگر این نظام را بادقت بررسی کنیم، نشانه‌های علم و قدرت خداوند در آن نمایان است، او ولی حمیدی است که نیازهای بندگان را تأمین کرده و آن‌ها را مشمول الطاف خویش می‌گرداند. قابل توجه این‌که «غَيْث» ، چنان‌که بسیاری از مفسران و بعضی از اهل لغت تصریح کرده‌اند، به معنی باران نافع است، در حالی که مطر به هر گونه باران گفته می‌شود، خواه نافع باشد یا غیر نافع.

و لَذَا بِهِ دُنْبَالُ آن جَمْلَةُ «وَيَنْشُرُ رُحْمَةً» (رحمت خود را گسترش می‌دهد) آمده است. چه تعبیر زیبا و جامعی، رحمت خود را در زنده کردن زمین‌های مرده، در رویانیدن گیاهان، در شستشوی هوا، در تأمین آب آشامیدنی انسان‌ها و موجودات زنده دیگر و خلاصه در تمام زمینه‌ها می‌گستراند.

اگر انسان بخواهد مفهوم این جملۀ قرآنی را درک کند، باید پس از نزول باران در یک ساعت آفتابی، قدم به کوه و دشت و بیابان بگذارد و لطافت و زیبایی و طراوت را که رحمت گسترده

خدا است ، در همه جا مشاهده کند .

﴿ ۲۹ ﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ

و از آیات او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنندگان در آنها خلق و منتشر نموده و او هرگاه بخواهد قادر بر جمع آنها است . آسمانها با آن همه عظمت ، با آن منظومه ها و کهکشانها و میلیون ها میلیون ستاره عظیم و درخشان ، آسمانها با آن نظامی که انسان از مطالعه آن در حیرت فرو می رود و زمین با انواع منابع حیاتیش ، با گیاهان متنوع و رنگارنگ و گلها و میوه ها ، با انواع مواهب و برکات و انواع زیبایی هایش ، همه آیات و نشانه های او است ، این از یک سو . از سوی دیگر جنندگان زمین و آسمان ، انواع پرندگان ، صدها هزار نوع حشرات ، انواع حیوانات وحشی و اهلی و خزندگان و ماهیان بسیار کوچک و ظریف و غول پیکر و عظیم و انواع آبزیان و عجایب و شگفتی هایی که در ساختمان هر یک از آنها به کار رفته و از

همه مهم‌تر در اصل حقیقت «حیات» و زندگی و اصول اسرارآمیزی که بر آن حاکم است ، که هنوز بعد از هزاران سال مطالعه میلیون‌ها دانشمند ، کسی به عمق آن نرسیده ، همه و همه آیات خدا است .

جالب این‌که « ذابَّة » هم موجودات زنده ذره‌بینی را شامل می‌شود که دارای حرکت ظریف و مرموزی است و هم حیوانات غول پیکری که ده‌ها متر طول و ده‌ها تن وزن دارد ، هر یک به نوعی تسبیح حق می‌گویند و ثناخوان او هستند و با زبان حال بیانگر عظمت و قدرت و علم بی‌پایان او. و در پایان آیه می‌فرماید: (وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ) . در این‌که منظور از جمع کردن تمام جنبندگان در این آیه چیست ، بسیاری از مفسران آن را به معنی ، جمع برای حساب و جزای اعمال در قیامت دانسته‌اند و می‌توان آیاتی را که از قیامت به عنوان « يَوْمُ الْجَمْعِ » یاد می‌کند ، گواه بر این معنا گرفت (مانند آیه ۷ همین سورة شوری و ۹ / تغابن) .

در این صورت این سؤال پیش می‌آید که آیا همه جنبندگان در قیامت محشور می‌شوند، حتی

غیر انسان‌ها؟ بلکه گاه گفته می‌شود که «ذائبة» (جنبنده) معمولاً به غیر انسان‌ها اطلاق می‌شود، در این صورت این مشکل مطرح خواهد شد که چگونه جنبندگان غیر انسان حشر و حساب دارند، در حالی که عقل و شعور و تکلیفی ندارند.

پاسخ این سؤال را ذیل آیه ۳۸ سورة انعام داده‌ایم و گفتیم زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت‌انگیزی است، چه مانعی دارد که این اعمال بیانگر نوعی عقل و شعور در آن‌ها باشد، چه لزومی دارد که همه این‌ها را به غریزه تقسیم کنیم؟ در این صورت نوعی از حشر و حساب برای آن‌ها متصور خواهد بود (شرح بیشتر این موضوع را در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ به بعد ذیل آیه فوق مطالعه فرمایید). این احتمال هم نیز در تفسیر آیه مورد بحث وجود دارد که منظور از جمع نقطة مقابل بَثّ (پراکندن) است که هرگاه خدا بخواهد آن‌ها را جمع و نابود و منقرض می‌سازد.

ستارگان آسمان دارای موجودات زنده‌اند

از نکات قابل ملاحظه‌ای که از این آیه استفاده می‌شود، این است که دلالت بر وجود

انواع موجودات زنده در آسمانها دارد ، گرچه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی کنند ، همین قدر سر بسته می گویند : « در میان کواکب آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی هستند که دارای موجودات زنده اند ، ولی قرآن با جمله « وَ مَا بَشَرٌ فِيْهَا مِنْ دَابَّةٍ » (آنچه در آسمان و زمین از جنبندگان گسترده است) با صراحت این حقیقت را اعلام می دارد که در پهنه آسمان نیز جنبندگان زنده فراوان است . و این که بعضی از مفسران احتمال داده اند « فیهما » منحصر به کره زمین باشد ، بسیار بعید به نظر می رسد ، زیرا « ضمیر تثنیه » است و به آسمان و زمین هر دو بر می گردد ، همان گونه که تفسیر « دَابَّة » به فرشتگان آسمان ، تفسیری است بسیار بعید ، چرا که « دَابَّة » معمولاً به جنبندگان مادی اطلاق می شود . این معنی از آیات متعدد دیگر قرآن مجید نیز استفاده می شود .

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان امام علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده است که فرمود : « هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ : این ستارگانی که در آسمان است ، شهرهایی همچون شهرهای زمین دارد ، هر شهری باشد دیگر

(هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است» (۱)

روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است (برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب «الهیة و الاسلام» مراجعه کرد).

﴿۳۰﴾ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ
هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند.

مصائبی که دامن ما را می‌گیرد

در این آیه نکاتی است که باید به آن توجه داشت :

۱- این آیه به خوبی نشان می‌دهد ، مصائبی که دامن‌گیر انسان می‌شود ، یک‌نوع مجازات الهی و هشدار است (هر چند استثنائاتی دارد که بعد به آن اشاره خواهد شد) و

۱- «سفینه البحار» ماده نجم ، جلد ۲۰ صفحه ۵۷۴ .

به این ترتیب یکی از فلسفه‌های حوادث دردناک و مشکلات زندگی روشن می‌شود. جالب این‌که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم، که از پیامبر گرامی خدا نقل می‌کند که فرمود: «خَيْرُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ، يَا عَلِيُّ مَا مِنْ حَدَثٍ عُودٍ وَلَا نَكْبَةٍ قَدِمَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَ مَا عَفَى اللَّهُ عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعُودَ فِيهِ وَ مَا عَاقَبَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُثَنَّى عَلَى عَبْدِهِ: این آیه (وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ...) بهترین آیه در قرآن مجید است، ای علی هر خراشی که از چوبی بر تن انسان وارد می‌شود و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سرزده و آنچه خداوند در دنیا عفو می‌کند، گرامی‌تر از آن است که (در قیامت) در آن تجدید نظر فرماید و آنچه را که در این دنیا عقوبت فرموده، عادل‌تر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد» (۱).

و به این ترتیب این‌گونه مصائب علاوه بر این‌که بار انسان را سبک

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۳۱، ذیل آیات مورد بحث.

می‌کند ، او را نسبت به آینده کنترل خواهد نمود .

۲- گرچه ظاهر آیه عام است و همه مصائب را دربرمی‌گیرد ، ولی مطابق معمول در عموماً ، استثنایی وجود دارد ، مانند مصائب و مشکلاتی که دامن‌گیر انبیاء و ائمه معصومین می‌شد که برای ترفیع مقام آن‌ها بود .

و همچنین مصائبی که گریبان غیر معصومین را می‌گیرد و جنبه آزمون دارد و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاری‌ها و عدم دقت و مشورت و سهل‌انگاری در امور حاصل می‌شود ، که اثر تکوینی اعمال خود انسان‌ها است .

و به تعبیر دیگر جمع میان آیات مختلف قرآن و روایات ایجاب می‌کند که عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند و این مطلب تازه‌ای نیست که مایه گفتگوی بعضی از مفسران شده است . کوتاه سخن این‌که مصائب و گرفتاری‌های سخت ، فلسفه‌های مختلفی دارد که در بحث‌های توحیدی و مباحث عدل الهی ، به آن اشاره شده است . شکوفایی استعدادها تحت فشار مصائب ، هشدار نسبت به آینده ، آزمون الهی ، بیداری

از غرور و غفلت و کفاره گناه و

اما از آنجا که بیشتر موارد آن جنبه کیفری و کفاره‌ای دارد ، آیه فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است .

و لذا در حدیثی می‌خوانیم : هنگامی که امام علی بن الحسین علیه السلام وارد بر یزید شد ، یزید نگاهی به او کرد و گفت : « یا علی ما اصابکم من مُصِیْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيكُمْ » (اشاره به این‌که حوادث کربلا نتیجه اعمال خود شما بود) . ولی امام علی بن الحسین علیه السلام فوراً در پاسخ فرمود : « کَلَّا مَا هَذِهِ فَبِمَا نَزَلَتْ ، اِنَّمَا نَزَلَ فَبِمَا " مَا اَصَابَ مِنْ مُصِیْبَةٍ فِي الْاَرْضِ وَ لَا فِي اَنْفُسِكُمْ اِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نُنْزِلَهَا اِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِیْرٌ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا بِمَا اَتَاكُمْ " ^(۱) فَخُنُّ الدِّیْنِ لَا نَأْسٰی عَلٰی مَا فَاتَنَا مِنْ اَمْرِ الدُّنْيَا وَ لَا نَفْرَحُ بِمَا اُوْتِینَا: ^(۲)

چنین نیست ، این آیه در مورد ما نازل نشده ، آنچه درباره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید : هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد ، پیش از آفرینش شما در کتاب (لوح محفوظ) بوده و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است ، این برای آن است که شما به خاطر آنچه از دست می دهید ، غمگین نشوید و به خاطر آنچه در دست دارید ، زیاد خوشحال نباشید (هدف از این مصائب عدم دل بستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یک نوع تربیت و آزمون برای شما است) . سپس امام افزود : « ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آنچه از دست داده ایم ، غمگین نخواهیم شد و به خاطر آنچه در دست داریم ، خوشحال نیستیم » همه را زودگذر می دانیم و چشم به لطف و عنایت خدا بسته ایم » .

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم : هنگامی که از حضرتش تفسیر آیه فوق را خواستند ، فرمود : « می دانید علی علیه السلام و اهل بیتش بعد از او گرفتار مصائبی شدند ، آیا به خاطر اعمالشان بود ؟ در حالی که آنها اهل بیت طهارتند و معصوم از گناه » ، سپس افزود : « إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِائَةً مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ يَخْصُ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ : رسول خدا پیوسته توبه می کرد و

در هر شبانه روز صد بار استغفار می نمود ، بی آنکه گناهی مرتکب شده باشد ، خداوند برای اولیاء و دوستانش مصائبی قرار می دهد تا به خاطر صبر در برابر آن از او پاداش گیرند ، بی آنکه گناهی مرتکب شده باشند .^(۱)

۳- گاه بعضی در این مسأله تردید کرده اند که مصائب در آیه فوق اشاره به مصائب دنیا باشد، چرا که دنیا دار عمل است نه دار پاداش و کیفر.

ولی این اشتباه بزرگی است ، چرا که «آیات» و «روایات» فراوانی نشان می دهد که گاه انسان در همین دنیا گوشه ای از کیفر اعمالش را می بیند و این که می گویند : دنیا دار مجازات نیست ، یعنی تمام حساب ها تصفیه نمی شود ، نه این که مطلقاً مجازاتی وجود ندارد و انکار این حقیقت از نظر آشنایان به آیات و روایات ، شبیه انکار یک امر بدیهی است .

۴- گاه مصائب ، جنبه دست جمعی دارد و محصول گناهان جمعی است ، همان گونه

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۵۱۱ .

که در آیه ۴۱ سوره روم می‌خوانیم : « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » : فساد در خشکی و دریا به‌خاطر اعمال مردم آشکار شد ، تا نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده‌اند ، به آن‌ها بچشاند ، شاید بازگردند .

روشن است که این درباره جوامع انسانی است ، که به‌خاطر اعمالشان گرفتار ناسامانی‌ها می‌شوند . و در آیه ۱۱ سوره رعد آمده است : « إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » : خداوند سرنوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی‌دهد ، مگر این‌که خویشانش را تغییر دهند . و امثال این آیات که گواهی می‌دهد ، در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد ، که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند ، برکات الهی شامل حال آن‌ها می‌شود و هرگاه فاسد شوند ، زندگی آن‌ها به فساد می‌گراید . و گاه ممکن است این قضیه در مورد فرد انسان‌ها صادق شود و هرکس در مقابل گناهی که مرتکب می‌شود ، به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقانش گرفتار گردد ،

همان‌طور که در آیه فوق آمده است . (۱)

مصائب شما دستاورد خودتان است

این تصور برای بسیاری وجود دارد که گمان می‌کنند رابطه اعمال انسان با جزای الهی ، همان رابطه قراردادی است که شبیه آن در مورد قوانین دنیا و پاداش و کیفر آن وجود دارد ، در حالی که بارها گفته‌ایم که این ارتباط ، به یک نوع ارتباط تکوینی شبیه‌تر است تا ارتباط تشریعی و قراردادی و به تعبیر دیگر پاداش کیفرها « بیشتر بازتاب طبیعی و تکوینی اعمال انسان‌هاست که دامن آن‌ها را می‌گیرد » .

آیات فوق شاهد گویایی برای این واقعیت است .
در این زمینه روایات زیادی در منابع اسلامی وارد شده که به گوشه‌ای از آن

۱- «المیزان» ، جلد ۱۸ ، صفحه ۶۱ .

برای تکمیل این بحث اشاره می‌کنیم .

❧ ۱- در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه آمده است : « هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته‌نشد ، مگر به واسطه گناهایی که انجام دادند زیرا خداوند هرگز به بندگان ستم روا نمی‌دارد ، هرگاه مردم در موقع نزول بلاها و سلب نعمت‌ها با صدق نیت به پیشگاه خدا تضرع کنند و با دل‌های پر اشتیاق و آکنده از مهر خدا از او درخواست جبران نمایند مسلماً آنچه از دستشان رفته به آن‌ها بازمی‌گرداند و هرگونه مفسده‌ای را برای آن‌ها اصلاح می‌کند » . (۱)

❧ ۲- در « جامع الاخبار » حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود : « إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ آدَبٌ وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَلِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ : بلاها برای ظالم تأدیب است و برای مؤمنان امتحان و برای پیامبران درجه و برای اولیاء کرامت و مقام است » . (۲)

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۷۸ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۸۱ ، صفحه ۱۹۸ .

این حدیث شاهد گویایی است برای آنچه در مورد استثنای آیه بیان کردیم .
 ۳- در حدیث دیگری در «کافی» از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:
 « إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَلَمْ يَكُنْ عَبْدُهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا ، ابْتَلَاهُ بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَهَا :
 هنگامی که انسان گناهش افزون شود و اعمالی که آن را جبران کند ، نداشته باشد ، خداوند او را
 گرفتار اندوه می‌کند تا گناهانش را تلافی کند .^(۱)
 تازه همه این‌ها غیر از گناهانی است که خداوند طبق صریح آیه فوق مشمول عفو و
 رحمتش قرار می‌دهد، که آن نیز به نوبه خود بسیار است .
رفع یک اشتباه بزرگ در ارتباط با بحث مصیبت‌ها
 ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هر گونه مصیبتی دامنشان

۱- «کافی» جلد ۲ ، کتاب «الایمان و الکفر» بَابُ تَعْجِيلِ عُقُوبَةِ الذَّنْبِ ، حدیث ۲ .

را می‌گیرد ، با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند باید در برابر هر حادثه ناگواری تسلیم شد و از این اصل آموزنده و حرکت‌آفرین قرآنی نتیجه معکوس ، یعنی نتیجه تخدیری بگیرند که این بسیار خطرناک است .

هیچ‌گاه قرآن نمی‌گوید در برابر مصائب تسلیم باش و در رفع مشکلات کوشش مکن و تن به ظلم‌ها و ستم‌ها و بیماری‌ها بده ، بلکه می‌گوید : اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاری‌ها بر تو چیره شد ، بدان گناهی کرده‌ای که نتیجه و کفاره‌اش دامن‌ت را گرفته ، به اعمال گذشته‌ات بیندیش و از گناهانت استغفار کن و خویشتن را بساز و ضعف‌ها را اصلاح نما . و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات ، این آیه بهترین آیه قرآن معرفی شده ، به‌خاطر همین آثار تربیتی مهم آن است و به‌خاطر سبک کردن بار انسان از سوی دیگر و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار در قلب و جان او از سوی سوم .

﴿ ۳۱ ﴾ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
و شما هرگز نمی‌توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید و غیر از خدا

هیچ ولی و یآوری برای شما نیست .

«مُعْجِزین» از ماده «عَجَز» به معنی به عجز درآوردن است ، اما این کلمه در بسیاری از آیات قرآن به معنی فرار کردن از حیطة قدرت الهی و از چنگال عذاب او آمده است که لازمه معنی آن می باشد . چگونه شما می توانید از حیطة قدرت و حاکمیت او بگریزید ، در حالی که تمام عالم هستی عرصه حکومت بلامنازع پروردگار است . فرق میان «وَلِی» و «نَصِیر» ممکن است از این نظر باشد که «ولی» سرپرستی است برای جلب منفعت و «نصیر» برای دفع مضرت است و یا این که «ولی» به کسی گفته می شود که مستقلاً به دفاع برخیزد و «نصیر» کسی است که در کنار خود انسان قرار می گیرد و او را یاری می دهد .

﴿ ۳۲ ﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ

از نشانه های او کشتی هایی است همچون کوه ها که در دریا در حرکت است .

وزش بادهای منظم و حرکت کشتی ها از آیات خدا است

«جَوَار» جمع «جاریه» توصیفی است برای «سُفُن» جمع «سَفِینَة» به معنی کشتی ، که

برای اختصار از عبارت حذف شده و اصولاً تکیه آیه روی همین جریان و حرکت کشتی‌هاست و به همین دلیل مخصوصاً این وصف موضوع سخن قرار گرفته . و این‌که در لغت عرب به دختران جوان «جَارِیة» گفته می‌شود، به خاطر جریان نشاط جوانی در تمام وجود آنها است .

«أَغْلَامٌ» جمع «عَلَمٌ» به معنی «کوه» است ، ولی در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می‌دهد ، مانند «عَلَمُ الطَّرِيقِ» (نشانه‌های راه) و «عَلَمُ الْجَيْشِ» (پرچم لشکر) و مانند آن و اگر به «کوه» «عَلَمٌ» گفته می‌شود ، به خاطر همین است که از دور نمایان است و گاه بر فراز آن آتشی می‌افروختند تا نشانه‌ای برای رهگذران باشد ، ولی بود و نبود آتش در این نام‌گذاری تأثیری ندارد .

به این ترتیب قرآن مجید در این آیه ، همچون آیات متعدد دیگر ، حرکت کشتی‌های کوه پیکر را بر صفحه دریاها بر اثر وزش بادهای منظم از نشانه‌های خداوند می‌شمرد . اگر زورق یا قایق کوچکی بر صفحه آب به خاطر وزش باد حرکت کند ، زیاد مهم نیست ،

مهم آن است که کشتی‌های کوه‌پیکر با وزش امواج لطیف هوا با عده زیادی مسافر و بار فراوان به حرکت درآید و هزاران کیلومتر راه را در میان دو نقطه بپیماید و به مقصد برسد . راستی چه کسی اقیانوس‌ها را با این وسعت و عمق و ویژگی‌های آب آفریده ؟ چه کسی به چوب و موارد دیگری که کشتی را با آن شکل مخصوص می‌سازند ، این خاصیت را بخشیده که بر صفحه آب ثابت بماند ؟

و چه کسی به بادهای دستور داده است به صورت منظمی بر صفحه دریاها و اقیانوس‌ها بوزند که هر کس از هر نقطه به نقطه دیگری می‌خواهد برود ، بتواند از آن استفاده کند ؟ همه جا نظم نشانه عقل و دانش است و در این جا نیز همین گونه است . اصولاً اگر نقشه‌هایی که دریانوردان از حرکت بادهای در اختیار دارند و معلوماتی که بشر درباره وزش بادهای از قطبین زمین به سوی خط استوا و از خط استوا به سوی دو قطب و همچنین وزش‌های متناوب از سوی سواحل و خشکی‌ها به دریا و از سوی دریا به خشکی ، در نظر بگیرید ، می‌دانید چه قدر این مسأله حساب شده است .

البته در عصر ما نیروی محرک کشتی‌ها موتورهای نیرومندی است، که پروانه‌های کشتی را به حرکت درمی‌آورد، ولی با این حال وزش بادهای در حرکت این کشتی‌ها نیز مؤثر است. (۳۳) **إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاجِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ**

اگر اراده کند باد را ساکن می‌سازد تا آن‌ها بر پشت دریامتوقف شوند، در این نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار. آری در این حرکت بادهای و جریان کشتی‌ها و آفرینش دریاها و نظام و هماهنگی مخصوصی که بر این امور حکم فرماست، نشانه‌های گوناگونی برای ذات پاک او است. می‌دانیم وزش بادهای در درجه اول به خاطر تفاوت درجه حرارت در دو نقطه روی زمین است، زیرا هوا بر اثر حرارت منبسط می‌شود، سپس به طرف بالا حرکت می‌کند و به همین دلیل از یک سو فشار بر هوای اطراف می‌آورد و آن‌ها را متحرک می‌سازد و از سوی دیگر، هنگامی که به سمت بالا حرکت کند، جای خود را به هوای اطراف می‌دهد، اگر

خداوند فقط این خاصیت انبساط را از آن بگیرد ، سکون و سکوتی مرگبار بر آن حاکم می شود و کشتی های بادبانی بی حرکت بر صفحه اقیانوس ها حیران و سرگردان می مانند . « صَبَّارٌ » و « شَكُورٌ » هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر را می رساند و دیگری فزونی شکر را . تکیه بر این دو وصف در آیه مورد بحث و چند مورد دیگر از آیات قرآن مجید ^(۱) اشاره به نکات لطیفی دارد : این دو وصف مجموعاً ترسیم گویایی از حقیقت ایمان است ، چراکه مؤمن در مشکلات و گرفتاری ها صبور و در نعمت ها شکور است ، لذا در حدیثی از پیامبر می خوانیم : «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ : نِصْفُ صَبْرٍ وَ نِصْفُ شُكْرٍ : ایمان دو نیمه است ، نیمی از آن صبر و نیمی از آن شکر است » . ^(۲)

۱- ۵ / ابراهیم ، ۳۱ / لقمان ، ۱۹ / سبا و آیه مورد بحث .

۲- « مجمع البیان » « تفسیر صافی » « فخر رازی » و « قرطبی » ، ذیل ۳۱ / لقمان .

به علاوه مطالعه اسرار نظام آفرینش از یک سو نیاز به صبر و حوصله و پشتکار و صرف وقت دارد و از سوی دیگر انگیزه شکر منعم .

هرگاه این دو دست به دست هم می دهند ، انسان را آماده برای مطالعه این آیات می سازند و اصولاً مطالعه اسرار آفرینش خود یک نوع شکر است . از سوی سوم به هنگامی که انسان سوار بر کشتی می شود ، این دو وصف در او از هر زمان دیگر نمایان تر است ، صبر در برابر حوادث و مشکلات دریا و شکر به هنگام رسیدن به ساحل مقصود .

﴿ ۳۴ ﴾ اَوْ يُوقِنُ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ

یا اگر بخواند آنهارا به خاطر اعمالی که سر نشینانش مرتکب شده اند ناپود می سازد و در عین حال بسیاری را می بخشد .

همان گونه که در آیات گذشته نیز خواندیم ، بلاهایی که بر سر انسان وارد می شود ، غالباً نتیجه اعمال خود او است .

ولی با این حال لطف خداوند شامل حال انسان است « و بسیاری را می‌بخشد »
(وَ یَعْفُ عَنْ کَثِیْرٍ) .

که اگر نبخشد هیچ کس جز معصومین و خاصان و پاکان از مجازات الهی مصون و برکنار نخواهند بود ، چنان که در آیه ۴۵ سورة فاطر می‌خوانیم : « هرگاه خداوند مردم را به آنچه انجام داده‌اند ، مجازات می‌کرد ، جنبیده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت (ولی به لطفش) آنها را تا سرآمد معینی مهلت می‌دهد » .

آری او می‌تواند بادهای را از حرکت باز دارد ، تا کشتی‌ها در دل اقیانوس‌ها بی‌حرکت بمانند و هم می‌تواند بادهای را تبدیل به طوفان‌های درهم پیچیده سازد تا کشتی‌های کوه پیکر را در هم بکوبند و همچون پرکاهی در میان امواج بغلطانند، ولی لطف عمیم او مانع این کار است .
(۳۵) وَ یَعْلَمُ الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ فِیْ اٰیٰتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِیْصٍ
تا کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند بدانند هیچ پناهگاهی ندارند .
« مَحِیْصٍ » از ماده « حَیْص » به معنی بازگشت و عدول و کناره‌گیری کردن از چیزی است

و از آنجا که «مَحِیص» اسم مکان است، این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می‌آید. آری آن‌ها کسانی نیستند که مشمول عفو خداوند شوند، چراکه آگاهانه به مخالفت برخاسته و از روی عداوت و لجاج به ستیزه‌جویی ادامه می‌دهند، آن‌ها از چشمه جوشان عفو و رحمتش ممنوعند و از چنگال عذابش رهایی ندارند.

﴿۳۶﴾ **فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**

آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیا است و آنچه نزد خدا است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، بهتر و پایدارتر است. مبدا متاع زودگذر دنیای فانی شما را فریب دهد و غافل سازد و تصور کنید همیشه در اختیار شما است، برقی است می‌جهد و به زودی خاموش می‌شود، شعله‌ای است در برابر باد و حبابی است بر سطح آب و غباری است در مسیر طوفان «ولی پادشاهان و مواهبی که نزد خدا است بهتر و پایدارتر است، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند».

مواهب دنیوی هرچه هست زودگذر است ، اما نعمت های الهی پایدار و جاودانی است ، کدام عقل اجازه می دهد که انسان از چنین معامله پرسودی صرف نظر کند یا گرفتار غرور و غفلت شود و زرق و برق ها او را بفریبد ؟ لذا در آیه ۳۸ توبه نیز می خوانیم : « أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ : (ای کسانی که از جهاد سرباز می زنید) آیا به زندگی دنیا در مقابل آخرت راضی شده اید ، با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی است ؟ » لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم : « وَ اللَّهُ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ أَنْ يَجْعَلَ أَحَدُكُمْ إَصْبَعَهُ هَذِهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْتَظِرْ بِمِ تَرْجَعُ : به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت ، مثل این است که یکی از شما انگشت خود را به دریا زند و سپس بیرون آورد ، باید دید چه مقدار آب دریا را با آن برداشته است . » (۱)

۱- «روح البیان» ، جلد ۳ ، صفحه ۴۲۹ ، ذیل ۳۸ / توبه .

﴿۳۷﴾ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ
همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند و هنگامی که خشمگین می‌شوند، عفو می‌کنند.

برنامه‌های عملی هفت‌گانه برای جامعه سالم

بعد از وصف ایمان و توکل در آیه قبل که هر دو جنبه قلبی دارد، در آیات ۳۷ تا ۴۰ به هفت قسمت از «برنامه‌های عملی آن‌ها» چه در جنبه نفی، چه در جنبه اثبات، چه از نظر فردی و چه اجتماعی، چه مادی و چه معنوی اشاره می‌کند، برنامه‌ای که بیانگر ارکان یک جامعه سالم با حکومت صالح و قدرتمند است.

جالب این‌که این آیات ظاهراً در مکه نازل شده است، در آن روزی که هنوز جامعه اسلامی شکل نگرفته بود و حکومت اسلامی وجود نداشت، ولی این آیات نشان می‌دهد که از همان روز، بینش صحیح اسلامی در این زمینه‌ها توسط این آیات به مسلمانان داده می‌شد، چراکه آن‌ها در دوران مکه تحت آموزش پیگیر و مستمر پیامبر به منظور

آمادگی برای ساختن جامعه آینده اسلامی قرار داشتند. نخستین وصف را از پاکسازی شروع می‌کند، می‌فرماید: (وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ). «کَبَائِر» جمع «کبیره» به معنی گناهان بزرگ است، اما این‌که معیار کبیره بودن چیست؟ بعضی آن را به گناهانی تفسیر کرده‌اند که در متن قرآن وعده عذاب الهی نسبت به آن داده شده و گاه به گناهانی که موجب حد شرعی است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که اشاره به بدعت‌ها و ایجاد شبهات اعتقادی در اذهان مردم بوده باشد.

ولی اگر به معنی لغوی کبیره بازگردیم، «کبیره» هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پراهمیت است، یکی از نشانه‌های اهمیت آن این است که در قرآن مجید در مورد آن وعده عذاب آمده و به همین جهت در روایات اهل بیت نیز «کبائر» به این صورت تفسیر شده: «الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ»: گناهان کبیره، گناهانی است که خداوند

مجازات آتش بر ای آن مقرر داشته است».^(۱)

روی این حساب اگر اهمیت و عظمت گناهی از طرق دیگر نیز کشف شود ، عنوان گناه کبیره به خود می گیرد .

« فَوَاجِش » جمع « فاحشه » به معنی اعمال بسیار زشت و ناپسند است ، ذکر این تعبیر بعد از « کبائر » به اصطلاح از قبیل ذکر خاص بعد از عام می باشد و در حقیقت بعد از بیان اجتناب مؤمنان راستین از همه گناهان کبیره ، روی گناهان زشت و ننگین تکیه بیشتری شده است تا اهمیت آن را آشکار سازد .

به این ترتیب نخستین نشانه های ایمان و توکل پرهیز و اجتناب از گناهان کبیره است ، چگونه ممکن است انسان دعوی ایمان و توکل بر خدا کند ، در حالی که آلوده انواع گناهان است و

۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۳۷ .

قلب او لانه‌ای از لانه‌های شیطان .

در توصیف دوم که آن نیز جنبه پاکسازی دارد ، درباره تسلط بر نفس به‌هنگام خشم و غضب که بحرانی‌ترین حال انسان است ، سخن می‌گوید و می‌فرماید :
(وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ).

نه تنها در موقع غضب زمام اختیار از کفشان ربوده نمی‌شود و دست به اعمال زشت و جنایت نمی‌زنند ، بلکه با آب عفو و غفران قلب خود و دیگران را از کینه‌ها شستشو می‌دهند . جالب این‌که ، نمی‌گوید : آن‌ها غضب نمی‌کنند ، چراکه این جزء طبیعت انسان است و در بعضی موارد ، یعنی در آن‌جا که برای خدا و در راه احقاق حق مظلومان باشد ، ضرورت دارد ، بلکه می‌گوید : آن‌ها به هنگام غضب آلوده گناه نمی‌شوند ، بلکه به سراغ عفو و غفران می‌روند و باید هم چنین باشد ، چگونه انسان می‌تواند در انتظار عفو الهی به سر برد ، در حالی‌که خود کینه‌نوز و انتقام‌جو است و به هنگام غضب هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسد . و اگر می‌بینیم در این‌جا مخصوصاً روی مسأله « غضب » تکیه شده ، به‌خاطر آن است که

این حالت ، آتش سوزانی است که در درون جان انسان شعله ور می شود و بسیاری کسان که قادر بر مهار کردن نفس در آن حالت نیستند ، ولی مؤمنان راستین هرگز تسلیم خشم و غضب نمی شوند .

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ وَ إِذَا غَضِبَ ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ : کسی که به هنگام شوق و علاقه و به هنگام ترس و وحشت و هنگام خشم و غضب مالک نفس خویش باشد ، خداوند بدن او را بر آتش حرام می کند . » (۱)

﴿ ۳۸ ﴾ وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ سُورَىٰ وَيُنْهَوْنَ رَزَقْنَاهُمْ يَنْفَقُونَ

و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا داشته و کارهایشان به

طریق مشورت در میان آنها صورت می گیرد و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند .

این آیه به سومین تا ششمین اوصاف آنها اشاره می کند. در آیه گذشته سخن از پاکسازی وجودشان از گناهان و غلبه بر خشم و غضب بود ، اما در آیه مورد بحث سخن از بازسازی وجودشان در جنبه های مختلف است ، که از همه مهم تر اجابت دعوت پروردگار و تسلیم در برابر فرمان او است ، مطلبی که همه نیکی ها و خوبی ها و اطاعت اوامر الهی در آن جمع است ، آنها با تمام وجود در برابر فرمانش تسلیمند و در مقابل اراده او از خود اراده ای ندارند و باید چنین باشد ، چراکه بعد از پاکسازی قلب و جان از آثار گناه که موانع راه حقند ، تسلیم و اجابت قطعی است .

ولی از آن جا که در میان اوامر الهی مسائل بسیار مهمی وجود دارد که بالخصوص باید انگشت روی آن گذاشت ، چند موضوع مهم را به دنبال آن یادآور می شود که مهم ترین آنها « نماز » است ، نمازی که ستون دین ، پیوند خلق و خالق ، مربی نفوس ، معراج مؤمن و

نهی‌کننده از فحشا و منکر است .

بعد از آن مهم‌ترین مسأله اجتماعی همان اصل « شوری » است که بدون آن همه کارها ناقص است ، یک انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد ، نسبت به مسائل مختلف تنها از یک یا چند بعد می‌نگرد و لذا ابعاد دیگر بر او مجهول می‌ماند ، اما هنگامی که مسائل در شوری مطرح گردد و عقل‌ها و تجارب و دیدگاه‌های مختلف به کمک هم بشتابند ، مسائل کاملاً پخته و کم‌عیب و نقص می‌گردد و از لغزش دورتر است .

لذا در حدیث پرمعنایی از پیغمبر گرامی اسلام می‌خوانیم : « أَنَّهُ مَا مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ : احدی در کارهای خود مشورت نمی‌کند ، مگر این‌که به راه راست و مطلوب هدایت می‌شود » .

قابل توجه این‌که : تعبیر در این‌جا به صورتی است که آن را یک برنامه مستمر مؤمنان می‌شمرد ، نه تنها در یک کار زودگذر و موقت ، می‌گوید : همه کارهای آن‌ها در میانشان به صورت شوری است و جالب این‌که خود پیامبر با این‌که عقل کل بود و با مبدء وحی

ارتباط داشت، در مسائل مختلف اجتماعی و اجرایی، در جنگ و صلح و امور مهم دیگر، به مشورت با یاران می نشست و حتی گاه نظر آن ها را ترجیح می داد، با این که مشکلاتی از این ناحیه حاصل می شد، تا الگو و اسوه ای برای مردم باشد، چراکه برکات مشورت از زیان های احتمالی آن به مراتب بیشتر است.

درباره اهمیت «مشورت» و «شرایط شوری» و «اوصاف کسانی که باید مورد مشورت قرار گیرند» و «وظیفه مشاور» بحث های مشروحی در ذیل آیه ۱۵۹ سورة آل عمران جلد ۳ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۲ ذکر شده است که نیازی به تکرار آن نیست، اما چند موضوع را باید در این جا اضافه کنیم:

الف: شوری منحصرأ در مورد کارهای اجرایی و شناسایی موضوعات است، نه درباره احکام که تنها باید از مبدأ وحی و از کتاب و سنت گرفته شود، تعبیر به «أَشْرُهُمْ» (کارهیشان) نیز ناظر به همین معنی است، چراکه احکام، کار مردم نیست، کار خدا است، به خصوص این که ما معتقدیم هیچ امری در اسلام نیست، مگر این که نص عام یا خاصی در مورد

آن صادر شده است و گرنه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۳/مائده) صحیح نبود (شرح این معنی را باید در کتب اصول فقه در مورد بطلان اجتهاد به معنی قانون‌گذاری در اسلام مطالعه کرد).

ب : بعضی از مفسران گفته‌اند که شأن نزول جمله «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در مورد انصار است و این یا به‌خاطر آن است که آن‌ها حتی قبل از اسلام کارهایشان بر اساس شوری بود و یا اشاره به آن گروهی از انصار است که قبل از هجرت پیامبر ایمان آوردند و در «عقبه» با او بیعت کردند و از حضرتش دعوت به مدینه نمودند (چون این سوره مکی است و آیات فوق نیز ظاهراً در مکه نازل شده). ولی به‌رحال آیه مخصوص شأن نزولش نیست و یک‌برنامه عمومی و همگانی را بیان می‌کند. این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم، آن‌جا که فرمود: «لَا ظَهَرَ كَالْمُشَاوَرَةِ وَالْإِسْتِشَارَةِ عَيْنُ الْهَدَايَةِ: هیچ پشتیبان و تکیه گاهی همچون مشورت

نیست و مشورت عین هدایت است» (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که آخرین توصیفی که در این آیه مطرح شده تنها انفاق در مسائل مالی را بیان نمی‌کند، بلکه انفاق از تمام آنچه خداوند روزی داده است، از مال، از علم، از عقل و هوش و تجربه، از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چیز. ﴿۳۹﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ و آنها که هرگاه ستمی به آنها رسد (تسلیم ظلم نمی‌شوند) و یاری می‌طلبند.

اهل ایمان تسلیم ظلم نمی‌شوند

«يَنْتَصِرُونَ» از ماده «انتصار» به معنی یاری طلبیدن است، ولی بعضی آن را به معنی «تناصر» (به یاری یکدیگر شتافتن) تفسیر کرده‌اند، ولی نتیجه هر دو

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۴۲۵، باب ۲۱ از ابواب احکام العشرة.

با توجه به توضیحی که دادیم ، یکی است .

ناگفته پیداست که در برابر وظیفه «انتصار» در مقابل ستم ، دیگران نیز وظیفه یاری کردن دارند ، چراکه یاری طلبیدن بدون یاری کردن ، لغو و بیهوده است ، در حقیقت هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد برآوردن است و هم مؤمنان دیگر موظف به پاسخ‌گویی او هستند ، همان‌گونه که در آیه ۷۲ سوره انفال می‌خوانیم : «وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ: هرگاه آن‌ها از شما برای حفظ دین خود یاری بطلبند ، بر شماست که آن‌ها را یاری کنید » . این برنامه مثبت و سازنده به‌ظالمان هشدار می‌دهد، که اگر دست به ستم‌بیالایند، مؤمنان ساکت نمی‌نشینند و در برابر آن‌ها پا می‌خیزند و هم به مظلومان اعتماد می‌بخشد که اگر استغاثه کنند ، دیگران به یاری آن‌ها می‌شتابند .

به هر حال وظیفه هر مظلومی این است که اگر به تنهایی قادر بر دفع ظلم و ستم نیست ، سکوت نکند و با استفاده از نیروی دیگران به مقابله با ظلم قیام نماید و وظیفه همه مسلمانان است که به ندای او پاسخ مثبت دهند .

﴿ ۴۰ ﴾ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٍ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

و کیفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است ، خداوند ظالمان را دوست ندارد .

مبادا به خاطر این که بعضی از دوستان شما مورد ستم واقع شده اند ، از حد بگذرانید و خود مبدل به افراد ظالمی شوید ، به خصوص این که در جوامعی همچون جامعه عرب در آغاز اسلام ، احتمال تجاوز از حد به هنگام پاسخ گفتن به ظلم ، احتمال قابل توجهی بوده و می بایست حساب یاری مظلوم از انتقام جویی جدا شود .

ولی به هر حال این تعبیر می تواند مقدمه ای باشد برای دستور عفو که در جمله بعد آمده ، گویی می فرماید : « مجازات هر چه باشد ، یک نوع آزار است و اگر طرف پشیمان شده باشد ، شایسته عفو است » .

در این گونه موارد عفو کنید ، چرا که « هر کس عفو و اصلاح کند ، اجر و پاداش او

بر خداست» (فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ).

درست است که حقی از او ضایع شده و در مقابل ظاهراً چیزی نگرفته ، اما به خاطر گذشتی که از خود نشان داده ، گذشتی که مایه انسجام جامعه و کم شدن کینه ها و افزایش محبت و موقوف شدن انتقام جویی و آرامش اجتماعی است ، خداوند برعهده گرفته که پاداش او را از فضل بی پایانش مرحمت کند و چه تعبیر جالبی است تعبیر « عَلَى اللَّهِ » : گویی خداوند خود را مدیون چنین کسی می داند و می گوید : « اجرش برعهده من است » . و در پایان آیه می فرماید : (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

این جمله ممکن است اشاره به چند نکته باشد :

نخست این که دستور عفو به خاطر این است که در صورت قصاص و کیفر ، گاه انسان نمی تواند خود را دقیقاً کنترل کند و از حد می گذراند و در صف ظالمان قرار می گیرد . دیگر این که اگر دستور عفو داده شده ، نه به معنی دفاع از ظالمان است ، چرا که خداوند ظالمان را هرگز دوست نمی دارد ، بلکه هدف هدایت گمراهان و استحکام

پیوندهای اجتماعی است .

سوم این که کسانی شایسته عفوند که از مرکب ظلم پیاده شوند و از گذشته خود نادم گردند و در مقام اصلاح خویش برآیند ، نه ظالمانی که عفو ، آنها را جسورتر و جری تر می کند . عفو و مجازات هرکدام جای ویژه ای دارد ، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام دارد و اگر می بخشد از موضع ضعف نیست ، این عفو سازنده است ، هم برای مظلوم پیروز ، چرا که به او تسلط بر نفس و صفای دل می بخشد و هم برای ظالم مغلوب ، که او را به اصلاح خویش وامی دارد . و کیفر و انتقام و مقابله به مثل در جایی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده و مظلوم پایه های قدرت خود را محکم نکرده و عفو از موضع ضعف است ، این جاست که باید اقدام به مجازات کند .

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : « إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ ، فَيُقَالُ مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ؟ فَيُقَالُ : الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ : هنگامی که روز قیامت می شود کسی (از سوی خداوند) ندا می دهد :

هرکس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود ، گفته می شود : چه کسی اجرش بر خداست ؟ در جواب به آنها می گویند : کسانی که مردم را عفو کردند آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند . (۱)

﴿ ۴۱ ﴾ وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ
و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد ، ایرادی بر او نیست .

یاری طلبیدن عیب نیست ، ظلم کردن عیب است

نه کسی حق دارد مانع از این کار شود و نه او را ملامت و سرزنش و مجازات کند و نه در یاری کردن چنین مظلومی تردید به خود راه دهد ، چرا که انتصار و استمداد حق مسلم هر مظلومی است و یاری مظلومان وظیفه هر انسان آزاده و بیداری است .

﴿ ۴۲ ﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند. برای آن ها عذاب دردناکی است.

«بَغَى» در اصل به معنی کوشش و تلاش برای بدست آوردن چیزی است، ولی بسیار می شود که به کوشش هایی که برای غصب حق دیگران و تجاوز از حدود و حقوق الهی صورت می گیرد، نیز اطلاق می شود، بنابراین «ظلم» مفهوم خاص دارد و بغی مفهوم عام و هر گونه تعدی و تجاوز از حقوق الهی را شامل می شود.

تعبیر «بَغْيِ الْحَقِّ» نیز تأکیدی برای این معنی است و به این ترتیب جمله دوم از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است.

﴿٢٣﴾ وَلَمَنْ صَبَرَوُا وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

اما کسانی که شکیبایی و عفو کنند این از کارهای پر ارزش است. «عَزَمَ» در اصل به معنی «تصمیم بر انجام کاری» است و به اراده محکم اطلاق می شود،

تعبیر به «عَزَمَ الْأُمُورَ» ممکن است اشاره به این باشد ، که این از کارهایی است که خداوند به آن فرمان داده و هرگز نسخ نمی شود و یا از کارهایی است که انسان باید نسبت به آن عزم راسخ داشته باشد و هر یک از این دو معنی باشد ، دلیل بر اهمیت این کار است . قابل توجه این که مسأله « صبر » قبل از « غفران » ذکر شده ، چراکه اگر صبر و شکیبایی نباشد کار به عفو و گذشت منتهی نمی شود ، زمام نفس از دست انسان بیرون می رود و روی انتقام پافشاری می کند .

بار دیگر این حقیقت را یادآور می شویم که عفو و غفران در صورتی مطلوب است که از موضع قدرت باشد و طرف نیز از آن حسن استفاده نماید ، تعبیر « مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ » نیز ممکن است همین معنا را تأکید کند ، چراکه تصمیم گیری در زمینه ای است که انسان قادر و توانا بر انجام امری باشد ، به هر حال عفو که جنبه تحمیلی از سوی ظالم داشته باشد و یا او را در عملش جری تر و جسورتر سازد ، هرگز مطلوب نیست . ﴿ ۴۴ ﴾ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ

يَقُولُونَ هَلْ اِلٰى مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ

کسی را که خدا گمراه کند ولی و یآوری بعد از او نخواهد داشت و ظالمان را (روز قیامت) می بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می کنند، می گویند: آیاراهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد؟

آیاراه بازگشتی وجود دارد؟

برای آن ها که آشنا به تعبیرات قرآن در زمینه هدایت و ضلالتند، این مطلب کاملاً روشن است که نه هدایت جنبه اجباری دارد، نه ضلالت، بلکه نتیجه مستقیم اعمال انسان ها است، گاه انسان کاری انجام می دهد که خدا توفیقش را از او سلب کرده و نور هدایت را از قلب او می گیرد و او را در ظلمات گمراهی رها می سازد. این عین اختیار است، همان گونه که اگر کسی به خاطر اصرار در شرب خمر گرفتار انواع بیماری ها شد، این اثرات شوم مطلب ناخواسته ای نبوده، با دست خودش آن را فراهم ساخته، کار خداوند تسبیب به اسباب و بخشیدن اثر به اشیاء است و به همین جهت گاه

نتیجه‌ها را به او نسبت می‌دهند. (۱)

بارها قرآن مجید از تقاضای بازگشت کافران و ظالمان سخن گفته، که گاه در آستانه مرگ است، مانند آنچه در آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون آمده: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ: زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید، شاید در آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم عمل صالحی انجام دهم». ولی این تقاضا به هر صورت باشد با پاسخ منفی روبرو خواهد شد، چراکه بازگشت امکان‌پذیر نیست و این یک سنت غیرقابل تغییر الهی است، همان‌گونه که انسان از پیری به جوانی و از جوانی به کودکی و از کودکی به عالم جنین باز نمی‌گردد، سیر قهقراپی از عالم برزخ و آخرت به دنیا نیز امکان‌پذیر نیست.

۱- شرح مبسوطی در این زمینه در جلد ۱۹ «تفسیر نمونه»، ذیل آیه ۳۶ / زمر آمده.

﴿٤٥﴾ وَ تَرِيَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ
 قَالِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
 أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ

و آن‌ها را می‌بینی که بر آتش عرضه می‌شوند ، در حالی که از شدت مذلت خاشعند و
 زیر چشمی (به آن) نگاه می‌کنند و کسانی که ایمان آورده‌اند ، می‌گویند زیان کاران
 واقعی آن‌ها هستند که خود و خانواده‌ خویش را روز قیامت از دست داده‌اند ، آگاه
 باشید که ظالمان (امروز) در عذاب دائمند .

«طَرْف» مصدر است و به معنی گردش چشم می‌باشد و «طَرْفَةُ الْعَيْنِ» یعنی یک گردش چشم.
 حالت وحشت و اضطراب شدیدی بر تمام وجود ظالمین حاکم است و ذلت و تسلیم
 سر تا پای آن‌ها را فرا گرفته و دیگر خبری از آن‌همه گردنکشی و ستیزه‌جویی و طغیان و ظلم
 و استبداد و ایذا و آزار مظلومان نیست و زیر چشمی به آتش دوزخ می‌نگرند .
 این ترسیمی است از حالت کسی که شدیداً از چیزی می‌ترسد و نمی‌خواهد آن را با

تمام چشمش ببیند و در عین حال نمی تواند از آن غافل بماند ، ناچار پیوسته مراقب آن است اما با گوشه چشم .

آخرین مجازاتی که در این جا بیان شده ، شنیدن ملامت و سرزنش دردناک مؤمنان است ، چنان که در پایان آیه آمده است : « کسانی که ایمان آورده اند می گویند : "وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا ..." چه زبانی از این بالاتر که انسان هستی خویشان را از دست دهد و سپس همسر و فرزند و بستگان خود را و در درون عذاب الهی گرفتار آتش حسرت و فراق نیز بشود . عذابی که امید قطع آن نیست و زمان و مدتی برای آن تعیین نشده ، عذابی که درون جان و بیرون تن همه را می سوزاند .

﴿ ۴۶ ﴾ **وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ**

آن هاجز خدا اولیاء و یاورانی ندارند که یاریشان کند و هر کس را خدا گمراه سازد ، راه نجاتی برای او نیست .

آن‌ها رشته‌های ارتباط خود را با بندگان خالص ، با انبیا و اولیاء بریده‌اند ، لذا در آن‌جا یار و یابوری ندارند ، قدرت‌های مادی نیز در آن‌جا همه از کار می‌افتد و به همین دلیل تک و تنها در برابر عذاب الهی قرار می‌گیرند .

﴿۴۷﴾ **اِسْتَجِیْبُوْا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ یَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَکُمْ مِنْ مَلْجَاٍ یَوْمَئِذٍ وَ مَا لَکُمْ مِنْ نَّکِیْرٍ**

اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آن‌که روزی فرارسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست و در آن‌روز نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی . در این آیه روی سخن را به همه مردم کرده ، به آن‌ها هشدار می‌دهد پیش از آن‌که گرفتار چنان سرنوشت شومی مانند ظالمان و کافران شوند، دعوت پروردگارشان را اجابت کرده، به راه‌حق باز آیند. و اگر تصور کنید در آن روز پناهگاهی جز سایه لطف او و مدافعی جز رحمت او وجود دارد ، اشتباه است ، چراکه « در آن روز برای شما نه ملجأ و پناهی است که در برابر عذاب الهی پناهنده دهد و نه یار و یابوری که از شما دفاع کند» (مَا لَکُمْ مِنْ مَلْجَاٍ یَوْمَئِذٍ وَ مَا لَکُمْ مِنْ نَّکِیْرٍ) .

جمله «يَوْمٌ لَّامَرْدَلُهُ مِنَ اللَّهِ» اشاره به روز قیامت است ، نه روز مرگ و تعبیر «مِنَ اللَّهِ» اشاره به این است که در برابر اراده و فرمان او دایر بر عدم بازگشت ، کسی نمی تواند تصمیم دیگری بگیرد .

﴿٤٨﴾ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرَحَّ بِهَا وَ إِن تَصْبِيهُم سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ

و اگر آن ها روی گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را حافظ آن ها قرار نداده ایم ، وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان می چشایم ، مغرور و غافل می شود و اگر بلایی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آن ها رسد ، به کفران می پردازند .

تو باید رسالت الهی خود را به نحو کامل ابلاغ و بر آن ها اتمام حجت کنی ، دل های آماده آن را می پذیری ، هر چند گروه زیادی بی خبر اعراض کنند ، تو مسؤولیتی در این زمینه نداری .

نظیر همین معنی در اوایل همین سوره آمده است که می‌فرماید: «وَمَا أُنْتُ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ: تو مأمور وادار ساختن آنها به پذیرش حق نیستی» (۶ / شوری). سپس ترسیمی از حال این جمعیت بی‌ایمان و اعراض کننده کرده ، می‌گوید: (وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ...) .

نه نعمت‌های الهی از طریق انگیزه شکر منعم او را بیدار و به شکرگزاری و معرفت و اطاعت او وامی‌دارد ، نه مجازات‌هایی که به خاطر گناهان دام‌گیرش می‌شود او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و نه دعوت پیامبر در او اثر می‌گذارد . اسباب هدایت از نظر « تشریع » دعوت رسولان خدا و از نظر « تکوین » گاه نعمت و گاه مصیبت است ، اما در این کوردلان بی‌خبر هیچ‌یک از این امور مؤثر نمی‌افتد ، مقصر آنها هستند تو نیستی ، تو وظیفهٔ ابلاغ را انجام داده‌ای . این نکته نیز قابل توجه است که نعمت را به خودش نسبت می‌دهد ، چراکه مقتضای رحمت او است و مصائب و بلاها را به آنها ، چراکه نتیجهٔ اعمال خودشان است .

تعبیر به «انسان» در این گونه آیات اشاره به طبیعت «انسان تربیت نیافته» است که فکری کوتاه و روحی ضعیف و کوچک دارد، تکرار آن در آیه فوق تأکیدی است بر همین معنی.

﴿۴۹﴾ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَخْلُقْ مَا يَشَآءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَآءُ اِنَاثًا وَّ يَهَبُ لِمَنْ يَشَآءُ الذُّكُوْرَ

مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، هر چه را بخواهد، می‌آفریند و به هر کس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر.

﴿۵۰﴾ اَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَّ اِنَاثًا وَّ يَجْعَلُ مَنْ يَشَآءُ عَقِيْمًا اِنَّهٗ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ

یا اگر اراده کند پسر و دختر هر دو به آن‌ها می‌دهد و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد زیرا که او دانا و قادر است.

فرزندان همه هدایای خدا هستند

همه ریز خوار خوان نعمت او هستند و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت، منطقی است و نه یأس به هنگام مصیبت.

نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست از ناحیه او است این که : « به هر کس اراده کند ، دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر » (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ) .

و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می شوند : آن هایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند و آن ها که دختر دارند و در آرزوی پسری و آن ها که هر دو را دارند و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد . و عجب این که هیچ کس نه در زمان های گذشته و نه امروز که علوم و دانش ها پیشرفت فراوان کرده ، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد و علیرغم تمام تلاش ها و کوشش ها هنوز کسی نتوانسته است ، عقیمان واقعی را فرزند ببخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند ، گرچه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی توان انکار کرد ، ولی باید دانست که این ها همه احتمال را افزایش می دهد و نتیجه هیچ یک قطعی نیست .

و این یک نمونه بارز از عدم توانایی انسان از یک سو و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است .

جالب این که : در این آیه اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از یک سو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می دهد و از سوی دیگر به آن ها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند ، بگوید او برخلاف خواسته شما آن چه را که به آن تمایل ندارید ، می دهد و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست . تعبیر به « يَهَبُ » (می بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست ، هر دو « هبة » او می باشند . توجه به این نکته نیز لازم است که « عقیم » از ماده « عَقِمَ » در اصل به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می شود و زنان عقیم ، به زنانی می گویند که رحم آن ها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد ، بادهای « عقیم » را از این جهت عقیم

می‌گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست و روز «عقیم» به روزی گفته می‌شود که سرور و شادی در آن نباشد و این‌که از روز قیامت به عنوان «یوم عقیم» یاد شده، به‌خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.

﴿۵۱﴾ وَمَا كَانَ لِنَبِّئٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ شَائِسَةٍ هِجْ أَنْسَانِي نِيَسْتِ كَهْ خِدا بَاوْ سَخْنِ بَكْغِيدِ ، مَكْرَازِ طَرِيقِ وَحِي ، يَازِزِ وِرَاءِ حِجَابِ ، يَارَسُولِي مِي فَرَسْتَدِ وَ بَه فَرْمَانِ او آن‌چه را بخواهد وحی می‌کند ، چرا که او بلند مقام و حکیم است .

طرق ارتباط پیامبران با خداوند

این آیه در حقیقت پاسخی است روشن به افرادی که به‌خاطر بی‌خبری ممکن است توهم کنند ، مسأله وحی دلیل بر این است که پیامبران خدا را می‌بینند و با او سخن می‌گویند ، این آیه روح و حقیقت وحی را به‌صورت فشرده و دقیقی منعکس کرده است .

از مجموع آیه چنین برمی آید که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه بوده است :

❧ ۱- القای به قلب - که در مورد بسیاری از انبیا بوده است ، مانند نوح که می گوید :
 « فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيُنَا : ما به نوح وحی کردیم که کشتی در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز » (۲۷ / مؤمنون) .

❧ ۲- از پشت حجاب - آن گونه که خداوند درکوه طور با موسی سخن می گفت :
 « وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا » (۱۶۴ / نساء) .

بعضی نیز « أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ » را شامل رؤیای صادقه نیز می دانند .

❧ ۳- از طریق ارسال رسول - آن گونه که در مورد پیامبر اسلام آمده است : « قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ : بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد » (۹۷ / بقره) .

البته وحی بر پیامبر اسلام منحصر به این طریق نبوده است ، از طرق دیگر نیز صورت گرفته است .

این نکته نیز قابل توجه است که وحی از طریق القای به قلب‌گاه در بیداری صورت می‌گرفته ، چنان‌چه در بالا اشاره شد و گاه در خواب و رؤیای صادق ، چنان‌که در مورد ابراهیم و دستور ذبح اسماعیل آمده است (هر چند بعضی آن را مصداق « من وراء حجاب » دانسته اند) .

گرچه شاخه‌های اصلی وحی همان سه شاخه مذکور در آیه فوق است ، ولی بعضی از این شاخه‌ها ، خود نیز شاخه‌های فرعی دیگری دارد ، چنان‌که بعضی معتقدند نزول وحی از طریق فرستادن فرشته وحی ، خود به چهار طریق صورت می‌گرفته :
 ۱- آن‌جا که فرشته بی‌آن‌که بر پیامبر ظاهر شود در روح او القاء می‌کرده است ، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اسلام می‌خوانیم : « إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ : روح القدس در قلب من این معنی را دمیده که هیچ‌کس نمی‌میرد تا روزی خود را به‌طور کامل بگیرد ، بنابراین از خدا پرهیزید و در طلب روزی حریص نباشید » .

﴿ ۲ - گاه فرشته به صورت انسانی درمی آمد و پیامبر را مخاطب می ساخت و مطالب را به او می گفت .

﴿ ۳ - گاه به صورتی بود که همچون زنگ در گوشش صدا می کرد و این سخت ترین نوع وحی بر پیامبر بود ، به گونه ای که حتی در روزهای بسیار سرد صورت مبارکش غرق عرق می شد و اگر بر مرکب سوار بود ، مرکب چنان سنگین می شد که بی اختیار به زمین می نشست .

﴿ ۴ - گاه جبرئیل به صورت اصلیش که خدا او را بر آن صورت آفریده بود ، بر پیامبر ظاهر می شد و این در طول عمر پیغمبر اکرم تنها دو بار صورت گرفت (همان گونه که در سورة نجم ، آیه ۱۲ شرح آن خواهد آمد). (۱)

۱- «فی ظلال القرآن» ، جلد ۷ ، صفحه ۳۰۶ .

وحی در لغت و قرآن و سنت

اصل وحی چنانکه «راغب» در «مفردات» می‌گوید، اشاره سریع است خواه با کلام رمزی باشد و یا صدای خالی از ترکیب کلامی و یا اشاره با اعضا (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که در وحی اشاره از یک سو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیاء با عالم غیب و ذات پاک پروردگار، این کلمه استخدام شده است. در قرآن مجید و لسان‌الخبار «وحی» به معانی مختلفی به کار رفته است، گاه در مورد انبیا گاه در مورد انسان‌های دیگر گاه در مورد ارتباط‌های رمزی میان انسان‌ها و گاه ارتباط مرموز شیاطین و گاه در مورد حیوان‌ها.

جامع‌ترین سخن در این زمینه سخنی است از علی علیه السلام در پاسخ شخصی که از مسأله وحی سؤال نمود، نقل شده امام آن را به هفت قسم تقسیم فرمود:

﴿ ۱ - وحی رسالت و نبوت مانند : « إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا : ما به تو وحی فرستادیم ، همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوایف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود زبور دادیم » . (۱) ﴾

﴿ ۲ - وحی به معنی الهام مانند : « وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ : پروردگارت به زنبور عسل الهام فرستاد » . (۲) ﴾

﴿ ۳ - وحی به معنی اشاره مانند : « فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا : زکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آن ها گفت صبح و

شام خدا را تسبیح گوید». (۱)

﴿ ۴ - وحی به معنی تقدیر مانند: «وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا: خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود». (۲)

﴿ ۵ - وحی به معنی امر مانند: «وَإِذَا أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي: به خاطر بیاور هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید». (۳)

﴿ ۶ - وحی به معنی دروغ پردازی مانند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا: این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می گفتند». (۴)

۱- ۱۱ / مریم .

۲- ۱۲ / فصلت .

۳- ۱۱۱ / مائده .

۴- ۱۱۲ / انعام .

﴿ ۷ - وحی به معنی خبر مانند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ: و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک را. به آنها خبر دادیم. » (۱)(۲)

البته بعضی از این اقسام هفتگانه می تواند شاخه هایی داشته باشد که برحسب آن موارد استعمال وحی در کتاب و سنت افزایش خواهد یافت و لذا تفلیسی در کتاب «وجوه القرآن» وحی را بر ده وجه شمرده و بعضی عدد را از این هم بیشتر دانسته اند. اما از یک نظر از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است: «وحی تشریعی» و «وحی تکوینی»: «وحی تشریعی» همان است که بر پیامبران فرستاده می شد و رابطه خاصی میان

آن‌ها و خدا بود که فرمان‌های الهی و حقایق را از این طریق دریافت می‌داشتند .
 «وحی تکوینی» در حقیقت همان غرائز و استعدادها و شرایط و قوانین تکوینی
 خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است .

حق کلام دربارهٔ وحی

بدون شک ما نمی‌توانیم از رابطهٔ وحی و حقیقت آن اطلاع زیادی پیدا کنیم ، چراکه این
 یک نوع ادراکی است خارج از حدود ادراکات ما و یک نوع ارتباطی است خارج از
 ارتباط‌های شناخته شدهٔ ما ، عالم وحی برای ما عالمی است ناشناخته و مافوق ادراکات ما .
 به راستی چگونه یک انسان خاکی با مبدأ عالم هستی ارتباط پیدا می‌کند ؟ و چگونه
 خداوند ازلی و ابدی و بی‌نهایت از هر جهت ، با مخلوقی محدود و ممکن‌الوجود رابطه
 برقرار می‌سازد ؟ و در لحظهٔ نزول وحی چگونه پیامبر یقین پیدا می‌کند که این
 ارتباط از ناحیهٔ او است ؟

این‌ها سؤالاتی است که پاسخ آن برای ما مشکل است و اصرار در فهم آن بسیار بی‌مورد .

تنها مطلبی که برای ما در این جا معقول و قابل طرح است ، اصل وجود یا امکان چنین ارتباط مرموزی است . ما می‌گوییم هیچ دلیل عقلی که امکان چنین امری را نفی کند وجود ندارد ، بلکه به عکس ما ارتباط‌های مرموزی را در جهان خود می‌بینیم که از تفسیر آن عاجزیم و این ارتباط‌ها نشان می‌دهد که مافوق حواس و ارتباط‌های ما نیز درک و دیدهای دیگری وجود دارد . بد نیست با ذکر مثالی این موضوع را روشن تر سازیم .

فرض کنید ما در میان شهر کوران (البته کوران مادرزاد) با دو چشم بینا زندگی کنیم ، تمام اهل شهر چهار حسی هستند (بنابر این که مجموع حواس ظاهری انسان را پنج حس بدانیم) تنها ما هستیم که آدم « پنج حسی » می‌باشیم ، پیوسته با چشم خود حوادث زیادی را در آن شهر می‌بینیم و به اهل شهر خبر می‌دهیم ، اما آن‌ها همه تعجب می‌کنند ، که این حس مرموز پنجم چیست که دایره فعالیتش این گونه وسیع و گسترده است و هر قدر بخواهیم درباره حس بینایی و عملکرد آن برای آن‌ها بحث کنیم ، بی‌فایده است ، جز شبیح مبهمی در ذهن آن‌ها چیزی نمی‌آید ، از یک سو نمی‌توانند منکر آن شوند ، چون آثار گوناگونش را

می‌بایند و حس می‌کنند و از سوی دیگر نمی‌توانند حقیقت بینایی را دریابند ، چون در تمام عمر حتی یک لحظه بینانیده‌اند .

نمی‌گوییم وحی « حس ششم » است ، بلکه می‌گوییم یک نوع درک و ارتباط با عالم غیب و ذات پاک خداوند است ، که چون ما فاقد آن هستیم حقیقت آن را درک نمی‌کنیم ، هرچند از طریق آثار به وجودش ایمان داریم .

ما همین اندازه می‌بینیم مردانی بزرگ با دعوتی که محتوای آن مافوق افکار بشر است به سوی انسان‌های آیند و آن‌ها را به خداوند و آیین الهی دعوت می‌کنند و معجزات و خارق عاداتی که آن‌ها نیز فوق طاقت بشر است ، با خود دارند که ارتباطشان را با عالم غیب روشن می‌سازد آثار نمایان است ، اما حقیقت امر مخفی .

مگر ما تمام اسرار این جهان را کشف کرده‌ایم که اگر با پدیده وحی برخورد کردیم و درک حقیقت آن بر ما مشکل شد ، آن را نفی کنیم .
ما حتی در عالم حیوانات پدیده‌های مرموزی می‌بینیم که از تفسیر آن عاجزیم ، مگر

پرنندگان مهاجر که در مسافرت طولانی خود گاهی در سال هیجده هزار کیلومتر را طی می‌کنند و از قطب شمال به جنوب و بالعکس حرکت می‌نمایند، زندگی اسرارآمیزشان برای ما روشن است.

آن‌ها چگونه جهت‌یابی می‌کنند و راه را دقیقاً می‌شناسند؟ گاه در روزها و گاه در شب‌های تاریک سفر دور و دراز خود را ادامه می‌دهند، در حالی که ما اگر بدون وسایل فنی و دلیل راه حتی یک‌صدم مسیر آن‌ها را بخواهیم طی کنیم، به زودی گم می‌شویم، این چیزی است که هنوز علم و دانش نتوانسته است پرده از روی آن بردارد، گروه‌هایی از ماهیان در اعماق دریاها زندگی می‌کنند که معمولاً به هنگام تخم‌ریزی به زادگاه اصلی خود که شاید هزاران کیلومتر با آن‌ها فاصله دارد، باز می‌گردند، آن‌ها از کجا زادگاه خود را به این آسانی می‌یابند؟ و امثال این پدیده‌های مرموز در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، بسیار زیاد است و همین‌هاست که ما را از توسل به انکار و نفی باز می‌دارد و توصیه‌ی شیخ الرئيس ابوعلی سینا را به یاد ما می‌آورد که: «كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَضِغُهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ لَمْ

يَذُذْكَ عَنْهُ قَاطِعُ الْبُزْهَانِ: هر چه از عجایب بشنوی آن را انکار مکن و در بقعه امکان جای ده ، مادام که دلیل قاطعی تو را مانع نشود .

اکنون بینیم مادی‌ها برای انکار مسأله وحی چه دست و پایی کرده‌اند .

منطق منکران وحی

بعضی از آن‌ها هنگامی که مسأله وحی مطرح می‌شود ، پاسخ عجولانه‌ای به آن می‌دهند و می‌گویند : چنین چیزی برخلاف علم است . و اگر پرسیم کجای آن برخلاف علم است ، با یک لحن قاطع و غرورآمیز می‌گویند : همین اندازه که علوم طبیعی چیزی را ثابت نکرد ، کافی است که آن را انکار کنیم ، اصولاً مطلبی برای ما قابل قبول است که با معیارهای علوم تجربی ثابت شده باشد . از این گذشته در بررسی‌ها و پژوهش‌های علمی درباره جسم و روان انسان به حس مرموزی که بتواند ما را با جهان ماوراء طبیعت مربوط کند ، برخورد نکرده‌ایم . پیامبران از جنس ما بودند ، چگونه می‌توان باور کرد که آن‌ها احساس یا ادراکی

ماورای احساسات و ادراکات ما داشته‌اند .

ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی در مورد وحی

این‌گونه برخورد مادی‌ها با مسألة وحی منحصر به این مورد نیست ، آن‌ها در برابر تمام مسائل مربوط به «ماوراء طبیعت» چنین قیافه‌ای را به خود می‌گیرند و ما نیز در همه‌جا برای رفع اشتباه آن‌ها می‌گوییم :

فراموش نکنید قلمرو علم (البته آن‌ها هر جا علم می‌گویند به معنی علوم تجربی و طبیعی است) جهان ماده است ، معیارها و ابزارهایی که برای مباحث علمی پذیرفته شده آزمایشگاه‌ها ، تلسکوپ‌ها ، میکروسکوپ‌ها و سالن‌های تشریح ، همه در همین محدوده کار می‌کنند ، این علوم با این ابزارها و معیارها مطلقاً در مورد خارج از محدوده عالم ماده نمی‌تواند سخن بگوید ، نه نفی و نه اثبات ، دلیل آن هم روشن است و آن این‌که این معیارها توانایی محدود و قلمرو خاصی دارند .

بلکه ابزار هر یک از علوم طبیعی ، نیز برای علم دیگر فاقد توانایی و کاربرد

است ، فی‌المثل اگر میکرب سل را در پشت تلسکوپ‌های عظیم نجومی ببینیم ، نمی‌توانیم آن را انکار کنیم و یا اگر ستاره پلوتون با میکروسکوپ‌ها و ذره‌بین‌ها قابل مشاهده نباشد ، نباید زیرا سؤال قرار گیرد .

ابزار شناخت در هر جا متناسب همان علم است و ابزار شناخت برای ماوراء طبیعت چیزی جز استدلالات نیرومند عقلی که راه ما را به سوی آن جهان بزرگ باز می‌کند ، نخواهد بود . آن‌ها که علم را از قلمروش خارج می‌کنند ، در حقیقت نه عالمند و نه فیلسوف ، مدعیانی هستند خطاکار و گمراه. ما همین اندازه می‌بینیم که مردانی بزرگ آمدند و مسائلی به ما ارائه کرده‌اند که از قدرت بشر خارج است و ارتباط آن‌ها را با خارج از جهان ماده مسلم می‌سازد ، اما این ارتباط مرموز چگونه است ، برای ما روشن نیست ، مهم این است که ما می‌دانیم چنین ارتباطی وجود دارد .

چند حدیث پیرامون مسألة وحی

روایات فراوانی پیرامون مسألة وحی در منابع اسلامی وارد شده که

گوشه‌هایی از این ارتباط اسرارآمیز پیامبران با مبدأ وحی روشن می‌سازد:

﴿ ۱ - از بعضی روایات استفاده می‌شود ، هنگامی که وحی بر پیامبر از طریق فرشته نازل می‌شد حال پیامبر عادی بود ، اما هنگامی که ارتباط مستقیم و بدون واسطه برقرار می‌گشت ، پیامبر سنگینی فوق العاده‌ای احساس می‌کرد ، تا آن‌جا که گاه مدهوش می‌شد ، چنان‌که در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام نقل شده که از حضرتش پرسیدند : « أَلْغَشِيَةُ الَّتِي كَانَ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ ؟ قَالَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ يَبِينُهُ وَبَيَّنَّ اللَّهُ أَحَدٌ ، ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ : آن حالت مدهوشی که به پیامبر به هنگام وحی دست می‌داد چه بود ؟ فرمود : این در هنگامی بود که در میان او و خداوند هیچ‌کس واسطه نبود و خداوند مستقیماً بر او تجلی می‌کرد . » (۱)

﴿ ۲ - دیگر این که هنگامی که جبرئیل بر آن حضرت نازل می شد ، بسیار مؤدبانه و توأم با احترام بود ، چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است : « كَانَ جِبْرِئِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَعْدَةَ الْعَبِيدِ وَ كَانَ لَا يَدْخُلُ حَتَّى لَيْسَتَأْذَنُهُ : هنگامی که جبرئیل خدمت پیامبر می آمد ، همچون بندگان در برابر حضرتش می نشست و هرگز بدون اجازه وارد نمی شد . » (۱)

﴿ ۳ - از روایات دیگری استفاده می شود که پیامبر بایک توفیق الهی (و شهود باطنی) ، « جبرئیل » را به خوبی تشخیص می داد ، چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود : « مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ أَنَّ جِبْرِئِيلَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ إِلَّا بِالتَّوْفِيقِ : پیامبر نمی دانست جبرئیل از طرف خدا است ، مگر از طریق توفیق الهی . » (۲)

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۱۸ ، صفحه ۲۵۶ .

۲- «بحار الانوار» ، جلد ۱۸ ، صفحه ۲۵۶ .

﴿ ۴ - در حدیث دیگری که از «ابن عباس» نقل شده ، تفسیری برای مسأله مدهوش شدن پیامبر اسلام به هنگامی نزول وحی دیده می شود که قابل توجه است ، او می گوید : « هنگامی که وحی به پیامبر اکرم نازل می شد ، احساس درد شدیدی می کرد و سر مبارکش درد می گرفت و در خود سنگینی فوق العاده می یافت و این همان است که قرآن می گوید : ما به زودی بر تو گفتار سنگینی القاء می کنیم ، سپس می افزاید : من شنیده ام که جبرئیل ۶۰ هزار بار بر رسول خدا نازل شد . » (۱)

﴿ ۵۲ ﴾ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
همان گونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم ، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ؟ (و از محتوای قرآن آگاه

نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم و تو مسلماً به سوی راه مستقیم هدایت می‌کنی.

قرآن روحی است از جانب خدا

تعبیر به «كَذَلِكَ» (این‌گونه) ممکن است اشاره به این باشد که تمام انواع سه‌گانه وحی که در آیه قبل آمده برای پیامبر اسلام تحقق یافت، گاه مستقیماً با ذات پاک پروردگار ارتباط می‌یافت و گاه از طریق فرشته وحی و گاه با شنیدن آوازی شبیه امواج صوتی، چنان‌که در روایات اسلامی نیز اشاره به همه این‌ها شده و شرح آن را ذیل آیه گذشته بیان کردیم. در این‌که منظور از «رُوح» در این‌جا چیست، دو قول در میان مفسران دیده می‌شود: نخست این‌که منظور از آن قرآن مجید است که مایه حیات دل‌ها و زندگی جان‌ها است، این قول را غالب مفسران برگزیده‌اند. (۱)

۱- «طبرسی» در «مجمع البیان»، «شیخ طوسی» در «تبیان».

راغب در مفردات نیز می‌گوید: «سُمِّيَ الْقُرْآنُ رُوحاً فِي قَوْلِهِ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا وَ ذَلِكَ لِيَكُونَ الْقُرْآنُ سَبَباً لِلْحَيَاةِ الْآخِرَوِيَّةِ: قرآن در آیه: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا ... روح نامیده شده ، زیرا سبب حیات اخروی است ».

این معنی با قرائن مختلفی که در آیه وجود دارد مانند تعبیر به « كَذَلِكَ » که اشاره به مسأله وحی است و تعبیر به « أَوْحَيْنَا » و همچنین تعبیراتی که درباره قرآن در ذیل همین آیه آمده است ، کاملاً سازگار است .

گرچه « روح » در سایر آیات قرآن غالباً به معانی دیگری آمده است ، ولی با توجه به قرائن فوق ظاهر این است که روح در این جا به معنی قرآن است . در تفسیر آیه ۲ سورة نحل : « يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » نیز گفتیم که قرآن نشان می‌دهد «روح» در آن آیه نیز به معنی «قرآن و وحی و نبوت» است و در حقیقت این دو آیه یکدیگر را تفسیر می‌کنند . چگونه «قرآن» به منزله «روح» نباشد ، در حالی که در آیه ۲۴ انفال می‌خوانیم : « يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شمارا به سوی چیزی فرا می خواند که مایه حیات شماست .
در دنباله آیه می افزاید: « مَا كُنْتُمْ تَدْرُونَ ... » .

این لطف خدا بود که شامل حال تو شد و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی .

اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که علاوه بر هدایت تو به این کتاب بزرگ آسمانی و تعلیمات آن ، بندگان دیگرش را در پرتو این نور آسمانی هدایت کند و شرق و غرب جهان بلکه تمام قرون و اعصار را تا پایان زیر پوشش آن قرار دهد .
بعضی از کج اندیشان چنین پنداشته اند که این جمله نشان می دهد ، پیامبر قبل از نبوت ایمان به خدا نداشت ، در حالی که معنی آیه روشن است ، می گوید : قبل از نزول قرآن ، قرآن را نمی دانستی و به محتوا و تعلیمات آن آگاهی و ایمان نداشتی ، این تعبیر هیچ منافاتی با اعتقاد توحیدی پیامبر و معرفت عالی او و آشنائیش به اصول عبادت و بندگی

او ندارد ، خلاصه عدم آگاهی به محتوای قرآن مطلبی است و عدم معرفه الله مطلب دیگر .
زندگی شخص پیامبر قبل از دوران نبوت که در کتب تاریخ آمده است ، نیز
گواه زنده بر این معنی است و از آن روشن تر و بارز تر سخنی است که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام)
در « نهج البلاغه » آمده : « وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْثَمَ مَلِكٍ مِنْ
مَلَائِكَتِهِ ، يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مُحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ ، لَيْلَهُ وَ نَهَارُهُ : از همان زمان که رسول
خدا از شیر باز گرفته شد ، خداوند بزرگ ترین فرشته از فرشتگان را با او قرین ساخت ، تا شب و روز وی
را به راه های مکارم و طرق اخلاق نیک سوق دهد » . (۱)

در پایان آیه می افزاید : « وَأَنَّكَ لَتَهْدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » .
نه تنها قرآن نوری برای تو است که نوری برای همگان است و وسیله هدایتی برای

۱- « نهج البلاغه » ، خطبة ۱۹۲ ، خطبة قاصعة .

جهانیان به سوی صراط مستقیم ، این یک موهبت عظیم الهی است ، برای رهروان راه حق و آب حیات است برای همه تشنه کمان .

همین معنی به تعبیر دیگری در آیه ۴۴ سورة فصلت آمده : « قُلْ هُوَ الَّذِي أَمَّنَّا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ : بگو این کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند ، مایه حیات و شفا است و کسانی که به آن ایمان نمی‌آورند گوشه‌ایشان سنگین است » .

﴿ ۵۳ ﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن او است ، آگاه باشید بازگشت همه چیز به سوی خدا است .

چه راهی مستقیم‌تر از راهی است که به مبدأ عالم هستی منتهی می‌شود؟ چه راهی صاف‌تر از راهی است که به خالق هستی می‌رسد ؟

سعادت واقعی ، سعادت است که خدا به آن دعوت می‌کند و راه وصول به آن تنها راهی است که او برای آن انتخاب کرده است .

پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت؟

در این‌که پیغمبرگرامی اسلام قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد، شکی نیست و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می‌کند، اما در این‌که بر کدام آیین بوده، در میان علما گفتگو است. بعضی او را پیرو آیین مسیح علیه السلام می‌دانند، چراکه قبل از بعثت پیامبر آیین رسمی و غیر منسوخ آیین او بوده است.

بعضی دیگر او را پیرو آیین ابراهیم علیه السلام می‌دانند، چراکه «شیخ الانبیاء» و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آیین اسلام به عنوان آیین ابراهیم معرفی شده: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (۷۸ / حج).

بعضی نیز اظهار بی‌اطلاعی کرده و گفته‌اند: می‌دانیم آیینی داشته، اما کدام آیین، بر ما روشن نیست. گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچ‌کدام مسلم نیست و مناسب‌تر از این‌ها قول چهارمی است و آن این‌که: پیامبر اسلام شخصاً برنامه خاصی از سوی

خداوند داشته که بر طبق آن عمل می‌کرده و درحقیقت آیین مخصوص خودش بوده ، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت .

شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده و در بالا ذکر کردیم که می‌گوید: « خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، بزرگ‌ترین فرشته‌اش را فرین وی ساخت، تاشب و روز اورا به راهای مکارم و طرق اخلاق نیک سوق دهد » .

مأموریت چنین فرشته‌ای دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است . شاهد دیگر این که در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بیت خانه بود و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می‌داد و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پایبند بود .

روایات متعددی نیز ، طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار در منابع اسلامی آمده است که پیامبر از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود و با چنین تأییدی مسلماً

براساس الهام روح القدس عمل می‌کرد. (۱)

«علامه مجلسی» شخصاً معتقد است که پیامبر قبل از مقام رسالت دارای مقام نبوت بوده، گاه فرشتگان با او سخن می‌گفتند و صدای آن‌ها را می‌شنید و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می‌شد و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد، او شش دلیل بر این معنی ذکر می‌کند که بعضی از آن‌ها با آنچه در بالا آوردیم، هماهنگ است (توضیح بیشتر را می‌توانید در جلد ۱۸ «تفسیرنمونه» بحارالانوار صفحه ۲۲۷ به بعد مطالعه کنید).

پاسخ به یک سؤال در مورد ایمان پیامبر قبل از نبوت

به دنبال این بحث این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به آنچه درباره ایمان و اعمال

۱- «بحارالانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۸.

پیامبر قبل از نبوت گفته شد، چرادر آیه فوق می فرماید: «مَا كُنْتُ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»
 تو قبلاً نمی دانستی قرآن و ایمان چیست » .

گرچه پاسخ این سؤال را به طور فشرده به هنگام تفسیر آیه بیان کردیم ، ولی شایسته است توضیح بیشتری در این زمینه داده شود. منظور این است پیامبر قبل از نزول قرآن و تشریع شریعت اسلام از جزئیات این آیین و محتوای قرآن خبر نداشت . اما در مورد «ایمان» با توجه به این که بعد از «کتاب» ذکر شده و با توجه به جمله هایی که بعد از آن در آیه آمده ، روشن می شود که منظور «ایمان به محتوای این کتاب آسمانی» است ، نه ایمان به طور مطلق ، بنابراین تضادی با آن چه گفته شد ، ندارد و نمی تواند دستاویزی برای بیماردلانی که می خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند ، بوده باشد .

پایان سورة شوری

سورة زخرف

فضیلت تلاوت سورة « زخرف »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است : « کسی که سورة " زخرف " را تلاوت کند ، از کسانی است که روز قیامت به این خطاب ، مخاطب می شود : " ای بندگان من ! امروز نه ترسی بر شماست و نه غمی ، بدون حساب ، وارد بهشت شوید " . » (۱)

در هر صورت کاملاً مشخص است که این بشارت بزرگ و فضیلت بی حساب ، تنها با تلاوت خالی از اندیشه و ایمان و عمل حاصل نمی شود ، زیرا تلاوت مقدمه ای است برای " اندیشه " و " ایمان " و " عمل " ، ثمره ای از آن است .

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة زخرف .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِنَامِ خداوند بخشنده بخشایشگر

خ م
 ح م

در آغاز این سوره باز با حروف مُقَطَّعَة «حم» روبرو می‌شویم، این چهارمین سوره‌ای است که با «حم» آغاز شده، سه سوره دیگر نیز با همین دو حرف شروع می‌شود که مجموعاً این هفت سوره، «خانواده حم» را تشکیل می‌دهد که به ترتیب عبارتند از: «مؤمن»، «فصلت»، «شوری»، «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف». درباره «حروف مقطعه» در تفسیرنمونه جلد ۱، آغاز سوره بقره، جلد ۲، آغاز سوره آل عمران، جلد ۶، آغاز سوره اعراف و جلد ۲۰ آغاز سوره فصلت بحث مشروحی ذکر شده است.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار است.

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار، مفاهیمش روشن، دلایل صدقش نمایان و راه‌های هدایتش واضح و مبین است .

﴿ ۳ ﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید .
عربی بودن قرآن یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده‌ترین زبان‌های جهان برای بیان حقایق می‌باشد و به‌خوبی می‌تواند ریزه‌کاری‌های مطالب را با ظرافت تمام منعکس سازد .

و یا به معنی «فصاحت» آن است (چراکه یکی از معانی عربی ، همان «فصیح» است) اشاره به این‌که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم تا حقایق خوبی از لابلای کلمات و جمله‌هایش ظاهر گردد و همگان آن را به‌خوبی درک کنند .
جالب این‌که در این جا قسم و جواب قسم هردو ، یک چیز است . به قرآن سوگند یاد می‌کنند که این کتاب عربی قرار داده شده تا همگان به محتوایش پی ببرند ، شاید اشاره

به این است که چیزی والاتر از قرآن نبود که به آن سوگند یاد شود ، والاتر از قرآن ، خود قرآن است ، چراکه کلام خدا است و کلام خدا ، بیانگر ذات پاک او است .
 تعبیر به « لَعَلَّ » (شاید و به این امید ...) نه به خاطر این است که خداوند در تأثیر قرآن تردیدی داشته یا سخن از امید و آرزویی در میان باشد که رسیدن به آن مشکل است ، نه ، این تعبیر اشاره به تفاوت زمینه‌های فکری و اخلاقی شنوندگان آیات قرآن است و اشاره به این است که نفوذ قرآن ، شرایطی دارد که با کلمه « لَعَلَّ » اجمالاً به آن اشاره شده است (شرح بیشتر این معنی در جلد ۳ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۲۰۰ سورة آل عمران آمده است) .

﴿ ۴ ﴾ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ

و آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما است ، که بلندپایه و حکمت‌آموز است .
 منظور از « أُمُّ الْكِتَابِ » یا « لوح محفوظ » که در آیه ۲۲ سورة بروج می‌فرماید ، چیست ؟
 واژه « أُم » در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و این‌که عرب به مادر ، « أُم » می‌گوید ، به خاطر این است که ریشه‌خانواده و پناهگاه فرزندان است ، بنابراین « أُمُّ الْكِتَابِ »

(کتاب مادر) به معنی کتابی است که اصل و اساس همه کتب آسمانی می باشد و همان لوحی است که نزد خداوند از هرگونه تغییر و تبدیل و تحریفی محفوظ است ، این همان کتاب « علم پروردگار » است که نزد او است و همه حقایق عالم و همه حوادث آینده و گذشته و همه کتب آسمانی در آن درج است و هیچ کس به آن راه ندارد ، جز آن چه را که خدا بخواهد افشا کند .

این توصیف بزرگی است برای قرآن که از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته و اصل و اساسش نزد او است .

سپس می فرماید: «لَعَلِّيْ حَكِيْمٌ» ، چیزی که از علم بی پایان حق ، سرچشمه می گیرد ، باید واجد این اوصاف باشد .

بعضی والا بودن و علو مقام قرآن را از این نظر دانسته اند که بر تمام کتب آسمانی پیشی گرفته و همه را نسخ کرده و در بالاترین مرحله اعجاز است . بعضی دیگر مشتمل بودن قرآن را بر حقایقی که از دسترس افکار بشر بیرون است

(علاوه بر حقایقی که همه کس از ظاهر آن می فهمد) مفهوم دیگری از علو قرآن شمرده اند . این مفاهیم در واقع باهم تضادی ندارند و همه آنها در مفهوم « عَلَیَّ » (والامقام) جمع است . این نکته نیز قابل توجه است که « حکیم » اغلب وصف برای شخص است ، نه برای کتاب ، اما چون این کتاب آسمانی خود معلمی بزرگ و حکمت آموز است ، این تعبیر در مورد آن بسیار به جا است .

البته « حکیم » به معنی مستحکم و خلل ناپذیر نیز آمده است و جمیع این مفاهیم در واژه مزبور جمع است و در مورد قرآن ، صادق می باشد، چراکه قرآن حکیم به تمام این معانی است . ﴿ ۵ 〉 أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ

آیا این ذکر (قرآن) را از شما بازگیریم ، به خاطر این که قومی اسرافکارید ؟

گناه شما ، مانع رحمت ما نیست

جمله « أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ » به معنی « أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ » (آیا از شما بازداریم و منصرف سازیم) آمده ، زیرا وقتی سوار می خواهد مرکبش را از طریق به جانب دیگری ببرد ، آن را با شلاق

می‌زند ولذا «ضرب» در این موارد به جای «صرف» (منصرف ساختن) به کار می‌رود.^(۱)
 «صَفَح» در اصل به معنی جانب و طرف چیزی است و به معنی عرض و پهنا نیز می‌آید و در آیه مورد بحث، به معنی اول است، یعنی آیا ما این قرآن را که مایه یادآوری است، از سوی شما به جانب دیگری متمایل سازیم؟
 «مُسْرِف» از ماده «اسراف» به معنی تجاوز از حد است، اشاره به این که مشرکان و دشمنان پیامبر در مخالفت و عداوت خود، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناختند.

درست است که شما در دشمنی و مخالفت با حق، چیزی فروگذار نکرده‌اید و مخالفت را به حد افراط و اسراف رسانده‌اید، ولی لطف و رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترده

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

است ، که این ها را مانع بر سر راه خود نمی بیند ، باز هم این کتاب بیدارگر آسمانی و آیات حیاتبخش آن را پی در پی بر شما نازل می کند ، تا دل هایی که اندک آمادگی دارند ، تکان بخورند و به راه آیند و این است مقام رحمت عامه و رحمانیت پروردگار که دوست و دشمن را در برمی گیرد .

﴿ ٦ 〉 وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ

چه بسیار از پیامبران را که (برای هدایت) در اقوام پیشین فرستادیم .

﴿ ٧ 〉 وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ

ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد ، مگر این که او را استهزاء می کردند .

این دو آیه هم شاهد و گواه است بر آن چه که گفته شد و هم تسلی و دلداری پیامبر

و درضمن تهدیدی است بر ای منکران لجوج .

مخالفت ها و سخریه های اقوام سرکش هرگز مانع لطف الهی نبود ، این فیضی است که

از ازل تا ابد ادامه یافته است .

به همین دلیل اعراض و لجاجت شما هرگز مانع لطف او نخواهد بود و پیامبر و مؤمنان راستین هم نباید دلسرد شوند که این اعراض از حق و پیروی از شهوات و هوا و هوس نیز سابقه طولانی دارد .

﴿ ۸ ﴾ فَاهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ

ما کسانی را که نیرومندتر از این ها بودند ، هلاک کردیم و داستان پیشینیان قبلاً گذشت . « بَطْش » (بر وزن فرش) به معنی گرفتن چیزی است با قدرت و در این جا با کلمه « أَشَدَّ » نیز همراه شده که نشانه قدرت و نیروی بیشتری است .

ضمیر در « مِنْهُمْ » به مشرکان عرب بازمی گردد که در آیات قبل مخاطب بودند ، اما در این جا به صورت غایب ، از آن ها یاد می شود ، چراکه لایق ادامه خطاب الهی نیستند . در آیاتی که قبلاً بر تو نازل کرده ایم ، نمونه های زیادی از این اقوام سرکش و طغیانگر مطرح شده اند و شرح حال آن ها از طریق وحی ، بی کم و کاست بر تو نازل گردیده ، در میان آن ها اقوامی بودند که از مشرکان عرب بسیار نیرومندتر بودند با امکانات و ثروت و نفرات و

لشکر و استعداد فراوان ، اقوامی همچون فرعون و فرعونیان ، زورمندانی همچون عاد و ثمود ، اما بروید ویرانه‌های شهرهای آنها را ببینید و سرگذشت آنها را در تاریخ بخوانید و از همه روشن‌تر آنچه را در قرآن درباره آنها نازل شده است ، بررسی کنید تا بدانید شما طاغیان لجوج از عذاب دردناک الهی هرگز در امان نیستید .

﴿ ۹ ﴾ **وَلَيْئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ**
 هرگاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده ؟ مسلماً می‌گویند :
 خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است .

این تعبیر که در چهار آیه از قرآن مجید با تفاوت مختصری آمده است (۶۱ / عنکبوت ، ۲۵ / لقمان ، ۳۸ / زمر و ۹ / زخرف) از یک سو دلیل بر فطری بودن خداشناسی و تجلی نور الهی در سرشت انسان‌ها است و از سوی دیگر دلیل بر این است که مشرکان به این حقیقت که خالق آسمان‌ها و زمین ، خدا است ، معترف بودند و جز در موارد نادری برای معبودان خود خالقیت ، قائل نبودند .

از سوی سوم این اعتراف ، پایه‌ای است برای ابطال عبودیت بت‌ها ، چراکه کسی شایسته عبادت است که خالق و مدبر عالم باشد ، نه موجوداتی که هیچ سهمی در این قسمت ندارند ، لذا اعتراف آن‌ها به خالقیت «الله» دلیل دندان‌شکنی بر بطلان مذهب فاسدشان بود .

﴿ ۱۰ ﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
همان کسی که زمین را گهواره و محل آرامش شما قرار داد و برای شما در آن راه‌هایی آفرید تا هدایت شوید (و به مقصد رسید).

پنج نمونه از نعمت‌های خدا که بخشی از دلایل توحید می‌باشند

کلمه «سُبُل» جمع «سبیل» هم به راه‌های خشکی اطلاق می‌شود ، هم به راه‌های دریایی ، چنان‌که در بخش ۴۲ دعای جوشن می‌خوانیم : « يَا مَنْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ سَبِيلُهُ » .
نخست از زمین شروع می‌کند ، واژه‌های «مَهْد و مِهَاد» هر دو به معنی محلی است که برای نشستن و خوابیدن و استراحت آماده شده است و در اصل به محلی گفته می‌شود که

کودک را در آن می خوابانند ، خواه گهواره باشد یا غیر آن .

آری خداوند زمین را گهوارهٔ انسان قرار داد و درحالی که چندین نوع حرکت دارد ، در پرتو قانون جاذبه و قشر عظیم هوایی که آن را از هر سو فراگرفته و عوامل گوناگون دیگر ، چنان آرام است که ساکنان آن کمترین ناراحتی احساس نمی کنند و می دانیم نعمت آرامش و امنیت پایهٔ اصلی بهره گیری از نعمت های دیگر است ، بدیهی است اگر این عوامل مختلف دست به دست هم نمی دادند ، هرگز این آرامش وجود نداشت .

دومین نعمت از نعمت هایی است که بسیاری از آن غافلند ، زیرا می دانیم تقریباً سراسر خشکی ها را چین خوردگی های بسیار ، فراگرفته و کوه های بزرگ و کوچک و تپه های مختلف آن را پوشانده است و جالب این که در میان بزرگ ترین سلسله جبال دنیا ، غالباً بریدگی هایی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آن ها پیدا کند و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها به کلی مایهٔ جدایی بخش های مختلف زمین گردند و این یکی از اسرار نظام آفرینش و از مواهب الهی بر بندگان است .

﴿ ۱۱ ﴾ وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

و آن کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم و همین گونه در قیامت زنده می شوید .
 سومین موهبت ، نزول باران و احیای زمین های مرده است .
 تعبیر به « قَدَر » اشاره لطیفی است به نظام خاصی که بر نزول باران حکمفرما است ، به اندازه ای می بارد که مفید و ثمربخش است و زیانبار نیست .
 درست است که گاهی سیلاب ها به راه می افتد و زمین هایی را ویران می کند ، اما این از حالات استثنایی است و جنبه هشدار دارد ، ولی اکثریت قریب به اتفاق باران ها سودمند و مفید است ، اصولاً پرورش تمام درختان و گیاهان و گل ها و مزارع پرثمر از برکت همین نزول به اندازه باران است و اگر نزول باران ، نظامی نداشت ، این همه برکات عاید نمی شد .
 در قسمت دوم آیه روی جمله « أَنْشَرْنَا » که از ماده « نشور » به معنی گستردن است ، تکیه شده که " رستاخیز جهان نباتات " را مجسم می سازد : زمین های خشکیده که بذرهای

گیاهان را همچون اجساد مردگان در قبرها در دل خود پنهان داشته با نفخه صور «نزول باران» به حرکت درمی آیند ، تکانی می خورند و مردگان گیاه سر از خاک برمی دارند و محشری برپا می شود که خود نمونه ای از رستاخیز انسان ها است که در آخر همین آیه و در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به آن اشاره شده است .

﴿۱۲﴾ **وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ**
و همان کسی که همه زوج ها را آفرید و برای شما از کشتی ها و چهارپایان مرکب هایی قرار داد که بر آن سوار شوید .

چهارمین نعمت ، آفرینش انواع حیوانات است ، تعبیر به «زوج ها» ، کنایه از انواع حیوانات است ، به قرینه گیاهان که در آیات قبل آمد و می دانیم قانون زوجیت ، قانون حیات در همه جانداران می باشد و افراد نادر و استثنایی مانع از کلیت قانون نیست . پنجمین و آخرین نعمت در این سلسله نعمت ها ، سخن از مرکب هایی است که خداوند برای پیمودن راه های دریایی و خشکی در اختیار بشر گذارده است .

این یکی از مواهب و اکرام‌های خداوند نسبت به نوع بشر است که در انواع دیگر موجودات زنده دیده نمی‌شود که خداوند انسان را بر مرکب‌هایی حمل کرده که در سفرهای دریا و صحرا به او کمک می‌کنند.

﴿۱۳﴾ لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ

تا بر پشت آن‌ها به‌خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آن‌ها سوار شدید، متذکر شوید و بگویید پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت و گرنه ما توانایی آن را نداشتیم.

جمله «لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ» اشاره به این است که این مرکب‌ها را به گونه‌ای آفریده است که شما می‌توانید به خوبی بر آن‌ها سوار شوید و به راحتی به مقصد برسید. «مُقْرِنِينَ» از ماده «اقران» به معنی قدرت و توانایی داشتن بر چیزی است. بعضی از ارباب لغت نیز گفته‌اند به معنی ضبط کردن و نگهداری چیزی می‌باشد و در اصل به معنی

قرین چیزی واقع شدن ، بوده که لازمه اش توانایی بر نگهداری و ضبط آن است .
 بنابراین جمله « وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ » مفهومی این است که اگر لطف پروردگار و مواهب او نبود ، ما هرگز توانایی بر ضبط و نگهداری این مرکب ها نداشتیم ، بادهای مخالف ، دائماً کشتی ها را واژگون می ساخت و ما را از رسیدن به ساحل نجات ، بازمی داشت و این حیوانات نیرومند که قدرت آن ها به مراتب از انسان بیشتر است ، اگر روح تسلیم بر آن ها حاکم نمی شد ، هرگز انسان نمی توانست حتی نزدیک آن ها برود ، به همین دلیل گهگاه که یکی از این حیوانات خشمگین شده و روح تسلیم خود را از دست می دهند ، مبدل به موجودات خطرناکی می گردند که چندین نفر هم قدرت مقابله با آن ها را ندارند ، در صورتی که در حال عادی ممکن است ده ها یا صدها رأس از آن ها را به ریشمانی ببندند و دست بچه ای بپارند تا « برد هر جاکه خاطر خواه او است » .

﴿ ۱۴ ﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ

و ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم .

مبادا هنگام سوار شدن و تسلط بر این مرکب‌های راهوار ، مغرور شوید و در زرق و برق این دنیا فرو روید ، باید به هر حال به یاد آخرت باشید ، زیرا حالت غرور مخصوصاً در این موقع ، فراوان دست می‌دهد و کسانی که مرکب‌های خود را وسیله برتری‌جویی و تکبر بر دیگران قرار می‌دهند ، کم نیستند. و از سوی سوم سوار شدن بر مرکب و انتقال از جایی به جای دیگر ما را به انتقال بزرگمان از این جهان به جهان دیگر متوجه می‌سازد ، آری ما سرانجام به سوی خدا می‌رویم .

یاد خدا به هنگام بهره‌گیری از نعمت‌ها

از نکات جالبی که در آیات قرآن به چشم می‌خورد ، این است که دعاهایی به مؤمنان تعلیم داده که به هنگام بهره‌گیری از مواهب الهی بخوانند ، دعاهایی که با محتوای سازنده‌اش روح و جان انسان را می‌سازد و آثار غرور و غفلت را می‌زداید .
به حضرت نوح علیه السلام دستور می‌دهد که برای تقاضای نزول در منزلگاه پربرکت ، بگوید :
« رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ » : پروردگار! مرا در منزلگاه پربرکتی فرود آور و تو

بهترین فرودآوردنگانی» (۲۹ / مؤمنون) .

و در آیات مورد بحث نیز خواندیم که دستور شکر نعمت‌های پروردگار و تسبیح او به هنگام قرار گرفتن بر مرکب‌ها را می‌دهد. و هرگاه این خُلق و خوی انسان گردد که به هنگام بهره‌گیری از هر نعمتی، به یاد منعم حقیقی و مبدأ آن نعمت باشد، نه در ظلمت غفلت فرومی‌رود و نه در پرتگاه غرور می‌افتد، بلکه مواهب مادی برای او پلی می‌شوند به سوی خدا. در حالات پیامبر گرامی اسلام آمده است که هرگاه پای خود را در رکاب می‌گذاشت، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ» و وقتی که بر مرکب استقرار می‌یافت، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ خَالٍ، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ».^(۱)

قابل توجه این‌که از برخی روایات استفاده می‌شود که هرکس این جمله (سُبْحَانَ الَّذِي

۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۹۹.

سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (را هنگام سوار شدن بر مرکب بگوئید ، به فرمان خدا ، آسیبی به او نخواهد رسید . (۱)

﴿ ۱۵ ﴾ وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ

آن‌ها برای خدا از میان بندگانش جزئی قرار دادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند) انسان کفران کننده آشکاری است .

چگونه ملائکه را دختران خدا می‌خوانید؟!

تعبیر به « جُزْء » هم بیانگر این است که آن‌ها فرشتگان را فرزندان خدا می‌شمردند ، زیرا همیشه فرزند ، جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آن‌ها جدا می‌شود و باهم ترکیب می‌گردد و هسته‌بندی فرزند از آن آغاز می‌شود .

۱- «تفسیر فخر رازی» ، جلد ۲۷ ، صفحه ۱۹۹ .

و نیز بیان‌کننده پذیرش عبودیت آن‌ها است ، چراکه فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می‌کردند .

ضمناً این تعبیر یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است ، زیرا اگر فرشتگان ، فرزندان خدا باشند ، لازمه‌اش این است که خداوند ، جزء داشته باشد و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خدا است ، درحالی‌که دلایل عقلی و نقلی گواه بر بساطت و احدیت وجود او است ، چراکه جزء مخصوص به موجودات امکانیه است .

﴿۱۶﴾ اَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَّ اَصْفِيَكُمْ بِالْبَنِينَ

آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما؟
به پندار شما مقام دختر پایین‌تر است ، چگونه خود را بر خدا ترجیح می‌دهید ،
سهم او را دختر و سهم خود را پسر می‌پندارید ؟

درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزش‌های والای انسانی ، یکسانند ، ولی گاه استدلال به ذهنیات مخاطب ، تأثیری در افکار او می‌گذارد که وادار به تجدید نظر می‌شود .

﴿ ۱۷ ﴾ **وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ**
 در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان ، شبیه قرار داده (به تولد دختر) بشارت دهند ، صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود و مملو از خشم می گردد .

منظور از « بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا » همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می دانستند و در عین حال معبود خود و شبیه و مانند او قرار می دادند .
 واژه « كَظِيمٌ » از ماده « كَظَمَ » به معنی گلوگاه است و به معنی بستن گلوی مشک آب پس از پرشدن نیز آمده است و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است ، به کار می رود .

این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد تولد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می شدند ، در عین حال فرشتگان را دختران خدا می دانستند .

﴿ ۱۸ ﴾ اَوْ مِنْ يُنْتَشَوْنَ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ

آیا کسی را که در لابلای زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال، قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟
 «يُنْتَشَوْنَ» از ماده «نَشَأَ» به معنی ایجاد چیزی است و این‌جا به معنی تربیت شدن و پرورش یافتن است و «حِلْيَةِ» به معنی زینت و «خِصَامِ» بحث و مجادله و کشمکش بر سر چیزی می‌باشد.

در این‌جا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آن‌ها دیده می‌شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می‌گیرد، مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آن‌ها به زینت‌آلات و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جرّ و بحث به خاطر حیا و شرم.

بدون شک زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند و نیز بدون شک علاقه به زینت، در «حدّ اعتدال» عیبی برای زنان محسوب نمی‌شود، بلکه در اسلام روی آن تأکید

شده است ، منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری عادت به تزئین افراطی دارند ، گویی در میان زینت به وجود می آیند و پرورش می یابند . و نیز بدون شک در میان زنان افرادی پیدا می شوند که از نظر قدرت منطق و بیان ، بسیار قوی هستند ، ولی نمی توان انکار کرد که اکثریت آن ها به خاطر شرم و حیا در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال ، قدرت کمتری دارند. هدف ، بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا و پسران را از آن خود می شمرد ؟

﴿ ۱۹ ﴾ **وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ**

آن ها فرشتگان را که بندگان خداوند ، مؤنث پنداشتند ، آیا به هنگام آفرینش آن ها شاهد و حاضر بودند؟ این گواهی آن ها نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد . تعبیر به « عباد » در واقع جواب پندار آن ها است ، زیرا اگر مؤنث بودند ، باید « عبادات » گفته شود ، ولی باید توجه داشت که « عباد » هم جمع مذکر است و هم به موجوداتی که

خارج از مذکر و مؤنث باشند ، مانند فرشتگان نیز اطلاق می شود ، همان گونه که در مورد خداوند نیز ضمیرهای مفرد مذکر به کار می رود ، درحالی که مافوق همه این ها است . قابل توجه این که در این جمله « عِبَاد » به « الرَّحْمَن » اضافه شده ، این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که غالب فرشتگان مجریان رحمت خداوند و تدبیرکنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است ، می باشند .

اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد ؟ و چرا هم اکنون رسوبات آن در مغزهای گروهی باقی مانده تا آن جا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند ، حتی به اصطلاح « فرشته آزادی » را وقتی مجسم می سازند ، در چهره زنی با قیافه و موهای فراوان ترسیم می کنند .

این پندار ممکن است از این جا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالباً مستور بوده اند ، حتی در مورد بعضی از مؤنث های مجازی در زبان عربی نیز این معنی دیده می شود که خورشید را مؤنث مجازی می دانند و ماه را مذکر ، چراکه قرص

خورشید معمولاً در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن ، به آسانی ممکن نیست ، ولی قرص ماه چنین نمی باشد .

یا لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آن ها را همجنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیف تری هستند ، بدانند و عجیب این که بعد از این همه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی ، باز هم هنگامی که می خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند ، می گویند او یک فرشته است ، ولی در مورد مردان ، این تعبیر کمتر به کار می رود . کلمه « فرشته » نیز نامی است که برای زنان انتخاب می کنند .

﴿ ۲۰ ﴾ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ
آنان گفتند : اگر خدا می خواست ما آن ها را پرستش نمی کردیم ، ولی به این امر یقین ندارند و جز دروغ چیزی نمی گویند .

« يَخْرُصُونَ » از ماده « خَرَصَ » (بر وزن غَرَس) در اصل به معنی تخمین زدن است . نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان ، سپس به هرگونه حدس و تخمین

اطلاق شده و از آنجا که حدس و تخمین گاه نادرست از آب درمی آید ، این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته و در آیه مورد بحث از همین قبیل است . درست است که در عالم هستی ، چیزی بی اراده خدا واقع نمی شود ، ولی این به معنی جبر نیست ، زیرا نباید فراموش کرد که خدا خواسته است ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم تا ما را بیازماید و پرورش دهد .

از این گذشته عقل سلیم انسان هم این خرافات را انکار می کند ، مگر «عقل» پیامبر خداوند در درون وجود انسان نیست ؟

آن ها حتی به مسأله جبر و یا رضایت خداوند به اعمالشان ، علم و ایمان ندارند ، بلکه مانند بسیاری از هواپرستان و مجرمان دیگر هستند که برای تبرئه خویشان از گناه و فساد ، موضوع جبر را پیش می کشند و می گویند : دست تقدیر ما را به این راه کشانیده است . درحالی که خودشان نیز می دانند دروغ می گویند و این ها بهانه ای بیش نیست ولذا اگر کسی حقوقی از آن ها را پایمال کند ، هرگز حاضر نیستند از مجازات او چشم

پوشند ، به این عنوان که او در کار خود مجبور بوده است .

﴿ ۲۱ ﴾ اَمْ اَتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ

یا این که ما کتابی پیش از این به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟
یعنی آنها برای اثبات این ادعا باید یا به دلیل عقل ، متمسک شوند ، یا به نقل ،
درحالی که نه دلیلی از عقل دارند و نه دلیلی از نقل ، تمام دلایل عقلی ، دعوت به توحید
می کند و همه انبیاء و کتب آسمانی نیز دعوت به توحید کردند .

﴿ ۲۲ ﴾ بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا ابَاءَنَا عَلَىٰ اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلَىٰ اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ

بلکه آنها می گویند : ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت
شده ایم .

مشرکین دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند

واژه « اُمَّة » به جماعتی می گویند که یک نوع ارتباط با یکدیگر دارند ، یا از نظر دین یا
وحدت مکان ، یا زمان ، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین روگاهی

به معنی "مذهب" به کار رفته ، مانند آیه مورد بحث ، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است). در واقع آن‌ها دلیلی جز «تقلید کورکورانه» از پدران و نیاکان خود نداشتند و عجیب این‌که خود را با این تقلید هدایت یافته می‌پنداشتند ، درحالی‌که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری ، هیچ انسان فهمیده و آزاده‌ای نمی‌تواند متکی بر تقلید باشد ، آن‌هم به صورت تقلید «جاهل از جاهل» چراکه می‌دانیم نیاکان آن‌ها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند ، مغزهای آن‌ها مملو از خرافات و اوهام بود . تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنایی صحیح است ، آن‌هم تقلید از عالم یعنی رجوع جاهل به عالم ، همان‌گونه که در مراجعه بیمار به طبیب و افراد غیرمتخصص به صاحبان تخصص دیده می‌شود ، بنابراین تقلید آن‌ها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است .

﴿۲۳﴾ وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ

همین‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری اندازکننده نفرستادیم مگر این‌که

ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم.

از این آیه به‌خوبی استفاده می‌شود که سردمداران مبارزه با انبیاء و آنها که مسئله تقلید از نیاکان را مطرح می‌کردند و سخت روی این مسئله ایستاده بودند، همان «مُتَرْفُونَ» بودند، همان ثروتمندان مست و مغرور و مرفه، زیرا «مُتَرْف» از ماده «تَرْفَع» به معنی فزونی نعمت است و از آن‌جا که بسیاری از متنعمان غرق شهوات و هوس‌ها می‌شوند، کلمه «مترف» به معنی کسانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده‌اند، آمده و مصداق آن غالباً پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه است، آری آنها بودند که با قیام انبیاء به دوران خودکامگی‌هایشان پایان داده می‌شد و منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد و مستضعفان از چنگال آنها رهایی می‌یافتند و به همین دلیل با انواع حیل‌ها و بهانه‌ها به تخدیر و تحمیق مردم می‌پرداختند و امروز نیز بیشترین فساد دنیا از همین «مترفین» سرچشمه می‌گیرد که هر جا ظلم و تجاوز و گناه و آلودگی است، آن‌جا حضور فعال دارند.

به هر حال این آیه یک نوع تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام و مؤمنان که بدانند بهانه‌جویی مشرکان چیز تازه‌ای نیست، این همان راهی است که همه گمراهان در طول تاریخ پیموده‌اند.

﴿۲۴﴾ قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُكُمْ عَلَيْهِ إِبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

(پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آیینی هدایت‌بخش‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید، آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید؟) گفتند: (آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده‌اید، کافریم.

این مؤدبانه‌ترین تعبیری است که می‌توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آن‌ها به هیچ وجه جریحه‌دار نشود، نمی‌گویند آنچه را شما دارید، دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می‌گویند: «آنچه من آورده‌ام، از آیین نیاکان شما هدایت‌کننده‌تر است، بیایید بنگرید و مطالعه کنید».

این‌گونه تعبیرات قرآنی ادب در بحث را مخصوصاً در مقابل جاهلان مغرور به ما می‌آموزد.

ولی این گفتار حساب‌شده و مؤدبانه نیز در آن‌ها مؤثر واقع نشد، بی‌آن‌که کمترین دلیلی برای مخالفت خودشان بیاورند و بی‌آن‌که کمترین تفکر و اندیشه‌ای در پیشنهاد متین انبیاء و رسولان الهی کنند.

﴿۲۵﴾ فَأَتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

لذا ما از آن‌ها انتقام گرفتیم، بنگر پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

سرانجام کار مقلدین مغرض چشم و گوش بسته

مسلماناً چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی‌منطقی شایسته بقا و حیات نیست و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاک‌ها را از سر راه بردارد. گروهی را با طوفان و گروهی را با زلزله ویرانگر و جمعی را با تندباد و صاعقه و خلاصه هریک از آن‌ها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاک کردیم.

﴿ ۲۶ ﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ
 به خاطر بیادور هنگامی را که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قومش گفت : من از
 آنچه شما می پرستید ، بیزارم .

توحید سخن جاویدان انبیاء

در آیات ۲۶ تا ۳۰ اشاره کوتاهی به سرگذشت ابراهیم و ماجرای او با قوم بت پرست
 بابل شده است ، تا بحث نکوهش تقلید را که در آیات قبل آمده بود ، تکمیل کند ، زیرا :
 اولاً ابراهیم علیه السلام بزرگ ترین نیای عرب بود که همه او را محترم می شمردند و به
 تاریخش افتخار می کردند ، هنگامی که او پرده های تقلید را می درد ، این ها نیز اگر راست
 می گویند ، باید به او اقتدا کنند. اگر بنا است که تقلیدی از نیاکان شود ، چرا از بت پرستان
 تقلید کنند ؟ از ابراهیم پیروی نمایند .

ثانیاً بت پرستانی که ابراهیم در مقابل آنها قیام کرد ، به همین استدلال واهی (پیروی از
 پدران) تکیه می کردند و ابراهیم هرگز آن را از آنها نپذیرفت ، چنانچه قرآن در آیات ۵۳ و

۵۴ سورة انبیاء می گوید : « قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ، قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ : بت پرستان گفتند : ما پدران خود را دیدیم که آنهارا عبادت می کنند ، (ابراهم) گفت : مسلماً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید . »

ثالثاً این یک نوع دلداری برای پیامبر اسلام و مسلمانان نخستین است که بدانند این گونه مخالفت ها و بهانه جویی ها همیشه بوده است ، نباید سست و مأیوس شوند .

﴿ ۲۷ ﴾ اِلَّا الَّذِي فَطَرَنِيْ فَاِنَّهُ سَيِّئُ الدِّينِ

مگر آن خدایی که مرا آفریده که او هدایتم خواهد کرد .

او در این عبارت کوتاه هم استدلالی برای انحصار عبودیت به پروردگار ذکر می کند ، زیرا معبود کسی است که خالق و مدبر است و همه قبول داشتند که خالق خدا است و هم اشاره به مسأله هدایت تکوینی و تشریعی خدا دارد که قانون لطف آن را ایجاب می کند .

﴿ ۲۸ ﴾ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِيْ عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ

او کلمه توحید را کلمه باقیه در اعقاب خود قرار داد تا به سوی خدا بازگردند .

«عَقِب» در اصل به معنی پاشنه پا است ، ولی بعداً به صورت گسترده‌ای در مورد فرزندان و فرزند فرزندان به کار رفته است .

ابراهیم نه تنها در حیات خود طرفدار اصل توحید و مبارزه با هرگونه بت پرستی بود ، بلکه تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفت که کلمه توحید همیشه در جهان باقی و برقرار بماند .

نکته قابل توجه این که امروز تمام ادیانی که در کره زمین دم از توحید می زنند ، در واقع از تعلیمات توحیدی ابراهیم علیه السلام الهام می گیرند و سه پیامبر بزرگ الهی «موسی» علیه السلام و «عیسی» علیه السلام و محمد از دودمان او هستند و این دلیل صدق پیشگویی قرآن در این زمینه است .

درست است که قبل از ابراهیم علیه السلام انبیای دیگری همچون نوح علیه السلام باشرک و بت پرستی مبارزه کردند و جهانیان را به سوی توحید دعوت نمودند ، ولی کسی که به این کلمه استقرار بخشید و پرچم آن را همه جا برافراشت ، ابراهیم بت شکن علیه السلام بود .

او نه تنها در زمان خود سعی و کوشش فراوان برای تداوم خط توحید نمود ، بلکه در دعا‌های خویش نیز از ساحت مقدس پروردگار همین معنی را طلب کرد و عرضه داشت : «وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ : من و فرزندانم را از این که پرستش بته‌ها کنیم ، دور دار » (۳۵/ابراهیم).

﴿ ۲۹ ﴾ بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ

ولی ما این گروه و پدران آن‌ها را از مواهب دنیا بهره‌مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغشان آمد .

ما تنها به حکم عقل به بطلان شرک و بت‌پرستی و حکم وجدانشان به توحید قناعت نکردیم و برای اتمام حجت آن‌ها را مهلت دادیم تا این کتاب آسمانی که سراسر حق است و این پیامبر بزرگ محمد برای هدایت آنان قیام کند .

به تعبیر دیگر جمله «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» در آیه گذشته نشان می‌دهد که هدف از تلاش‌های ابراهیم علیه السلام این بود که همه دودمان او به خط توحید بازگردند ، در حالی که عرب مدعی

بود از دودمان ابراهیم است و با این حال بازنگشت ، ولی خداوند باز هم به آن‌ها مهلت داد تا پیامبر بزرگ و کتاب جدیدی بیاید تا از این خواب گران بیدار شوند و گروه عظیمی بیدار شدند .

﴿ ۳۰ ﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ

اما هنگامی که حق به سراغشان آمد ، گفتند این سحر است و ما نسبت به آن کافریم . آری قرآن را سحر خواندند و پیامبر بزرگ خدا را ساحر و اگر باز نمی‌گشتند ، عذاب الهی دامانشان را می‌گرفت .

﴿ ۳۱ ﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ

و گفتند : چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است ؟

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده است ؟

آن‌ها از یک‌نظر حق داشتند که سراغ چنین بهانه‌هایی بروند ، زیرا از دیدگاه آن‌ها معیار ارزش انسان‌ها ، مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود ، این سبک‌مغزان تصور

می‌کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبایل آن‌ها مقرب‌ترین مردم در درگاه خدا هستند ، لذا تعجب می‌کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی ، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است ؟ و به‌عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد نازل شده ، این باورکردنی نیست. آری آن نظام ارزشی نادرست چنین استنباطی هم به دنبال داشت و بلای بزرگ جوامع بشری و عامل اصلی انحراف فکری آن‌ها ، همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملاً واژگون نشان می‌دهد .

حامل این دعوت الهی باید کسی باشد که روح تقوا سراسر وجودش را پر کرده باشد ، انسانی آگاه ، بااراده ، مصمم ، شجاع ، عادل و آشنا به درد محرومان و مظلومان ، این است ارزش‌هایی که برای حمل این رسالت آسمانی لازم است ، نه لباس‌های زیبا و قصرهایی گرانبها و مجلل و انواع زینت‌ها و تجملات ، مخصوصاً هیچ‌یک از پیامبران خدا دارای چنین شرایطی نبودند ، مبدا ارزش‌های اصیل با ارزش‌های دروغین اشتباه شود .

﴿ ۳۲ ﴾ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ

رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

آیا آن‌ها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آن‌ها را در حیات دنیا در میان آن‌ها تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و باهم تعاون کنند و رحمت پروردگارت از تمام آن‌چه جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است. رحمت پروردگارت را خود او تقسیم می‌کند و او از همه کس بهتر می‌داند که چه کسی شایسته این مقام بزرگ است، چنان‌که در آیه ۱۲۴ سورة انعام نیز آمده است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: خدا بهتر می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد». از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسان‌ها وجود دارد، هرگز دلیل تفاوت آن‌ها در مقامات معنوی نیست. آن‌ها فراموش کرده‌اند که زندگی بشر یک زندگی دستجمعی است و اداره این زندگی، جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان‌پذیر نیست، هرگاه همه مردم در یک سطح از

نظر زندگی و استعداد و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند ، اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره گیری هر انسانی از دیگران ، متزلزل می شود .
بنابراین نباید این تفاوت ، آن ها را بفریید و آن را معیار ارزش های انسانی پندارند .

پاسخ به دو سؤال مهم در مورد رزق و معیشت

در این جا سؤال هایی مطرح است که غالباً به هنگام مطالعه آیه فوق به نظر می رسد و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی شده است .
نخست این که چگونه قرآن ، استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضاء کرده است ؟ آیا این قبول نظام طبقاتی اقتصادی (نظام استثمارکننده و استثمارشونده) نیست ؟
از این گذشته اگر ارزاق و معیشت ها از سوی خدا تقسیم شده و تفاوت ها همه از ناحیه او است ، پس تلاش و کوشش های ما چه ثمری می تواند داشته باشد ؟ آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست ؟
پاسخ این سؤال ها با دقت در متن آیه ، روشن می شود :

کسانی که چنین ایرادی می‌کنند، تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد، آن‌هم تسخیر به معنی بهره‌کشی کردن ظالمانه، درحالی‌که مطلب چنین نیست، بلکه منظور استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هرگروهی امکانات و استعدادها و آمادگی‌های خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می‌توانند فعالیت کنند، طبعاً خدمات آن‌ها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خدمات دیگران در رشته‌های دیگر در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد، خلاصه استخدامی است متقابل و خدمتی است طرفینی و به تعبیر دیگر هدف، تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.

ناگفته پیدا است که اگر همه انسان‌ها از نظر هوش و استعداد روحی و جسمی یکسان باشند، هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی‌یابد، همان‌گونه که اگر سلول‌های تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند، نظام جسم انسان مختل می‌شد، سلول‌های بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلول‌های ظریف شبکه

چشم کجا؟ هر کدام از این دو مأموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده‌اند. مثال زنده‌ای که برای این موضوع می‌توان گفت، همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس، گردش خون، تغذیه و سایر دستگاه‌های بدن انسان است که مصداق روشن «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَحَرِيًّا» است (اما در شعاع فعالیت‌های داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می‌تواند اشکال داشته باشد؟

و اگر گفته شود جمله «رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است، می‌گوییم این در صورتی است که «عدالت» به معنی مساوات تفسیر شود، درحالی‌که حقیقت عدالت آن است که هرچیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در یک لشکر یا یک سازمان اداری و یک کشور، دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است؟!

ممکن است افرادی در مقام شعار، کلمه «مساوات» را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه‌جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوت‌ها، امکان‌پذیر نیست، اما هرگز

وجود این تفاوت‌ها نباید بهانه‌ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد ، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتایج فعالیت‌های خود بی‌کم و کاست بهره‌گیرند و درمورد نارسایی‌ها ، باید آن‌ها که قدرت دارند ، برای برطرف ساختن آن بکوشند .

و اما در مورد سؤال دوم که چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی ، شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگه داشت ؟ اشتباه از این‌جا ناشی شده که گاه گمان می‌کنند خداوند برای تلاش و کوشش انسان ، هیچ نقشی قائل نشده است . درست است که خدا استعدادها را برای فعالیت‌های مختلف ، به طور متفاوت آفریده و درست است که عوامل بیرون از اراده انسان در مسیر زندگی او مؤثر است ، ولی با این حال یکی از عوامل بنیادی را نیز تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل « اَنْ لِّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » (۳۹ / نجم) ، این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی ، ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد .

به هر حال نکتهٔ باریک و دقیق این جا است که انسان‌ها همچون ظروف یک‌دستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می‌شود، یک‌شکل، یک‌نواخت، یک‌اندازه و با یک‌نوع فایده و اگر چنین بود، حتی یک روز هم نمی‌توانستند با هم زندگی کنند.

و نه مانند پیچ و مهره‌های یک ماشین هستند که سازنده و مهندسش آن را تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه هم آزادی اراده دارند و هم مسئولیت و وظیفه، در عین تفاوت استعدادها و شایستگی‌ها و این معجون خاصی است که انسان نامیده می‌شود و خرده‌گیری‌ها و ایرادها غالباً از عدم شناخت این انسان سرچشمه می‌گیرد.

خلاصه این که خداوند هیچ انسانی را بر انسان‌های دیگر در تمام جهات امتیاز نبخشیده، بلکه جملهٔ «رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر، درست

از همین امتیازات سرچشمه می‌گیرد و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است. (۱)
 ﴿۳۳﴾ **وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا
 مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ**

اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراه) شوند،
 ما برای کسانی که کافر می‌شدند، خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و
 نردبان‌هایی که از آن بالا روند.

قصرهای باشکوه با سقف‌های نقره‌ای (ارزش‌های دروغین)
 «سُقْف» جمع «سَقَف» و بعضی آن را جمع «سقیفه» به معنی مکان مسقف می‌دانند،

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر به جلد ۳ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳۲، سورة نساء و نیز جلد ششم،
 ذیل آیه ۱۶۵، سورة انعام مراجعه نمایید.

ولی قول اول مشهورتر است. «مَعَارِج» جمع «مِعْرَاج» به معنی وسیله‌ای است که انسان برای صعود به طبقات بالاتر از آن استفاده می‌کند.

خانه‌هایی که چندین طبقه داشته باشد «و برای آن‌ها پله‌ها و نردبان‌های جالبی قرار می‌دادیم که از آن بالا روند» (و مَعَارِجَ عَلَیْهَا یَظْهَرُونَ).

﴿۳۴﴾ وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَیْهَا یَتَّكُونَ

و برای خانه‌های آن‌ها درها و تخت‌هایی (زیبا و نقره گون) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند. وجود درها و تخت‌های متعدد (با توجه به این‌که أَبْوَابًا و سُرُرًا، نکره است و در این جا برای اهمیت آمده) خود دلیل بر عظمت آن قصرها می‌باشد، زیرا هرگز برای یک خانه محقر، درهای متعدد نمی‌گذارند، این مخصوص قصرها و خانه‌های مجلل است و همچنین وجود تخت‌های بسیار.

﴿۳۵﴾ وَ زُخْرُفًا وَ اِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِیْنَ

و انواع و سایل تجملی، ولی تمام این‌ها متاع زندگی دنیا است و آخرت نزد پروردگارت

از آن پرهیزگاران است.

«زُخْرُف» در اصل به معنی هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است و از آن جا که طلا، یکی از مهم ترین وسایل زینت است، به آن «زُخْرُف» گفته شده است و این که به سخنان بیهوده، «مُزَخْرَف» می گویند، به خاطر زرق و برقی است که به آن می دهند. این سرمایه های مادی و وسایل تجملاتی دنیا به قدری در پیشگاه پروردگار، بی ارزش است که می بایست تنها نصیب افراد بی ارزش همچون کفار و منکران حق باشد و اگر مردم کم ظرفیت و دنیا طلب، به سوی بی ایمانی و کفر، متمایل نمی شدند، خداوند این سرمایه ها را تنها نصیب این گروه منفور و مطرود می کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان، این امور نیست.

نظام ارزشی و اصلاحات از دیدگاه اسلام

به راستی تعبیری رساتر از آنچه که در آیات فوق آمده، برای درهم شکستن ارزش های دروغین پیدا نمی شود، برای دگرگون ساختن جامعه ای که محور سنجش شخصیت افراد

در آن ، تعداد شتران ، مقدار درهم و دینار ، تعداد غلامان و کنیزان و خانه‌ها و وسایل تجملاتی است تا آن‌جا که تعجب می‌کنند چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر ، به نبوت برگزیده شده ، اساسی‌ترین کار این است که این چهارچوب‌های غلط ارزشی درهم شکسته شود و بر ویرانه آن ، ارزش‌های اصیل انسانی ، تقوا و پرهیزگاری ، علم و دانش ، ایثار و فداکاری و شهادت و گذشت ، بناشود ، در غیراین صورت همه اصلاحات ، روبنایی ، سطحی و ناپایدار خواهد بود .

و این همان کاری است که اسلام و قرآن و شخص پیامبر اسلام به عالی‌ترین وجهی انجام داد و به همین دلیل جامعه‌ای که از عقب‌افتاده‌ترین و خرافاتی‌ترین جوامع بشری بود ، در مدت کوتاهی آن‌چنان رشد و نمو کرد که در صف اول قرار گرفت . جالب این‌که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام در تکمیل این برنامه می‌خوانیم : «لَوْ وَزِنَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَاسِقَى الْكَافِرِ مِنْهَا شَرْبَةُ مَاءٍ : اگر دنیا به اندازه بال مگسی

نزد خدا وزن داشت، خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی نوشانید»^(۱)

اساس انقلاب اسلامی، انقلاب ارزش ها است و اگر مسلمانان امروز در شرایطی سخت و ناگوار تحت فشار دشمنان بی رحم و خون خوار قرار گرفته اند، به خاطر همین است که آن ارزش های اصیل را رها ساخته، بار دیگر ارزش های جاهلی در میان آن ها رونق گرفته است، مقیاس شخصیت مال و مقام دنیا شده و علم و تقوا و فضیلت را به فراموشی سپرده اند، در زرق و برق مادی فرو رفته و از اسلام بیگانه شده اند و تا چنین است باید کفاره این خطای بزرگ را بپردازند و تا تحول را از ارزش های حاکم بر وجودشان، شروع نکنند، مضمول الطاف الهی نخواهند شد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۱۱ / رعد).

ثروت و امکانات مادی، وسیله است نه هدف

بامطالعه آیات فوق، پیرامون تحقیر شدید زینت های ظاهری و ثروت و مقام مادی،

۱- «تفسیر کشاف»، جلد ۴، صفحه ۲۵۰.

این سؤال مطرح می‌شود که پس چرا قرآن مجید در جای دیگر می‌گوید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و طیبات را حرام کرده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند (اگر چه دیگران نیز با آن‌ها مشارکت دارند، ولی) در قیامت خالص برای آن‌ها خواهد بود، این چنین آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند، شرح می‌دهیم» (۳۲ / اعراف).

یا در جای دیگری می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ: ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، بپوشید» (۳۱ / اعراف).

چگونه این دو گروه از آیات با هم سازگار است؟

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که هدف در آیات مورد بحث، شکستن ارزش‌های دروغین است. هدف این است که مقیاس شخصیت انسان‌ها را، ثروت و زینت آن‌ها نشمارند، نه این‌که امکانات مادی، چیز بدی است، مهم این است که به آن‌ها به صورت

یک ابزار نگاه شود ، نه یک هدف متعالی و نهایی .

البته این‌ها در صورتی ارزش دارد که در حد معقول و شایسته و خالی از هرگونه اسراف و تبذیر باشد، نه ساختن کاخ‌هایی از طلا و نقره و گردآوردن زینت‌های انبوهی از سیم و زر . و از این‌جا روشن می‌شود که نه بهره‌مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی ، دلیل بر شخصیت آن‌ها است و نه محروم بودن مؤمنان از آن و نه استفاده از این امور در حد معقول به صورت یک ابزار ، ضرری به ایمان و تقوای انسان می‌زند و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی .

﴿ ۳۶ ﴾ وَ مَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ
هرکس از یاد خدا روی گردان شود ، شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم و همواره قرین او باشد.

همنشین شیاطین

« يَغْشُ » از ماده « عَشَو » اگر با « اِلَى » متعدی شود ، (عَشَوْتُ اِلَيْهِ) به معنی هدایت یافتن به وسیله چیزی است با چشمانی ضعیف و اگر با « عَنْ » متعدی شود ، (عَشَوُ عَنْهُ) به معنی

اعراض کردن و روی گردان شدن از چیزی است و در آیه مورد بحث نیز منظور همین است .
 « نُقِیْضُ » از ماده « قِیْض » و در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است ،
 سپس به معنی مستولی ساختن چیزی بر چیز دیگر آمده است .

بدیهی است جای این ندارد که کسی از این آیه ، تصور جبر کند ، چراکه این نتیجه
 اعمالی است که خود آن‌ها انجام داده‌اند ، بارها گفته‌ایم اعمال انسان ، مخصوصاً غرق شدن
 در لذات دنیا و آلوده شدن به انواع گناهان ، نخستین تأثیرش این است که پرده بر قلب و
 چشم و گوش انسان می‌افتد ، او را از خدا بیگانه می‌کند و شیاطین را بر او مسلط می‌سازد و
 تا آن‌جا ادامه می‌یابد که گاهی راه بازگشت به روی او بسته می‌شود ، چراکه شیاطین و افکار
 شیطانی از هرسو او را احاطه می‌کنند و این نتیجه عمل خود انسان است ، هرچند نسبت آن
 به خداوند نیز به عنوان « سبب الاسباب » بودن صحیح است .

﴿ ۳۷ ﴾ **وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ**

و آن‌ها (شیاطین) این گروه را از راه خدا بازمی‌دارند، درحالی که گمان می‌کنند

هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند .

هروقت اراده بازگشت کنند ، سنگی سر راه آنها می افکنند و مانعی ایجاد می کنند تا هرگز به صراط مستقیم بازنگردند. و آنچنان طریق گمراهی را در نظر آنها زینت می دهند که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند .

﴿ ۳۸ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ
تازمانی که نزد ما حاضر شود ، می گوید : ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود ، چه بد همنشینی هستی تو .

همه عذاب ها یک طرف و همنشینی با این قرین سوء ، یک طرف . همنشینی با شیطانی که هروقت به قیافه نفرت انگیز او می نگرد ، تمام خاطرات گمراهی و بدبختی اش در نظرش مجسم می گردد ، کسی که زشتی ها را در نظرش زیبا جلوه می داد و بیراهه را شاهراه و گمراهی را هدایت ، ای وای که او برای همیشه قرین و همبند او است . آری صحنه قیامت ، تجسمی گسترده است از صحنه های این جهان و قرین و دوست و

رهبر این جا با آن جا یکی است ، حتی به گفته بعضی از مفسران ، هردو را با یک زنجیر می بندند . پیدا است که منظور از « مُشْرِقَيْنِ » (دو مشرق) « مشرق » و « مغرب » است ، زیرا طبق عادت عرب به هنگامی که می خواهند از دو جنس مخالف ، تشبیه بسازند ، لفظ را از یکی انتخاب می کنند ، مانند « شَمْسَيْنِ » (اشاره به خورشید و ماه) و « ظَهْرَيْنِ » (اشاره به نماز ظهر و عصر) و « عِشَائَيْنِ » (اشاره به نماز مغرب و عشاء) .

این تعبیر کنایه ای است از دورترین فاصله ای که به تصور می گنجند ، چراکه « دوری مشرق و مغرب » ضرب المثل معروفی در این زمینه است .

﴿ ۳۹ ﴾ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ اِنْ ظَلَمْتُمْ اَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ

هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد ، چرا که ظلم کردید و همه در عذاب مشترکید .

ولی این آرزو هرگز به جایی نمی رسد و میان آن ها و شیاطین هرگز جدایی نمی افتد . باید عذاب این همنشین سوء را با عذاب های دیگر برای همیشه ببینید .

﴿٤٠﴾ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

آیاتو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی ، یا کوران و کسانی را که در ضلال مبین هستند ، هدایت کنی .
قرآن برای انسان ، دو نوع گوش و چشم و حیات ، قائل است : گوش و چشم و حیات ظاهر و گوش و چشم و حیات باطن و مهم بخش دوم از درک و دید و حیات است ، که وقتی از کار بیفتد ، نه پند و اندرز مفید خواهد بود و نه انذار و هشدار .

﴿٤١﴾ فَأَمَّا أَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ

هرگاه تو را از میان آنها ببریم ، حتماً آنها را مجازات خواهیم کرد .
منظور از بردن پیامبر گرامی از میان آن قوم ، وفات پیامبر است و آیه اشاره به این موضوع دارد که اگر تو هم شاهد و ناظر نباشی ، و آنها همچنان به راه خود ادامه دهند ، ما شدیداً آنها را مجازات می کنیم ، چراکه « انتقام » در اصل به معنی مجازات و کیفر دادن است .

﴿ ۴۲ ﴾ اَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ

یا اگر زنده بمانی و آنچه را از عذاب آنان وعده داده ایم، به تو ارائه دهیم، باز ما بر آنها مسلطیم.

آنها در چنگال قدرت ما هستند، چه در میان آنها باشی و چه نباشی و مجازات و انتقام الهی در صورت ادامه کارهایشان، حتمی است، چه در حیات تو باشد و چه بعد از وفات تو، دیر و زود دارد اما تخلف ندارد.

این تأکیدهای قرآنی ممکن است از یک سو اشاره به بی صبری کفار باشد که می گفتند: «اگر راست می گویی، پس چرا بلا بر ما نازل نمی شود؟» و از سوی دیگر انتظار مرگ پیامبر را می کشیدند به گمان این که اگر پای او در میان نباشد، همه چیز پایان می یابد.

﴿ ۴۳ ﴾ فَاسْتَقْصِبْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

آنچه را بر تو وحی شده، محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم هستی.

کمترین اعوجاج و کجی در کتب و برنامه تو نیست و عدم پذیرش گروهی از آنان ، دلیل بر نفی حقانیت تو نخواهد بود ، تو با نهایت جدیت به راه خویش ادامه ده ، بقیه با ما است .

﴿ ۴۴ ﴾ **وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ**

و این مایه یادآوری تو و قوم تو است و به زودی سؤال خواهید شد .

« ذِکْر » در آیه فوق به معنی " ذکر الله " و آشنایی و آگاهی بر تکالیف دینی است ، همان گونه که در آیات ۵ و ۳۶ این سوره نیز به همین معنی آمده است ، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن .

یکی از نام های قرآن ، همان « ذکر » است ، « ذِکْر » به معنی یادآوری و ذکر الله است و کراً این جمله را در سوره قمر می خوانیم : « وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ : ما فرآن را برای یادآوری ، سهل و آسان ساختیم ، آیا کسی هست که متذکر شود ؟ » (آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰ سوره قمر) . از این گذشته جمله « وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ » گواهی می دهد که منظور ، سؤال از عمل

به این برنامه الهی است .

منظور از « قَوْم » در این آیه شریفه ، " ائمه اهل بیت " و امت اسلامی و قوم عرب و قبیله قریش است .

﴿ ۴۵ ﴾ وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ

از رسولانی که قبل از تو فرستادیم ، بپرس ، آیا غیر از خداوند رحمان ، معبودانی برای پرستش آنها قرار دادیم ؟

تمام انبیای الهی دعوت به توحید کرده‌اند و همگی به طور قاطع بت پرستی را محکوم نموده‌اند ، لذا پیامبر اسلام در مخالفتش با بت‌ها ، کار بی سابقه‌ای انجام نداده ، بلکه سنت همیشگی انبیاء الهی را احیاء نموده است . این بت پرستان و مشرکان هستند که برخلاف مکتب تمام انبیاء گام برمی‌دارند . مطابق این تفسیر ، سؤال‌کننده ، هرچند پیامبر اسلام است ، ولی منظور تمام امت و حتی مخالفان او هستند .

و کسانی که مورد سؤال واقع می‌شوند ، پیروان انبیای پیشین هستند ، پیروان راستین و مورد اطمینان آنها و حتی افراد عادی آنها ، زیرا از مجموعه سخنان آنها « خبر متواتر » به دست می‌آید که بیانگر مکتب توحیدی انبیاء است . لازم به یادآوری است که حتی منحرفان از اصل توحید (مانند مسیحیان امروز که طرفدار تثلیث هستند) باز دم از توحید می‌زنند و می‌گویند تثلیث ما با توحید که آیین همه انبیاء است ، منافاتی ندارد و به این ترتیب مراجعه به این امت‌ها برای ابطال دعوی مشرکان ، کافی است .

﴿ ۴۶ ﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم ، (به آنها) گفت: من فرستاده پروردگار عالمیانم .

فرعونیان مغرور و پیمان شکن

منظور از « آیات » معجزاتی است که موسی در دست داشت و حقانیت خود را به وسیله

آن اثبات می‌کرد که مهم‌ترین آن‌ها ، معجزه «عصا» و «ید بیضاء» بود .
 « مَلَأَ » از ماده « مَلَأَ » به معنی گروهی است که هدف مشترکی را تعقیب می‌کنند و ظاهر
 آن‌ها چشم‌پَرکن است. این کلمه در قرآن معمولاً به اشراف و ثروتمندان یا درباریان گفته می‌شود .

﴿ ۴۷ ﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ

ولی هنگامی که او آیات ما را برای آن‌ها آورد ، از آن می‌خندیدند .

این نخستین برخورد همه طاعوت‌ها و جاهلان مستکبر در برابر رهبران
 راستین است ، جدی نگرفتن دعوت و دلایل آن‌ها و همه را به سخریه و
 مضحکه پاسخ گفتن ، تا به دیگران بفهمانند که اصلاً دعوت آن‌ها قابل بررسی و
 مطالعه و جوابگویی نیست و ارزش یک برخورد جدی را ندارد .

﴿ ۴۸ ﴾ وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَا هُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

ماهیچ آیه (و معجزه‌ای) به آن‌ها نشان نمی‌دادیم مگر این‌که از دیگری بزرگ‌تر (و مهم‌تر)

بود و آنها را بامجازات هشدار دادیم ، شاید بازگردند .
 تعبیر به «أُخْتُ» (خواهر) در زبان عرب به معنی هم‌ردیف و هم‌سنخ است ، مانند دو خواهر نسبت به یکدیگر .
 نشانه‌های خود را که هریک از دیگری ، مهم‌تر و گویاتر و کوبنده‌تر بود ، به آنها ارائه دادیم تا هیچ بهانه‌ای برای آنها باقی نماند و از مرکب غرور و نخوت و خودخواهی پیاده شوند .
 به این ترتیب بعد از معجزه «عصا» و «يَدُ بَيْضَاءُ» ، معجزات «طوفان» و «جَرَاد» و «قُمَّل» و «صَفَادِع» و غیره ^(۱) را به آنها نشان دادیم .
 سپس می‌افزاید : « وَ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » .
 خشکسالی و قحطی و کمبود میوه‌ها ، چنان‌که در آیه ۱۳۰ سورة اعراف آمده است :

۱- شرح معجزات نه گانه حضرت موسی در جلد ۱۲ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۰۱ ، سورة اسراء آمده است .

«وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ» به سراغ آنها آمد .
 گاه رنگ آب نیل به «رنگ خون» درآمد که نه برای شرب قابل استفاده بود و نه برای
 کشاورزی و گاه آفات نباتی غلات آنها را نابود می کرد .
 این حوادث تلخ و دردناک ، گرچه موقتاً آنها را بیدار می کرد و دست به دامن موسی علیه السلام
 می زدند ، هنگامی که طوفان حادثه فرو می نشست ، همه چیز را به دست فراموشی
 می سپردند و موسی علیه السلام را آماج انواع تیرهای تهمت قرار می دادند .
 ﴿٢٩﴾ وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ
 (هنگامی که گرفتار بلا شدند) گفتند : ای ساحر ! پروردگارت را به عهدی که باتو کرده ،
 بخوان (تا ما را از این درد و رنج برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت .
 از لحن آنها پیدابوده که در عین احساس نیاز به موسی علیه السلام وعده دروغین قبول
 هدایت به او می دادند و حتی به هنگام بیچارگی و عرض حاجت باز از مرکب غرور پیاده

نمی شدند ، به همین جهت تعبیر به « رَبُّكَ » (پروردگارت) و « بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ » (به عهدی که با تو کرده) کردند و هرگز نگفتند : پروردگار ما و وعده ای که به ما فرموده ، با این که موسی علیه السلام صریحاً به آنها گفته بود که من فرستاده پروردگار عالمیان هستم نه پروردگار خودم . سبک مغزان مغرور هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند ، منطق و راه و رسمشان ، چنین است .

﴿ ۵۰ ﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ

اما موقعی که عذاب را از آنها برطرف می ساختیم ، پیمان خود را می شکستند . موسی علیه السلام به خاطر این تعبیرات نیشدار و موهن ، هرگز دست از هدایت آنها برنداشت و از خیره سری آنها مأیوس و خسته نشد ، همچنان به کار خود ادامه داد ، بارها دعا کرد تا طوفان بلاها فرو نشیند و فرو نشست ، اما هنگامی که عذاب از آنها برطرف می شد ، آنها پیمان های خود را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه می دادند .

این‌ها همه درس‌هایی است زنده و گویا برای مسلمانان و تسلیت خاطری است برای شخص پیامبر ﷺ که از لجاجت و سرسختی مخالفان هرگز خسته نشوند و گرد و غبار یأس و ناامیدی بر روح و جانیشان ننشیند و بدانند: «رگ رگ است، این آب شیرین و آب شور» و با استقامت و پایداری هرچه بیشتر به راه خود ادامه دهند، همان‌گونه که موسی ﷺ و بنی‌اسرائیل ادامه دادند و سرانجام بر فرعونیان پیروز گشتند.

و نیز هشداری است به دشمنان لجوج و سرسخت که آن‌ها هرگز از فرعون و فرعونیان، قوی‌تر و قدرتمندتر نیستند، سرانجام کار آن‌ها را ببینند و در عاقبت کار خویش بیندیشند.

﴿۵۱﴾ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟

فرعون ، ارزش‌های قلابی را به چشم مردم مصر کشید و همانند بت‌پرستان عصر جاهلیت در برابر پیغمبر اسلام مال و مقام را ارزش‌های واقعی انسان گرفت .
 تعبیر به « نادی » (نداد) نشان می‌دهد که فرعون مجلس عظیمی از سرشناسان مملکت تشکیل داد و با صدایی رسا و بلند همه را مخاطب ساخته و این جمله‌ها را بازگو نمود ، یا این‌که دستور داد ندای او را به عنوان یک بخشنامه در سرتاسر کشور منعکس کنند .
 تعبیر به « أنهار » جمع « نهر » با این‌که منظور رود نیل است ، به خاطر این است که این رود عظیم که همانند دریای پهناوری است ، به ۳۶۰ شعبه تقسیم می‌شد و سراسر مناطق آباد مصر را مشروب می‌ساخت .
 چرا فرعون مخصوصاً روی شاخه‌های رود نیل تکیه می‌کند ، برای این‌که تمام آبادی مصر و ثروت و قدرت و تمدن آن‌ها از نیل سرچشمه می‌گرفت ، از این‌رو فرعون به آن می‌نازد و بر موسی عليه السلام فخر می‌فروشد .

تعبیر به « تَجْرِي مِنْ تَحْتِي » به این معنی نیست که رود نیل از زیر قصر من می‌گذرد ، چراکه رود نیل عظیم‌تر از آن بود که از زیر قصر فرعون بگذرد و اگر منظور ، کنار قصر او باشد ، بسیاری از قصرهای مصر چنین بود و غالب آبادی‌ها در دو حاشیة این شط عظیم قرار داشت ، بلکه منظور این است که این رود تحت فرمان من است و نظام تقسیم آن بر آبادی‌ها ، بر طبق مقرراتی است که من اراده می‌کنم .

﴿ ۵۲ ﴾ اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَّ لَا يَكَادُ يُبَيِّنُ

من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید ، برترم .

تعبیر به « مَهِين » (پست) ممکن است اشاره به « طبقات اجتماعی » آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا و زحمتکشان کم‌درآمد را طبقه پست می‌پنداشتند و یا اشاره به « نژاد موسی عليه السلام » باشد که از بنی‌اسرائیل بود و قبطیان

فرعونی ، خود را آقا و سرور آنها می پنداشتند .

و به این ترتیب دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر و مالکیت نیل) و دو نقطه ضعف برای موسی (فقر و لکنت زبان) بیان کرد .

درحالی که موسی علیه السلام هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت ، چراکه خداوند دعای او را مستجاب کرد و سنگینی زبانش را برطرف ساخت ، چراکه به هنگام بعثت ، عرضه داشت : « وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي : خداوند ! گره را از زبان من بگشا » (۲۷ / طه) و مسلماً دعایش مستجاب شد و قرآن نیز گواه بر آن است .

نداشتن ثروت زیاد و کاخ های پر زرق و برق و لباس های مجلل که معمولاً از طریق ظلم و ستم بر محرومان ، حاصل می شود ، نه تنها عیب نیست ، بلکه افتخار است و کرامت و ارزش .

﴿ ۵۳ ﴾ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ
اگر راست می گوید ، چرا دستبندهای طلا به او داده نشده ؟ یا این که چرا فرشتگان

همراه او نیامده‌اند؟ (تا گفتارش را تأیید کنند)؟

اگر موسی علیه السلام پیامبر است، چرا دستبند طلا ندارد؟

«أَسْوَرَة» جمع «سوار» به معنی دستبند است، خواه از طلا باشد یا نقره و اصل آن از واژه فارسی «دستواره» گرفته شده (أَسَاوِر، نیز جمع جمع آن است).
 «مُفْتَرِیْنَ» به معنی متتابعین یا متعاضدین آمده و بعضی گفته‌اند: اقتران، در این جا به معنی تقارن است.
 می‌گویند: فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید دستبند و گردن‌بند طلا، زینت خود کنند، لذا از این‌که موسی علیه السلام چنین زینت‌آلاتی همراه نداشت و به جای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود، اظهار تعجب می‌کند و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت در نظر آن‌ها داشتن طلا و نقره و زینت‌آلات است.
 اما پیامبران الهی با کناره‌گیری از این مسائل، مخصوصاً می‌خواستند

این ارزش‌های کاذب و دروغین را ابطال کنند و ارزش‌های اصیل انسانی یعنی علم و تقوا و پاکی را جانشین آن سازند ، چراکه تا نظام ارزشی جامعه‌ای اصلاح نشود ، آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید .

این بهانه فرعون درست شبیه بهانه‌ای بود که در چند آیه قبل از قول مشرکان مکه نقل شده که می‌گفتند : چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان مکه و طائف نازل نشده است؟! بهانه دوم همان بهانه معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می‌کردند ، گاه می‌گفتند : چرا او انسان است و فرشته نیست ؟ و گاه می‌گفتند : اگر او انسان است ، چرا فرشته‌ای همراه او نیامده است ؟

درحالی‌که رسولان مبعوث بر انسان‌ها ، باید از جنس خود آن‌ها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آن‌ها را لمس کنند و به آن پاسخ گویند و بتوانند از جنبه

عملی، الگو و اسوه‌ای برای آنها باشند.^(۱)

﴿۵۴﴾ فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

او قومش را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند، آنان قوم فاسقی بودند.

"استخفاف عقول"، برنامه همیشگی سران گمراهی

اصولاً راه و رسم همه حکومت‌های فاسد و جبار این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگهدارند و با انواع وسایل آنها را تحمیق کنند، آنها را در یک حالت بی‌خبری از واقعیت‌ها فروبرند و ارزش‌های دروغین را جانشین ارزش‌های راستین کنند و دائماً آنها را نسبت به واقعیت‌ها شستشوی مغزی دهند. چراکه بیدار شدن ملت‌ها و آگاهی و رشد فکری آنها، بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین

۱- توضیحات بیشتر در جلد ۵ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۹، سورة انعام ذکر شده است.

دشمن حکومت‌های خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می‌کنند . این شیوهٔ فرعونى يعنى استخفاف عقول ، با شدت هرچه تمام‌تر در عصر و زمان ما بر همهٔ جوامع فاسد ، حاکم است . اگر فرعون برای نیل به این هدف ، وسایل محدودی در اختیار داشت ، طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی ، مطبوعات ، فرستنده‌های رادیو تلویزیونی ، انواع فیلم‌ها ، حتی ورزش در شکل انحرافی و ابداع انواع مدهای مسخره ، به استخفاف عقول ملت‌ها می‌پردازند ، تا در بی‌خبری کامل فرو روند و از آن‌ها اطاعت کنند ، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیاء را تداوم می‌بخشند ، وظیفهٔ سنگین در مبارزه با برنامه «استخفاف عقول» بر عهده دارند که از مهم‌ترین وظایف آن‌ها است . جالب این‌که آیهٔ فوق را با این جمله تکمیل و پایان می‌دهد : «آنها گروهی فاسق بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) .

اشاره به این‌که این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان‌خدا و حکم عقل

نبودند ، تسلیم چنین تبلیغاتی نمی شدند و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند ، به همین دلیل آن‌ها هرگز در این گمراهی معذور نبودند ، درست است که فرعون عقل آن‌ها را دزدید و به طاعت خویش واداشت ، ولی آن‌ها نیز با «تسلیم کورکورانه» موجبات این دزدی را فراهم ساختند .

آری آن‌ها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند .

﴿۵۵﴾ فَلَمَّا أَسْفُونَا اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ

اما هنگامی که ما را به خشم آوردند ، از آن‌ها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم .
« اَسْفُونَا » از ماده « اَسَفَ » به معنی اندوه و هم به معنی غضب آمده و به گفته « راغب » در « مفردات » گاه به اندوه توأم با غضب ، گفته می شود و گاه به هریک از این دو جداگانه ، چراکه حقیقت آن هیجان درونی است که انسان را به انتقام ، دعوت می کند ، هرگاه نسبت به زیردستان باشد ، در شکل غضب ظاهر می شود ، هرگاه نسبت به بالادستان باشد ، به صورت

اندوه آشکار می‌گردد ، لذا وقتی از «ابن عباس» درباره «حَزَن» و «غَضَب» سؤال کردند ، گفت: ریشه هردو یکی است اما لفظ آن مختلف است .

این نکته نیز قابل توجه است که نه حزن و اندوه درباره خدا مفهومی دارد و نه خشم به آن معنی که در میان ما معروف است ، بلکه خشم و غضب خداوند به معنی "اراده مجازات" و رضایت او به معنی "اراده ثواب" است .

خداوند مخصوصاً از میان تمام مجازات‌ها ، مجازات غرق را برای آن‌ها انتخاب نمود ، چراکه تمام عزت و شوکت و افتخار و قدرتشان با همان رود عظیم نیل و شاخه‌های بزرگ و فراوانش بود که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه کرد . آری باید همان چیزی که مایه حیات و قدرت آن‌ها است ، عامل فنا و نابودی و گورستانشان گردد تا همگان عبرت گیرند.

﴿۵۶﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ سَافَافًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ

و آن‌ها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم .

واژه «سَلَف» در لغت به معنی هر چیز متقدم است و لذا به نسل های پیشین ، «سَلَف» و به نسل های بعد ، «خَلَف» اطلاق می شود و به معاملاتی که به صورت پیش خرید انجام می گیرد، نیز «سَلَف» می گویند ، چراکه قیمت آن قبلاً پرداخته می شود .

«مَثَل» به سخنی می گویند که در میان مردم به عنوان عبرت رایج و جاری می شود و از آن جا که ماجرای زندگی فرعون و فرعونیان و سرنوشت دردناک آنها ، درس عبرت بزرگی بود ، در این آیه به عنوان «مَثَل» برای اقوام دیگر یاد شده است .

﴿ ۵۷ ﴾ وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ

و هنگامی که درباره فرزند مریم ، مثلی زده شد ، قوم تو از آن می خندیدند (و مسخره می کردند) .

کدام معبودان در دوز خند؟

«يَصِدُّونَ» از ماده «صَدَّ» به معنی خندیدن و فریاد کشیدن و سرو صدا

راه انداختن است (که معمولاً هنگام استهزاء ، دست به دست هم می دهند) .
 این مثل چه بوده؟ و چه کسی آن را درمورد پیامبر خدا، عیسی بن مریم علیه السلام بیان کرده است؟
 این سؤالی است که در پاسخ آن ، میان مفسران گفتگو است و کلید فهم تفسیر آیه نیز در
 آن نهفته است ، ولی دقت در آیات بعد ، روشن می سازد که « مثل » از ناحیه مشرکان بوده و
 در ارتباط با بت ها بیان شده است ، زیرا در آیات بعد آمده : « مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا : آن ها این
 مثال را فقط از روی مجادله بیان کردند » .

با توجه به این حقیقت و آن چه در شأن نزول آمده ، روشن می شود که منظور از « مثال »
 همان است که مشرکان به عنوان استهزاء به هنگام شنیدن آیه شریفه « إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ : شما و آنچه را غیر از خدای پرستید ، هیزم دوزخید » (۹۸ / انبیاء) . گفتند و
 آن ، این بود که عیسی بن مریم نیز معبود واقع شده و به حکم این آیه باید در دوزخ باشد ،
 چه بهتر که ما و بت هایمان نیز همسایه عیسی باشیم . گفتند و خندیدند و مسخره کردند .

﴿۵۸﴾ وَقَالُوا اَلِهَتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ

و گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا او (مسیح)؟ (اگر معبودان ما در دوزخ هستند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال برای تو نزدند، آنها گروهی کینه‌توز و پر خاشگرنند.

«خَصِمُونَ» جمع «خَصِم» (بر وزن فَطِن) به معنی کسی است که بسیار خصومت و مجادله می‌کند. هنگامی که او دوزخی باشد، خدایان ما که از او بالاتر نیستند. آنها به خوبی می‌دانند تنها معبودانی وارد دوزخ می‌شوند که راضی به عبادت عابدان خود بودند، همچون فرعون که آنها را به عبادت خود دعوت می‌نموده، نه مانند مسیح علیه السلام که از عمل آنها بیزار بوده و هست.

﴿۵۹﴾ اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي اِسْرَآئِیْلَ

او فقط بنده‌ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و نمونه و الگویی برای بنی اسرائیلش

قرار دادیم .

تولد حضرت عیسی علیه السلام از مادر بدون همسر، آیتی از آیات خدا بود ، سخن گفتنش در گاهواره، آیت دیگر و معجزاتش هریک نشانه بارزی از عظمت خداوند و مقام نبوت او بود . او در تمام عمرش به مقام عبودیت پروردگار ، اعتراف داشت و همه را به عبودیت او دعوت کرد و همان گونه که خودش می گوید : « مادام که در میان امت بود ، اجازه انحراف از مسیر توحید به کسی نداد » ، بلکه خرافه الوهیت مسیح علیه السلام یا تثلیث را بعد از او به وجود آوردند . جالب این که در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده ، می خوانیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : « در تو نشانه ای از عیسی علیه السلام است ، گروهی او را دوست داشتند و (آن چنان غلو کردند که خدایش خواندند) و به همین جهت هلاک شدند و گروهی او را مبعوض داشتند (همچون یهود که کمر به قتلش بستند) آن هائیز هلاک شدند ، (گروهی نیز تو را به مقام الوهیت می رسانند و گروهی کمر بر عداوت می بندند و هر دو دوزخی خواهند بود) . هنگامی که منافقان این سخن را

شنیدند ، از روی استهزاء گفتند : « آیا مثال دیگری برای او جز عیسی پیدا نکرد ؟ » ، در این هنگام بود که آیه « وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ » نازل شد . آنچه در بالا گفتیم ، متن روایتی است که حافظ « ابوبکر بن مردویه » از علمای معروف اهل سنت در کتاب « مناقب » (طبق نقل « کشف الغمه » ، صفحه ۹۵) آورده است . قرائن موجود در آیات نشان می دهد که این حدیث معروف ، از قبیل تطبیق است نه شأن نزول و به تعبیر دیگر شأن نزول آیه همان داستان عیسی و گفتگوی مشرکان عرب و بت های آنها است ، اما چون ماجرای شبیه آن برای علی علیه السلام بعد از آن گفتار تاریخی پیغمبر روی داد ، پیامبر این آیه را در این جا تلاوت فرمود که این ماجرا از جهات مختلفی همانند آن مصداق بود .

﴿ ۶۰ ﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ

و هرگاه بخواهیم به جای شما در زمین ملائکه ای قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند .

برای این که توهم نکنند خدا نیازی به عبودیت و بندگی آنها دارد که اصرار بر ایمانشان می کند ، می فرماید : «اگر ما بخواهیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند» ، فرشتگانی که سر بر فرمان حق دارند و جز اطاعت و بندگی او ، کاری نمی شناسند .

﴿ ۶۱ ﴾ **وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلْسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**

و او سبب آگاهی بر روز قیامت است (نزول عیسی ، گواه نزدیکی رستاخیز است) هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است .

این آیه اشاره به یکی دیگر از ویژگی های حضرت مسیح علیه السلام است ، می فرماید : «او (عیسی) سبب آگاهی بر روز قیامت است» یا از این جهت که تولد او بدون پدر دلیلی است بر قدرت بی پایان خداوند که مسأله زندگی بعد از مرگ در پر تو آن حل می شود . و یا از این نظر که نزول حضرت مسیح علیه السلام از آسمان ، طبق روایات متعدد اسلامی در

آخر زمان صورت می‌گیرد و دلیل بر نزدیک شدن قیام قیامت است .
 «جابر بن عبدالله» می‌گوید: از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: «حضرت عیسیٰ علیه السلام نازل می‌شود و امیر مسلمانان (منظور حضرت مهدی "عج" است، به طوری که از احادیث دیگر استفاده می‌شود) ، می‌گوید: بیا تا با تو نماز بگذاریم ، می‌گوید: نه بعضی از شما امام و امیر بعضی دیگرید و این احترامی است که خدا برای این امت قائل شده (سپس مسیح علیه السلام به مهدی اقتدا می‌کند) .^(۱) در دنباله آیه می‌فرماید: قیام قیامت ، قطعی است و وقوع آن نزدیک است «و هرگز شک و تردید از ناحیه آن به خود راه ندهید» (فَلَا تَمْتَرُونَ بِهَا). نه از نظر عقیده و نه از نظر عمل ، همچون غافلان از قیامت ، رفتار نکنید .
 ﴿٦٢﴾ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ
 و شیطان شمارا (از راه خدا) باز ندارد که او دشمن آشکار شماست .

۱- «مجمع البیان» از «صحیح مسلم» ، ذیل آیات مورد بحث .

او عداوت و دشمنی خود را از روز نخست یکبار به هنگام وسوسه پدر و مادران آدم و حوا و اخراج آنها از بهشت نشان داد و بار دیگر به هنگامی که سوگند یاد نمود که همه فرزندان آدم جز «مخلصین» را گمراه خواهد ساخت ، چگونه در برابر چنین دشمن قسم خورده‌ای خاموش می‌نشینید به او اجازه می‌دهید که بر قلب و روح شما مسلط گردد و با وسوسه‌های مداومش شما را از راه حق بازدارد ؟

﴿۶۳﴾ **وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**

هنگامی که عیسی با دلایل روشن به سراغ آنها آمد ، گفت: من برای شما حکمت آورده‌ام و آمده‌ام تا پاره‌ای از اموری را که در آن اختلاف دارید ، تبیین کنم ، تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت کنید .

أَن هَاكِهِ دَر بَارَةُ مَسِيحِ غُلُوكَرْدَنَد، ظَالِم وَا هِل عَذَابَنَد

سرمايه عیسی ، « بَيِّنَات » یعنی آیات الهی و معجزات بود که از یکسو حقانیت او را

تبیین می‌کرد و از سوی دیگر حقایق مربوط به مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر را. در این عبارت حضرت مسیح علیه السلام محتوای دعوت خود را «حکمت» توصیف می‌کند و می‌دانیم که ریشه اصلی «حکمت» به معنی جلوگیری کردن از چیزی به منظور اصلاح آن است و سپس به تمام عقاید حق و برنامه‌های صحیح زندگی که انسان را از هر گونه انحراف در ایمان و عمل باز می‌دارد و به تهذیب نفس و اخلاق او می‌پردازد، اطلاق شده است و به این ترتیب حکمت در این جا معنی وسیعی دارد که هم «حکمت علمی» را شامل می‌شود و هم «حکمت عملی» را.

این حکمت علاوه بر این‌ها هدف دیگری نیز به دنبال دارد و آن برطرف ساختن اختلافاتی است که وجود آن‌ها نظام جامعه را به هم می‌ریزد و مردم را سرگردان و بیچاره می‌کند و لذا حضرت مسیح علیه السلام در متن سخنانش روی این مسأله تکیه می‌نماید. در این جا سؤالی مطرح است که غالب مفسران نیز به آن توجه کرده‌اند و آن این‌که چرا می‌گویند: آمده‌ام که بعضی از اموری را که در آن اختلاف دارید، تبیین کنم، چرا همه آن را

تبیین نمی‌کند ؟

به این سؤال جواب‌های متعددی داده شده که از همه مناسب‌تر این است : اختلافاتی که مردم دارند ، دو گونه است : بخش‌هایی است که در سرنوشت آن‌ها از نظر اعتقاد و عمل و از نظر فرد و جامعه مؤثر است ، در حالی که بخش دیگر اختلافاتی است در اموری که هرگز سرنوشت‌ساز نیست ، مانند نظرات مختلفی که دربارهٔ پیدایش منظومهٔ شمسی و آسمان‌ها و چگونگی افلاک و ستارگان و ماهیت روح آدمی و حقیقت حیات و مانند این‌ها ارائه می‌گردد .
روشن است انبیاء مأموریت دارند که به اختلافات در بخش اول از طریق تبیین واقعیت‌ها پایان دهند ، ولی هرگز مأمور نیستند که هرگونه اختلافی را هرچند تأثیری در سرنوشت آدمی نداشته باشد ، پایان دهند .

﴿۶۴﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

خداوند پروردگار من و پروردگار شما است ، او را پرستش کنید که راه راست همین است .

کلمه «رَبِّ» را دوبار در این آیه تکرار می‌کند ، یکبار در مورد خود و یکبار در مورد مردم ، تا روشن سازد من و شما یکسانیم و پروردگار من و شما یکی است . من نیز در تمام وجود و هستیِ هم‌انند شما نیازمند به خالق و مدبری هستم ، او مالک من و راهنمای من است . آری راه راست همان راه عبودیت و بندگی پروردگار است ، راهی است که انحراف و اعوجاج در آن نیست .

﴿۶۵﴾ **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْيَوْمِ**

ولی گروه‌هایی از میان آن‌ها ظهور کردند که (دربارهٔ مسیح) اختلاف نمودند (و بعضی او را خدا پنداشتند) وای بر آن‌ها که ستم کردند از عذاب روز دردناک .

اما عجیب این‌که باین‌همه تأکیدات ، باز هم « در میان گروه‌های زیادی که بعد از عیسی علیه السلام پیدا شدند ، احزابی ظهور کردند که دربارهٔ عیسی علیه السلام اختلاف داشتند » .

بعضی او را خدا می‌پنداشتند که به زمین نازل شده ، بعضی دیگر فرزند خدایش می‌خواندند ، بعضی او را یکی از اقنوم‌های سه‌گانه (سه ذات مقدس آب و ابن و

روح القدس) می دانستند .

تنها گروهی که در اقلیت بودند ، او را بنده خدا و فرستاده او می شمردند ، ولی سرانجام عقیده اکثریت غالب شد و مسأله تثلیث و خدایان سه گانه ، جهان مسیحیت را فراگرفت .

﴿ ۶۶ ﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

آنها چه انتظاری می کشند؟ جز این که قیامت ناگهان به سراغ آنها آید ، در حالی که خبر ندارند .

در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت؟

این سؤال که به صورت استفهام انکاری طرح شده ، در حقیقت بیان حال واقعی این گونه افراد است ، مثل این که در مقام مذمت کسی که به نصیحت هیچ ناصح مشفق گوش فرامی دهد و عوامل نابودی خود را بادست خویش فراهم می سازد ، می گوئیم : او تنها در انتظار مرگ خویش است .

منظور از « سَاعَة » در این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، روز قیامت است ،

چراکه حوادث آن به سرعت تحقق می‌یابد و گویی همه در یک ساعت رخ می‌دهد . قیام قیامت که با پایان گرفتن ناگهانی دنیا شروع می‌شود ، به دو وصف درآیه فوق توصیف شده است ؛ نخست همین "ناگهانی بودن" آن است (بَغْتَةً) و دیگر "عدم آگاهی مردم از زمان وقوع آن" می‌باشد .

ممکن است چیزی ناگهانی رخ دهد ولی قبلاً انتظار آن را داشته باشیم و برای مقابله با مشکلات آن آماده شویم ، اما بدبختی آن‌جا است که حادثه فوق‌العاده سخت و کوبنده‌ای به‌طور ناگهانی واقع شود و ما از آن به کلی غافل باشیم .

حال مجرمان درست این‌گونه‌است ، چنان غافلگیر می‌شوند که طبق بعضی از روایات ، پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «قیامت به‌طور ناگهانی رخ می‌دهد، در حالی که (هرکس به کار و زندگی خویش مشغول است) مردانی مشغول دوشیدن گوسفندانند و مردان دیگری مشغول گستردن پارچه (و گفتگو برای خرید و فروش) ، سپس حضرت آیه فوق را تلاوت فرمود: "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ

أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ " (۱)

و چه دردناک است که انسان در برابر چنین رخدادی که هیچ راه بازگشت ندارد ، این چنین غافلگیر گردد و بدون هیچ گونه آمادگی در امواج آن فرو رود .

﴿ ۶۷ ﴾ أَلْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ

دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند ، مگر پرهیزگاران .

« أَخْلَاءُ » جمع « خلیل » از ماده « خُلَّة » به معنی مودّت و دوستی است و ریشه اصلی آن

« خَلَّل » (بر وزن شرف) به معنی فاصله میان دو جسم است و از آن جا که محبت و دوستی

گویی در لابلای قلب انسان نفوذ می کند ، این واژه به کار رفته است .

تبدیل شدن این گونه دوستی ها به عداوت ، در آن روز طبیعی است ، چراکه هر کدام از

آن‌ها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می‌شمرد؛ تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی، تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی، آری تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور ساختی و از سرنوشت بی‌خبر کردی، هریک از آن‌ها به دیگری این‌گونه مطالب را می‌گوید.

تنها پرهیزکاران هستند که پیوند دوستی آن‌ها جاودانی است، چراکه بر محور ارزش‌های جاودانی دور می‌زند و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می‌شود و آن‌را استحکام بیشتری می‌بخشد. طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند، اگر دوستی بر اساس شر و فساد باشد، شریک در جرم یکدیگرند و اگر بر اساس خیر و صلاح باشد، نیز شریک در پاداش یکدیگر می‌باشند، بنابراین جای تعجب نیست که دوستی از قسم اول در آن‌جا تبدیل به دشمنی گردد و از قسم دوم به دوستی محکم‌تر.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْأَكْلُ خَلَّةٌ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا فِي غَيْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهَا تَصِيرُ عَدَاوَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: بدانید هر دوستی که در دنیا برای خاطر خدا نباشد، در قیامت

تبدیل به عداوت و دشمنی می‌شود» (۱).

﴿۶۸﴾ **يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**

ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است و نه اندوهگین می‌شوید.

چه پیام جالبی، پیامی بدون واسطه از سوی خداوند، پیامی که با بهترین توصیف‌ها آغاز می‌شود؛ ای بندگان خدا، پیامی که مهم‌ترین نگرانی انسان را در آن روز پُرنگرانی زایل می‌کند، پیامی که هرگونه غم و اندوه از گذشته را از دل می‌زداید، آری این پیام دارای چهار مزیت بالا است.

﴿۶۹﴾ **الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ**

آنها که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند.

در حقیقت دو جمله فوق تعریف گویایی از اعتقاد و عمل آنها است، «ایمان»

مبانی استوار اعتقادی آنها را روشن می‌سازد و «اسلام» تسلیمشان را در عمل، در برابر فرمان حق و اجرای دستورات او.

﴿۷۰﴾ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَازْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ

(به آنها خطاب می‌شود:) وارد بهشت شوید، شما و همسرانتان در نهایت شادمانی .
 «تُحْبَرُونَ» از ماده «حَبَر» به معنی اثر مطلوب است و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می‌شود، نیز اطلاق شده و اگر به علماء، «أحبار» (جمع حَبْر) گفته می‌شود، به خاطر آثاری است که از آنها در میان مجتمعات بشری، باقی می‌ماند.
 آیات ۷۰ تا ۷۳، پاداش بندگان خالص خدا و مؤمنان صالحی را که در آیات قبل توصیف آنها به میان آمده بود، بیان می‌کند و بهشت جاویدان را با هفت نعمت ارزنده به آنها نوید می‌دهد.
 پذیرایی‌کننده واقعی از آنها خدا است، که از میهمانان خودش دعوت کرده و می‌گوید: «بفرمایید و وارد بهشت شوید» .

سپس به نخستین نعمت اشاره می‌کند ، روشن است بودن در کنار همسران باایمان و مهربان ، هم برای مردان ، لذت بخش است و هم برای زنانشان که اگر در اندوه دنیا شریک بودند ، در شادی آخرت نیز شریک باشند .

سپس اضافه می‌کند : «همگی غرق در سرور و شادی باشید ، آن‌چنان سرور و شادمانی که آثارش در چهره‌های شما پرتوافکن باشد» (تُخَبِّرُونَ) .
 ﴿٧١﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِخَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ
 وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ظرف‌ها (ی غذا) و جام‌ها (ی شراب طهور) از طلا ، گرداگرد آن‌ها می‌گردانند و در آن (بهشت) آن‌چه دل می‌خواهد و چشم از آن لذت می‌برد ، وجود دارد و شما در آن همیشه خواهید ماند .

در بهشت، آن‌چه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد ، نصیب بهشتیان می‌شود
 « صِخَاف » جمع « صِخْفَة » در اصل از ماده « صَخَف » به معنی گستردن ، گرفته شده و در

این جا به معنی ظرف‌های بزرگ و وسیع است .
 « أَكْوَاب » جمع « كَوْب » به معنی ظروف آب است که دسته‌ای در آن نباشد و به تعبیر امروز ، « جام » یا « قدح » است .
 در سومین نعمت می‌فرماید : آن‌ها در بهترین ظروف و از بهترین غذا ، در نهایت آسایش و آرامش و صفا و بدون هیچ دردسر ، پذیرایی می‌شوند .
 در مرحله چهارم و پنجم به دو نعمت دیگر اشاره می‌کند که تمام نعمت‌های مادی و معنوی جهان در آن جمع است ، می‌فرماید : « در بهشت ، آنچه دل می‌خواهد و چشم از آن لذت می‌برد ، موجود است » .
 به گفته مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » اگر تمام خلائق جمع شوند تا توصیف انواع نعمت‌های بهشتی را کنند ، هرگز قادر نخواهند بود ، چیزی بر آنچه در این جمله آمده ، بیفزایند .
 سؤال : در این جا سؤالی برای مفسران مطرح شده و آن این‌که ؛ آیا عمومیت و گسترش مفهوم این آیه دلیل بر این است که اگر مطالبی را که در دنیا حرام است ، در آن جا

تقاضا کنند ، خداوند به آنها می دهد ؟

پاسخ : طرح این سؤال در حقیقت به خاطر عدم توجه به یک نکته است و آن این که محرّّات و زشتی ها ، در حقیقت همچون غذایی است نامناسب برای روح انسان و مسلماً روح سالم ، اشتهای چنین غذایی نمی کند و این ارواح بیمار است که گاه به سموم و غذاهای نامناسب متمایل می شود .

بیمارانی را می بینیم که در هنگام مرض ، حتی تمایل به خوردن خاک یا اشیاء دیگری از این قبیل پیدا می کنند ، اما به مجرد این که بیماری برطرف شود ، آن اشتهای کاذب ، ساقط می گردد . آری بهشتیان هرگز تمایل به چنان اعمالی پیدا نخواهند کرد ، چراکه تمایل و کشش روح نسبت به آنها ، از ویژگی های ارواح بیمار دوزخی است . به هر حال از آنجایی که ارزش نعمت ، هنگامی است که جاودانی باشد ، در ششمین توصیف ، بهشتیان را از این نظر آسوده خاطر ساخته و می فرماید : « شما جاودانه در آن خواهید ماند » (وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) .

مبادا فکر زوال نعمت ، خاطر آن‌ها را مکدر سازد و از آینده نگران باشند .

﴿ ۷۲ ﴾ **و تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**

این بهشتی است که شما وارث آن می‌شوید به‌خاطر اعمالی که انجام می‌دادید .
جالب این‌که از یک‌سو مقابله با اعمال را بیان می‌کند و از سوی دیگر « ارث » را که معمولاً درجایی به کار می‌رود که نعمتی بی‌خون دل و بدون تلاش و زحمت به انسان برسد ، اشاره به این‌که اعمال شما پایه اصلی نجات شما است ، ولی آنچه دریافت می‌دارید ، در مقایسه با اعمالتان ، آنقدر برتری دارد که گویی همه را رایگان از فضل الهی به دست آورده‌اید .

﴿ ۷۳ ﴾ **لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ**

برای شما در آن میوه‌های فراوان است که از آن تناول می‌کنید .

در آخرین و هفتمین نعمت ، سخن از میوه‌های بهشتی است که از بهترین نعمت‌های الهی می‌باشد .

در واقع ظرف‌ها و جام‌ها ، بیانگر انواع غذاها و نوشیدنی‌ها بود ، اما میوه‌ها ، خود

حساب جداگانه‌ای دارد که در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره شده است . جالب این‌که با تعبیر « مِنْهَا » این حقیقت را بیان می‌کند که میوه‌های بهشتی آن‌قدر فراوان است که شما تنها جزئی از آن را تناول می‌کنید و به این ترتیب مجموعه فناپذیری است و درختانش همیشه پربار و پرثمر است .

﴿ ۷۴ ﴾ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ

مجرمان در عذاب دوزخ ، جاودان می‌مانند .

« مُجْرِم » از ماده « جَرَم » در اصل به معنی قطع کردن است که در مورد قطع میوه از درخت و همچنین قطع خود درختان نیز به کار می‌رود ، ولی بعداً در مورد انجام هرگونه اعمال بد به کار رفته است ، شاید به این تناسب که انسان را از خدا و ارزش‌های انسانی جدا می‌سازد . ولی مسلم است که در این جا همه مجرمان را نمی‌گوید ، بلکه مجرمانی که راه کفر را پیش گرفته‌اند ، منظور است ، به قرینه ذکر مسألة خلود و عذاب جاودان و هم به قرینه مقابله با مؤمنانی که در آیات قبل سخن از آن‌ها بود .

﴿۷۵﴾ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ

هرگز عذاب از آنها تخفیف نمی‌یابد و آنها در آنجا از همه چیز مأیوسند .
 «فُتُّور» به معنی سکون بعد از حدّت و نرمش بعد از شدّت و ضعف بعد از قوّت است .
 «مُبْلِس» از ماده «إِبْلَاس» در اصل به معنی اندوهی است که از شدت ناراحتی به انسان دست می‌دهد و از آنجا که چنین اندوهی ، انسان را به سکوت دعوت می‌کند ، ماده «إِبْلَاس» به معنی سکوت و بازماندن از جواب نیز به کار رفته و از آنجا که در شدايد سخت ، انسان از نجات خود مأیوس می‌شود ، این ماده در مورد یأس نیز به کار رفته است و نام‌گذاری «إِبْلَاس» به این نام به خاطر همین معنی است که مأیوس از رحمت خدا است .
 به هر حال در این دو آیه ، روی سه نکته تکیه شده است : مسأله خلود ، عدم تخفیف عذاب و اندوه و یأس مطلق و چه دردناک است عذابی که با این امور سه‌گانه آمیخته باشد .

﴿۷۶﴾ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ

ما به آنهاستم نکرديم ، آنها خود ستمکار بودند .

قرآن سرچشمه اصلی همه سعادت‌ها و شقاوت‌ها را خود انسان و اعمال او می‌شمرد ، نه مسائل پنداری که گروهی برای خود درست کرده‌اند .

﴿ ۷۷ ﴾ وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ

آنها فریاد می‌کشند : ای مالک دوزخ ! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم) می‌گوید : شما در این جا ماندنی هستید .

در قیامت مجرمین کافر برای فرار از عذاب، آرزوی مرگ می‌کنند

« مَاكِثُونَ » از ماده « مَكَثٌ » در اصل به معنی توقف توأم با انتظار است و شاید این تعبیر از سوی مالک دوزخ ، یک نوع استهزاء است ، همان‌طور که گاه شخص غیرمستحق ، تقاضای چیزی می‌کند ، می‌گوییم : منتظر باش .

با این‌که هرکس از مرگ می‌گریزد و خواهان ادامه حیات است ، اما گاهی چنان مصائب بر انسان فشار می‌آورد که از خدا تمنای مرگ می‌کند و این چیزی است که اگر در دنیا برای بعضی ، واقع شود ، در آن‌جا برای مجرمان ، جنبه عمومی دارد و همگی تمنای مرگ می‌کنند .

اما چه سود که مالک دوزخ به آنها پاسخ می‌گوید: «شما در این جا ماندنی هستید» و نجاتی حتی از طریق مرگ، وجود ندارد (قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ). عجیب این‌که به گفته بعضی از مفسران، مالک دوزخ این پاسخ را با نهایت بی‌اعتنایی بعد از هزار سال، به آنها می‌گوید و چه دردناک است این بی‌اعتنایی.^(۱)

ممکن است گفته شود این چه تقاضایی است که آنها می‌کنند، با این‌که یقین دارند مرگ و میری در کار نیست، ولی باید توجه داشت که این‌گونه درخواست‌ها از یک انسان بیچاره که از همه جا قطع امید کرده، طبیعی است. آری آنها وقتی تمام راه‌های نجات را به روی خود مسدود می‌بینند، چنین فریادی از دل برمی‌کشند.

اما چرا آنها خودشان مستقیماً تقاضای مرگ از خدا نمی‌کنند، بلکه به مالک دوزخ

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

می‌گویند : از پروردگارت بخواه که به ما مرگ دهد ؟ زیرا آن‌ها در آن روز از خدای خود محجوبند ، چنان‌که در آیه ۱۵ سورة مطففین می‌خوانیم : « كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ » لذا تقاضای خود را به وسیله فرشته عذاب ، مطرح می‌کنند ، یا به علت این که او فرشته بوده و نزد خداوند ، مقرب است .

﴿ ۷۸ ﴾ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

هر آینه راه خود را و آیین حق را برای شما آوردیم ، ولیکن اکثرتان از قبول حق، کراهت داشتید .
 « حَقٌّ » معنی گسترده‌ای دارد که همه حقایق سرنوشت‌ساز را شامل می‌شود ، هرچند در درجه اول مسأله توحید و معاد و قرآن ، قرار دارد .
 این تعبیر درحقیقت اشاره به این است که شما تنها با پیامبران الهی مخالف نبودید ، شما با حق مخالف بودید و این مخالفت ، عذاب جاویدان را برای شما به ارمغان آورد .

﴿ ۷۹ ﴾ اَمْ اَبْرَمُوا اَمْ رَاْنَا مُبْرِمُونَ

بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند ، ما نیز اراده محکمی (درباره آنها) داریم .
آنها توطئه ها چیدند تا نور اسلام را خاموش کنند و پیامبر گرامی را به قتل
برسانند و از هر طریقی بتوانند ضربه بر مسلمین وارد کنند .

ما نیز اراده کردیم که آنها را در این جهان و جهان دیگر سخت کیفر دهیم .

﴿ ۸۰ ﴾ اَمْ يَحْسَبُونَ اَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلٰى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتَئِبُونَ

آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان درگوشی آنها را نمی شنویم ، آری
رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می نویسند .

« سِر » به معنی مطلبی است که انسان در دل پنهان می کند و یا تنها با دوستان رازدارش
مطرح می سازد و « نَجْوَى » به معنی سخنان درگوشی است .

آری خداوند نه تنها سخنان آهسته آنها را که در مجالس مخفی و یا درگوشی می گویند ،

می‌شنود ، بلکه از حدیث نفس و گفتگویی که در دل با خویشان دارند ، نیز آگاه است ، چراکه پنهان و آشکار برای او تفاوتی ندارد ، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال و گفتار انسان‌ها هستند ، نیز پیوسته این سخنان را در نامه اعمالشان ثبت می‌کنند ، هرچند بدون آن نیز حقایق ، روشن است تا در دنیا و آخرت ، کیفر اعمال و گفتار و توطئه‌های خود را ببینند .

﴿ ۸۱ ﴾ قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ

بگو : اگر برای خداوند فرزندی بود ، من نخستین مطیع او بودم .

عبادت همه‌جا به معنی پرستش نیست ، گاه نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می‌آید و در این‌جا به همین معنی است ، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد ، دلیلی بر پرستش آن فرزند وجود ندارد ، ولی چون به هر حال طبق این فرض محال فرزند خدا است ، باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد. به این ترتیب پیغمبر اکرم برای این‌که آن‌ها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد ، می‌گوید : اگر او

فرزندی داشت ، من قبل از شما او را محترم می شمردم .

﴿۸۲﴾ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

منزه است پروردگار آسمانها و زمین ، پروردگار عرش ، از توصیفی که آنها می کنند .
 کسی که مالک و مدبر آسمانها و زمین است و پروردگار عرش عظیم ، چه نیازی به
 فرزند دارد ؟ او وجودی است بی انتها و محیط بر تمام عالم هستی و مربی همه عالم آفرینش ،
 فرزند برای کسی لازم است که می میرد و ادامه نسل او از طریق فرزند است .
 فرزند برای کسی لازم است که نیاز به کمک و انس برای موقع ناتوانی و تنهایی دارد .
 بالاخره وجود فرزند ، دلیل بر جسم بودن و قرار گرفتن در محدوده زمان و مکان است .
 پروردگار عرش و آسمان و زمین که از همه اینها منزه و پاک است ، نیازی به فرزند ندارد .
 (برای دستیابی به اطلاعات بیشتر ، درباره معنی "عرش" ، به جلد ۲ تفسیر نمونه ، صفحه ۲۰۰
 ذیل آیه ۲۵۵ و از آن گسترده تر به جلد ۲۰ ، ذیل آیه ۷ سوره مؤمن مراجعه فرمایید) .

﴿ ۸۳ ﴾ فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ

آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند و سرگرم بازی ، تاروی را که به آنها وعده داده شده است ، ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند) .

سپس به عنوان بی‌اعتنایی و تهدید این لجوجان که خود نوعی دیگر از روش بحث با این قماش افراد است ، می‌افزاید : اکنون که چنین است ، آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند و سرگرم بازی ، تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ، ملاقات کنند و میوه‌های تلخ اعمال و افکار زشت و ننگین خود را بچینند . روشن است که منظور از این روز موعود ، روز قیامت است . این همان یوم موعودی است که در آیه ۲ سورة بروج ، به آن سوگند یاد شده : « وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ : سوگند به روز موعود (روز رستاخیز) » .

﴿ ۸۴ ﴾ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ

او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است .

این آیه تفکر مشرکین را مردود می‌شمارد ، زیرا آنها برای آسمان و زمین ، اله و معبود جداگانه قائل بودند و حتی خدای دریا و خدای صحرا ، خدای جنگ و خدای صلح و خدایان مختلفی مطابق انواع موجودات در پندار خود ساخته بودند ، درحالی‌که با قبول ربوبیت او در آسمان‌ها و زمین که در آیات قبل آمده ، مسئله الوهیت نیز ثابت می‌شود ، زیرا معبود واقعی کسی است که رب و مدیر و مدبر عالم است .

نه ارباب انواع ، نه فرشتگان ، نه حضرت مسیح علیه السلام و نه بت‌ها هیچ‌کدام شایسته پرستش و عبودیت نیستند ، چراکه مقام ربوبیت ندارند ، آنها به نوبه خود مخلوق و مربوب و روزی‌خوار خوان اویند ، آنها نیز او را پرستش می‌کنند .

همان خدایی که تمام کارهایش روی حساب و حکمت است و از همه چیز آگاه و باخبر و به این ترتیب اعمال بندگان را به خوبی می‌داند و برطبق حکمتش آنها را پاداش و کیفر می‌دهد .
 ﴿ ۸۵ 〉 وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ

إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

بربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که مالک حاکم آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است ، می‌باشد و آگاهی از قیام قیامت ، فقط نزد او است و به سوی او باز می‌گردید .

« تَبَارَكَ » از ماده « برکت » به معنی داشتن خیر فراوان و یا ثبات و بقاء و یا هردو است و در مورد خداوند ، هردو صادق است ، چراکه هم وجودش جاودانی و برقرار و هم سرچشمه خیرات فراوان است . اصولاً خیر فراوان ، بدون ثبات ، مفهوم کاملی ندارد ، چراکه خیرات و نیکی‌ها ، هر قدر فراوان باشد ، در صورت موقت و زودگذر بودن ، در حقیقت فراوان نیست . بنابراین اگر خیر و برکتی می‌خواهید ، از او بخواهید ، نه از بت‌ها و سرنوشت شما در قیامت به دست او است و مرجع شما در آن روز تنها خدا است و بت‌ها و معبودان دیگر هیچ نقشی در این امور ندارند .

پاسخ به سؤال

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که تعبیر آیات فوق «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» دستاویزی برای بعضی از زنادقه و مشرکان شده بود و با سفسطه آن را چنین تفسیر می‌کردند که در آسمان معبودی است و در زمین معبود دیگری، درحالی‌که آیه فوق، برعکس آن، چنین می‌گوید: او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین یعنی همه‌جا معبود او است. با این حال هنگامی که این مطلب را به عنوان یک سؤال در برابر امامان معصوم طرح می‌کردند، آن‌ها با جواب‌های نقضی و حلی به آن‌ها پاسخ می‌گفتند. از جمله در کتاب «کافی» از «هشام بن حکم» نقل شده است که: «ابوشاکر دیصانی»^(۱)

۱- «ابوشاکر دیصانی»، یکی از علمای فرقه «دیسانیه» بود که عقیده دوگانه‌پرستی داشته و قائل به خدای نور و خدای ظلمت بودند.

به من گفت: «در قرآن آیه‌ای است که سخن ما را می‌گوید». گفتیم: «کدام آیه؟» گفت: «همین آیه
 "هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ" و من ندانستم که چگونه به او پاسخ بگوییم. در آن
 سال به زیارت خانه خدا مشرف شدم و نزد امام صادق علیه السلام آمدم و ماجرا را عرض کردم،
 فرمود: «این کلام ملحد خبیثی است، هنگامی که بازگشتی، از او پرس نام تو در کوفه
 چیست؟ می‌گوید: فلان، بگو نام تو در بصره چیست؟ می‌گوید: فلان، سپس بگو: پروردگار ما نیز
 همین‌گونه است، در آسمان، اله و معبود او است و در زمین هم اله و معبود او است و همچنین در
 دریاها و در صحراها و در هر مکانی اله و معبود او است».
 هشام می‌گوید: هنگامی که بازگشتم، به سراغ «ابوشاکر» رفتم و این پاسخ را به او
 دادم، گفت: «این سخن از تو نیست، این را از حجاز آورده‌ای».^(۱)

۱- «اصول کافی»، جلد ۱، باب الحركة و الانتقال، حدیث ۱۰.

﴿ ۸۶ ﴾ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

آنها را که غیر از او می خوانید ، قادر بر شفاعت نیستند ، مگر کسانی که شهادت به حق داده اند و به خوبی آگاهند .

چه کسی قادر بر شفاعت است؟

« شَفَاعَةُ » در پیشگاه خداوند تنها به اذن و فرمان او است و خداوند حکیم هرگز چنین اذن و فرمانی را به این سنگ و چوب های بی ارزش و فاقد عقل و شعور نداده است . ولی از آن جا که در میان معبودان آنها فرشتگان و مانند آنان وجود داشتند ، در ذیل آیه آنها را استثناء کرده و می فرماید : « مگر کسانی که شهادت به حق داده اند » (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ) . ولی چنان نیست که آنها برای هرکس ، هرچند بت پرست و مشرک و منحرف از آیین توحید باشد ، شفاعت کنند ، بلکه « آنها به خوبی می دانند برای چه کسی اجازه شفاعت دارند » (وَهُمْ يَعْلَمُونَ) .

به این ترتیب امید آنها را از شفاعت فرشتگان به دو دلیل قطع می‌کند : نخست این که آنها خود شهادت به وحدانیت خدا می‌دهند و به همین دلیل اجازه شفاعت پیدا کرده‌اند و دیگر این که آنها محل و مورد شایسته شفاعت را به خوبی می‌شناسند .
این آیه شرط عمده شفعاء در پیشگاه خداوند را مشخص می‌سازد ، آنها کسانی هستند که گواهان حقت و حق را در تمام مراحل می‌شناسند و از روح توحید به خوبی آگاهند و از شرایط شفاعت شوندگان نیز باخبرند .

﴿ ۸۷ ﴾ **وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ**

و اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده ؟ قطعاً می‌گویند: خدا ، پس چگونه از عبادت او منحرف می‌شوید ؟

در میان مشرکان عرب و غیرعرب ، کمتر کسی پیدا می‌شد که بت‌ها را خالق و آفریننده بدانند ، بلکه آنها بت‌ها را به عنوان وساطت و شفاعت در پیشگاه خدا و یا به عنوان این که

سمبل و نشانه‌ای هستند از وجودهای مقدس اولیاء الله، به ضمیمه این بهانه که معبود ما باید موجود محسوسی باشد تا با آن انس بگیریم، پرستش می‌کردند، لذا هرگاه درباره‌ی خالق از آن‌ها سؤال می‌شد، خالق را «الله» معرفی می‌کردند.

﴿۸۸﴾ وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ

آن‌ها چگونه از شکایت پیامبر که می‌گوید: پروردگار! این‌ها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند (غافل می‌شوند؟).

این‌آیه از شکایت پیامبر در پیشگاه خدا، از این قوم لجوج و بی‌منطق سخن گفته است. او می‌گوید: من شب و روز با آن‌ها سخن گفتم، از طریق بشارت و انذار وارد شدم، سرگذشت دردناک اقوام پیشین را برای آن‌ها برشمردم، آن‌ها را تهدید به عذاب تو کردم و تشویق به رحمت در صورت بازگشت از این‌راه انحرافی، خلاصه آن‌چه در توان داشتم، بیان کردم و آن‌چه گفتم بود، گفتم، اما با این‌همه سخنان گرم من در قلب سرد آنان اثر

نگذاشت و ایمان نیاوردند .

﴿ ۸۹ ﴾ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

اکنون که چنین است ، از آنها روی برگردان و بگو سلام بر شما ، اما به زودی خواهند دانست .

و در آخرین آیه به او دستور می‌دهد: «اکنون که چنین است ، از آنها روی برگردان» (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ) .

در عین حال اعراض تو به معنی قهر و جدایی توأم با خشونت و پرخاشگری نباشد ، بلکه «به آنها بگو سلام بر شما» (وَقُلْ سَلَامٌ) .

نه سلامی به عنوان دوستی و تحیت ، بلکه به عنوان جدایی و بیگانگی ، این سلام در حقیقت شبیه سلامی است که در آیه ۶۳ سورة فرقان آمده : « وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا : هنگامی که جاهلان آنها را با سخنان زشت خود مورد خطاب قرار دهند ، در پاسخ آنها می‌گویند :

سلام ، سلامی که نشانه بی‌اعتنایی و توأم با بزرگواری است .
 با این حال آن‌ها را با جمله‌ای پرمعنی تهدید می‌کند تا گمان نکنند این جدایی و وداع ،
 دلیل بر آن است که خدا کاری با آن‌ها ندارد ، می‌فرماید : « اما به زودی خواهند دانست »
 (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

آری خواهند دانست چه آتش سوزان و عذاب دردناکی با لجاجت‌های خود برای
 خویشان فراهم ساخته‌اند .

پایان سوره زخرف

سورة دخان

فضیلت تلاوت سورة « دخان »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است : « هر کس سورة "دخان" را شب و روز جمعه بخواند ، خداوند در بهشت ، خانه‌ای برای او بنا می‌کند » .^(۱) و در حدیث دیگری فرموده‌اند: « کسی که سورة "دخان" را در شبی بخواند ، صبح می‌کند ، در حالی که هفتاد هزار فرشته برایش استغفار می‌کنند » .^(۲)

« ابو حمزه ثمالی » روایت دیگری را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند : « کسی که سورة "دخان" را در نمازهای فریضه و نافله بخواند ، خداوند او را در زمره کسانی که روز قیامت در امنیت به سر می‌برند ، مبعوث می‌کند و او را در سایه عرشش قرار می‌دهد و حساب را برای او آسان می‌گیرد و نامه اعمالش را به دست راستش می‌دهد » .^(۳)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

خـم
 حمّ

در ابتدای این سوره نیز همانند چهار سوره گذشته و دو سوره آینده که مجموعاً هفت سوره را تشکیل می‌دهند، با حروف مقطعه (حم) روبرو می‌شویم درباره تفسیر حروف مقطعه در گذشته به طور کامل بحث کرده‌ایم.^(۱) قابل توجه این‌که بعضی از مفسران در این جا «حم» را به عنوان سوگند، تفسیر کرده‌اند

۱- به جلد ۱ «تفسیر نمونه»، آغاز سوره بقره و جلد ۲ آغاز سوره آل عمران و جلد ۶، آغاز سوره اعراف

مراجعة فرمایید.

که با سوگند دیگری که بعد از آن آمده است و به قرآن قسم یاد شده، دو سوگندی در پی و متناسب را تشکیل می‌دهد، سوگند به حروف الفبا همچون «حم» و سوگند به این کتاب مقدس که از این حروف تشکیل یافته است.

﴿ ۲ ﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ

سوگند به این کتاب آشکار.

کتابی که محتوایش روشن، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده، احکامش سازنده و برنامه‌هایش حساب‌شده است، کتابی که خود دلیل حقانیت خویش است، آفتاب آمد دلیل آفتاب.

﴿ ۳ ﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ

که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ماهواره انذارکننده بوده‌ایم.

نزول قرآن در شبی پربرکت

«مُبَارَك» از ماده «برکت» به معنی سودمند و جاویدان و پردوام است.

این کدام شب است که مبدأ خیرات و سرچشمه خوبی‌های پایدار می‌باشد؟

غالب مفسران آنرا به شب قدر تفسیر کرده‌اند ، شب پربرکتی که مقدرات جهان بشریت بانزول قرآن رنگ تازه‌ای به‌خود گرفت ، شبی که سرنوشت خلائق و مقدرات یکسان در آن رقم‌زده می‌شود، آری قرآن در شبی سرنوشت‌ساز بر قلب پاک پیامبر گرامی نازل شد . این نکته لازم به‌تذکر است که ظاهر آیه این است که تمام قرآن در شب قدر نازل گردید . اما هدف اصلی از نزول آن چه بود ؟ همان است که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده ، می‌فرماید : « ما همواره انذارکننده بودیم » (اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ) . این یک سنت همیشگی ما است که فرستادگان خود را برای بیم دادن ظالمان و مشرکان مأموریت می‌دهیم و فرستادن پیامبر اسلام با این کتاب مبین نیز آخرین حلقه از این سلسله است .

درست است که پیامبران از یک‌سو انذار می‌کنند و از سوی دیگر بشارت می‌دهند، اما چون پایه اصلی دعوت آن‌ها در مقابل قوم ظالم و مجرم را بیشتریم و انذار تشکیل می‌دهد ، غالباً از آن سخن گفته شده است .

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

می‌دانیم قرآن در طی بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر گرامی نازل شده است و از این گذشته محتوای قرآن ، محتوایی است که ارتباط و پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر و مسلمانان در طول این ۲۳ سال دارد که اگر از آن بریده شود ، نامفهوم خواهد بود . با این حال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است ؟

برای یافتن پاسخ این سؤال باید توجه داشت که از یک سو در آیه می‌خوانیم : « قرآن ، در لیلۀ مبارکه نازل شده است . » از سوی دیگر در آیه ۱۸۵ سورة بقره آمده است : « شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ : ماه رمضان را روزه بدارید ، ماهی که قرآن در آن نازل شده است . » و از سوی سوم در سورة قدر می‌خوانیم : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ : ما آن را در شب قدر نازل کردیم . » از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است ، شب قدر در ماه مبارک رمضان می‌باشد .

بر طبق بسیاری از آیات قرآن ، پیامبر قبل از نزول تدریجی قرآن ، از

آن آگاهی داشت ، مانند آیه ۱۱۴ سوره طه : « وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ : پیش از آنکه وحی درباره قرآن بر تو نازل شود ، نسبت به آن عجله نکن . »
و در آیه ۱۶ سوره قیامت آمده است : « لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ : زبان خود را برای عجله به قرآن ، حرکت مده . »

از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است ؛ اول «نزول دفعی» و جمعی که یک جازسوی خداوند بر قلب پاک پیامبر در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم «نزول تدریجی» که بر حسب شرایط و حوادث و نیازها در طی ۲۳ سال نازل شده است .

شاهد دیگر این سخن این که در بعضی از آیات قرآن ، تعبیر به «انزال» و در بعضی دیگر تعبیر به «نزول» شده است ، از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که «تنزیل» معمولاً در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجاً نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی ، اما «انزال» مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می شود و هم نزول دفعی را .

و جالب این‌که در تمام آیات فوق که سخن از نزول قرآن در شب قدر و ماه مبارک رمضان است ، تعبیر به «انزال» شده که با «نزول دفعی» هماهنگ است ، درحالی‌که در موارد دیگری که سخن از «نزول تدریجی» در میان است ، تنها تعبیر به «تنزیل» شده است . اما این «نزول دفعی» بر قلب پاک پیامبر چگونه بوده ؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره‌های مختلف بوده ؟ یا مفاهیم و حقایق آن‌ها به صورت فشرده و جمعی بوده ؟ دقیقاً روشن نیست ، همین‌قدر از قرائن فوق می‌فهمیم که یک‌بار این قرآن در شب قدر بر قلب پاک پیامبر نازل شده است و یک‌بار تدریجی در ۲۳ سال .

و به تعبیر دیگر آنچه از آیات گذشته استفاده کردیم که قرآن دوبار بر پیامبر نازل شده ؛ یک‌بار «نزول دفعی» در شب قدر و بار دیگر «نزول تدریجی» در طول ۲۳ سال ، منافاتی با حدیثی که از قول امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌گوید : «در شب قدر بر "بیت المعمور"»

نازل شد» ، ندارد ، چراکه قلب پیامبر از «بیت المعمور» ، آگاه است .^(۱)

رابطه قرآن با شب قدر و حیات مادی و معنوی

قابل توجه این که در آیات فوق ، به طور اشاره و در آیات سورة قدر ، باصراحت این معنی آمده است که قرآن در شب قدر نازل شده و چه پرمعنی است این سخن ! شبی که مقدرات بندگان و مواهب و روزی های آنها تقدیر می شود ، در چنین شبی قرآن بر قلب پاک پیامبر نازل می گردد ، آیا این سخن بدان معنی نیست که مقدرات و سرنوشت شما با محتوای این کتاب آسمانی پیوند و رابطه نزدیک دارد ؟

آیا مفهوم این کلام ، آن نیست که نه تنها حیات معنوی شما که حیات مادی شما نیز با آن رابطه ناگسستنی دارد ؟ پیروزی شما بر دشمنان ، سربلندی و

۱- «بیت معمور» ، خانه ای است به محاذات خانه کعبه در آسمان ها که عبادتگاه فرشتگان است .

آزادی و استقلال شما ، آبادی و عمران شهرهای شما ، همه با آن گره خورده است .
آری در آن شبی که مقدرات ، تعیین می شد ، قرآن نیز در آن شب نازل گردید .

﴿ ۴ ﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ

در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خدا تنظیم می گردد .
تعبیر به « يُفْرَقُ » اشاره به این است که همه امور و مسائل سرنوشت ساز در آن شب
مقدر می شود و تعبیر به « حَكِيم » بیانگر استحکام این تقدیر الهی و تغییرناپذیری
و حکیمانه بودن آن است ، منتها این صفت در قرآن معمولاً برای خدا ذکر می شود .
این بیان هماهنگ با روایات بسیاری است که می گوید : در شب قدر مقدرات یک سال همه
انسان ها تعیین می گردد و أرزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر در آن شب تفریق و تبیین می شود .

﴿ ۵ ﴾ أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

فرمانی بود از ناحیه ما ، ما (محمد) را فرستادیم .

﴿ ۶ ﴾ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

این‌ها همه به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت که او شنونده و دانا است . رحمت بی‌کران او ایجاب می‌کند که بندگان را به حال خود رها نکند و برنامه و راهنما برایشان بفرستد تا در مسیر پرپیچ و خم تکامل و سیر الی الله آن‌ها را رهنمون گردد ، اصولاً تمام عالم هستی از رحمت بی‌دریغش سرچشمه گرفته‌است و انسان‌ها بیش از همه مشمول این رحمت هستند .

﴿ ۷ ﴾ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُوزَهُمْ مُوقِنِينَ

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌ها است ، اگر اهل یقین هستید . از آن‌جا که بسیاری از مشرکان به خدایان و ارباب متعددی قائل بودند و برای هر نوع از انواع موجودات ، ربی می‌پنداشتند و تعبیر « رَبِّكَ » (پروردگار تو) در آیه قبل ممکن بود چنین توهمی را برای آن‌ها ایجاد کند که پروردگار پیامبر غیر از رب موجودات

دیگر است ، در این آیه با جمله « رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا » ، خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم ، یکی است . جمله « اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ » (اگر شما یقین دارید) که به صورت جمله شرطیه آمده ، در این جا سؤال انگیز است که آیا ربوبیت پروردگار عالم ، مشروط به چنین شرطی است ؟ ولی ظاهر این است که منظور از ذکر این جمله ، بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است ؛ نخست این که "اگر شما طالب یقین هستید ، راه این است که در ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید" .

دیگر این که "اگر شما اهل یقین می باشید، بهترین مورد برای پیدا کردن یقین، همین جا است". اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در تمام عالم هستی می بینید و دل هر ذره ای را که بشکافید، نشانه ای از این ربوبیت را در آن می یابید، اگر به ربوبیت او یقین پیدا نکنید، به چه چیز می توانید در عالم ، ایمان و یقین پیدا کنید ؟

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

هیچ معبودی جز او نیست ، زنده می کند و می میراند، پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما است .

حیات و مرگ شما به دست او است و پروردگار شما و همه جهانیان ، او است بنابراین معبودی جز او نمی تواند وجود داشته باشد ، آیا کسی که نه مقام ربوبیت دارد و نه مالک حیات و مرگ است ، می تواند معبود واقع شود ؟ اگر می گوید که بت ها را می پرستید به خاطر این که نیاکانتان آن ها را پرستش می کردند، بدانید پروردگار آن ها نیز خداوند یگانه یکتا است و علاقه شما به نیاکانتان نیز ایجاب می کند که جز بر آستان خداوند یکتا ، سر فرود نیاورید و اگر آن ها راه و رسمی غیر از این داشته اند ، مسلماً در اشتباه بوده اند .

روشن است مسأله حیات و مرگ ، از شؤون تدبیر پروردگار می باشد ، اگر مخصوصاً

آن را ذکر کرده ، هم از جهت اهمیت فوق العاده آن است و هم اشاره ای ضمنی به مسأله معاد دارد . این نخستین بار نیست که قرآن روی مسأله حیات و مرگ تکیه می کند ، بلکه بارها آن را به عنوان یکی از افعال مخصوص پروردگار بیان داشته ، چراکه سرنوشت سازترین مسأله در زندگی انسان ها و در عین حال پیچیده ترین مسائل هستی و روشن ترین دلیل بر قدرت خداوند ، همین مسأله حیات و مرگ است .

﴿ ۹ ﴾ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ

ولی آنها در شکند و (باحقین) بازی می کنند .

« يَلْعَبُونَ » از ماده « لُعَاب » به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی آب دهان است به هنگامی که راه می افتد و از آن جا که انسان موقع بازی و شوخی ، هدف مهمی از کار خود ندارد ، تشبیه به بزاق شده که بی اراده از دهان انسان بیرون می ریزد . اگر آنها در حقانیت این کتاب آسمانی و نبوت تو تردید دارند ، به خاطر این نیست که

مسأله پیچیده‌ای است ، بلکه از این جهت است که آن را جدی نمی‌گیرند و با شوخی نسبت به آن برخورد می‌کنند ، گاه مسخره و استهزاء می‌کنند و گاه خود را به نادانی و بی‌خبری می‌زنند و هر روز با یک نوع بازی خود را سرگرم می‌سازند .

به هر حال این یک واقعیت است که برخورد جدی با مسائل ، انسان را در شناخت واقعیت‌ها کمک می‌کند و برخوردهای غیرجدی ، پرده بر روی آن‌ها می‌افکند .

﴿ ۱۰ ﴾ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ

منتظر روزی باش که آسمان ، دود آشکاری پدید آورد .

﴿ ۱۱ ﴾ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

همه مردم را فرا می‌گیرد ، این عذاب دردناکی است .

در این دو آیه به تهدید منکران لجوج و سرسخت می‌پردازد .

﴿ ۱۲ ﴾ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ

(می‌گویند:) پروردگارا ! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می‌آوریم .

وحشت و اضطراب ، تمام وجود آنها را فرامی گیرد ، پرده های غفلت از مقابل چشمشان کنار می رود و به اشتباه بزرگ خود واقف می شوند ، رو به درگاه خدا می آورند .
 ﴿۱۳﴾ اَنۡتَی لَهُمُ الذِّکۡرُی وَ قَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُوْلٌ مُّبۡیِّنٌ
 چگونه و از کجا متذکر می شوند با این که رسول آشکار (بامعجزات و منطق روشن) به سراغ آنها آمد .

ولی او دست رد به سینه این نامحرمان می زند و می فرماید : « این ها چگونه و از کجا متذکر می شوند و از راه خود بازمی گردند با این که رسول آشکار بامعجزات و دلایل روشن به سراغ آنها آمد » . رسولی که هم خودش آشکار بود و هم تعلیمات و برنامه ها و دلایل و معجزاتش همه مبین و واضح بود .
 ﴿۱۴﴾ ثُمَّ تَوَلَّوۡا عَنْهُ وَاَقَالُوۡا مُعَلَّمٌ مَّجۡنُوۡنٌ

سپس از او روی گردان شدند و گفتند: دیوانه ای است که دیگران به او تعلیم می دهند .
 اما آنها به جای آن که سر بر فرمان او نهند و به خدای یگانه ایمان آورند و دستوراتش را

به جان پذیرا شوند ، «از او روی گردان شدند و گفتند : او دیوانه‌ای است که دیگران این مطالب را به او القاء کرده‌اند» .

گاهی می‌گفتند : یک «غلام رومی» داستان‌های انبیاء را شنیده است و به او تعلیم می‌دهد و این آیات ، ساخته و پرداخته او می‌باشد . «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» ما می‌دانیم که آن‌ها می‌گویند بشری به او تعلیم می‌دهد، در حالی که زبان کسی که این نسبت الحادی را به او می‌دهند، عجمی است و این قرآن، عربی آشکار است «(۱۰۳ / نحل)» . و گاه می‌گفتند : او گرفتار اختلال حواس شده و این سخنان زائیده از دست دادن تعادل فکری است .

﴿۱۵﴾ **إِنَّا كَاشِفُ الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ**
ما کمی عذاب را برطرف می‌سازیم ، ولی باز به کارهای خود برمی‌گردید .
از این جا روشن می‌شود که اگر به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب ، از کرده خود پشیمان می‌شوند و تصمیم بر تجدیدنظر می‌گیرند ، موقت و زودگذر

است ، همین که طوفان حوادث فرونشست ، برنامه های پیشین تکرار می گردد .

﴿ ۱۶ ﴾ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ

ما از آنها انتقام می گیریم در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت ،
آری ما از آنها انتقام می گیریم .

« بَطْش » (بر وزن نَقَش) به معنی گرفتن چیزی است با قدرت و در این جا به معنی گرفتن برای مجازات شدید است و توصیف « بَطْشَةَ » به « كُبْرَى » اشاره به مجازات سخت و سنگینی است که در انتظار این گروه می باشد .

خلاصه این که به فرض که مجازات های مقطعی آنها تخفیف یابد یا قطع شود ، مجازات سخت و نهایی در انتظار آنها است و راه گریزی از آن ندارند .
« مُنْتَقِمُونَ » از ماده « انتقام » به معنی مجازات کردن است ، هر چند کلمه « انتقام » در استعمالات روزمره کنونی ، معنی دیگری می بخشد که توأم با فرونشاندن آتش خشم و سوز دل است ، ولی در معنی لغوی ، این امور وجود ندارد .

منظور از «دخان مبین» چیست ؟

منظور از «دخان مبین» ، همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت ، صفحه آسمان را می پوشاند و نشانه فرارسیدن لحظات آخر دنیا و سرآغاز عذاب الیم الهی برای ظالمان و مفسدان است .

در این جا این گروه ستمگر از خواب غفلت بیدار می شوند و تقاضای رفع عذاب و بازگشت به زندگی عادی دنیا را می کنند که دست رد به سینه آنها زده می شود . مطابق این تفسیر ، «دخان» معنی حقیقی خود را دارد و مضمون این آیات همان است که در آیات دیگر قرآن آمده که گنهکاران و کافران در آستانه قیامت ، یادر خود قیامت ، تقاضای برطرف شدن عذاب و بازگشت به دنیا می کنند ولی از آنها پذیرفته نمی شود .^(۱)

۱- به آیات ۲۷ - ۳۰ سورة انعام مراجعه شود .

تنها مشکلی که این تفسیر دارد ، این است که با جمله « إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ : ما کمی عذاب را برطرف می سازیم، اما شما بار دیگر بازمی گردید » ، سازگار نیست ، چراکه در پایان جهان و یا در قیامت ، مجازات الهی تخفیف نمی یابد تا مردم به حالت کفر و گناه بازگردند . اما اگر این جمله را به صورت یک قضیه شرطیه معنی کنیم ، هرچند کمی مخالف ظاهر است ، مشکل برطرف می شود ، زیرا مفهوم آیه چنین می شود : « هرگاه ما کمی عذاب را از این ها برطرف کنیم ، باز راه نخست را پیش می گیرند » ، که در حقیقت شبیه آیه ۲۸ سورة انعام است : « وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ : اگر آن ها به دنیا بازگردند ، باز اعمالی را که از آن نهی شدند ، تکرار می کنند » . از این گذشته تفسیر « الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى » (مجازات سخت و سنگین) با مجازات های قیامت ، کاملاً متناسب است .

شاهد دیگر برای این تفسیر، روایاتی است که از شخص پیامبر اسلام نقل شده که : « دخان » را تفسیر به دودی کرده که در آستانه رستاخیز ، جهان را فرا می گیرد ، مانند روایتی که « حذیفه بن یمان » از پیامبر نقل می کند که : « چهار چیز از نشانه های نزدیک شدن قیامت

است؛ اول "ظهور دجال" و دیگر "نزول عیسیٰ علیه السلام و سوم "آتشی که از قعر سرزمین «عدن» برمی خیزد" و "دود"، «حذیفه» می پرسد: «ای رسول خدا! منظور از این دخان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ، آیه شریفه «فَازْتَقِيبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» را تلاوت فرمود و سپس افزود: «دودی است که میان مشرق و مغرب را پر می کند و چهل شبانه روز باقی می ماند، اما مؤمن حالتی شبیه زکام به او دست می دهد و اما کافر شبیه مست خواهد شد و دود از بینی و گوش ها و پشت او بیرون می آید.» (۱)

﴿۱۷﴾ وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ

ما قبل از این ها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد.
«فَتَنَّا» از ماده «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش برای تصفیه از ناخالصی ها است، سپس به هرگونه امتحان و آزمایشی که برای آزمودن میزان خلوص

انسان‌ها انجام می‌گردد ، اطلاق شده است ، آزمایشی که سرتاسر زندگی انسان‌ها و جوامع بشری را فرا می‌گیرد و به تعبیر دیگر تمام دوران زندگی انسان در دنیا ، در این آزمایش‌ها سپری می‌شود که این جهان ، دار آزمون است .

« کریم » از نظر خلق و خوی ، « کریم » از نظر ارزش و بزرگواری در پیشگاه حق و « کریم » از نظر اصل و نسب و این رسول کسی جز موسی بن عمران علیه السلام نبود . قوم فرعون با داشتن حکومتی نیرومند و ثروتی سرشار و امکاناتی وسیع در اوج قدرت می‌زیستند و این قدرت عظیم آن‌ها را مغرور کرد و آلوده انواع گناه و ظلم و ستم شدند .

﴿ ۱۸ ﴾ **أَنِادُوا لِلَّهِ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ**

(و به آنان گفت : امو) بندگان خدا را به من وا گذارید که من فرستاده امینی برای شما هستم .

موسی علیه السلام بالحنی بسیار مؤدبانه و دلپذیر و آکنده از محبت ، آن‌ها را مخاطب قرار داد . مطابق این تفسیر « عِبَادَ اللَّهِ » مخاطب است و منظور از آن ، فرعونیان می‌باشند ، گرچه

این تعبیر در آیات قرآن در مورد بندگان خوب به کار می‌رود ، ولی در موارد متعددی نیز بر کفار و گنهکاران برای دلجویی و جذب قلوب آن‌ها به‌سوی حق اطلاق شده‌است . بنابراین منظور از « اَدُّوا » (۱۵۸ کنید) اطاعت فرمان خدا و انجام دستورات او است . در دنباله آیه برای نفی هر گونه اتهام از خود می‌افزاید : « إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ » . این تعبیر در حقیقت به عنوان پیشگیری از نسبت‌های ناروایی است که فرعونیان به او دادند ، مانند نسبت سحر ، قصد برتری‌جویی و حکومت بر سرزمین مصر و بیرون راندن صاحبان اصلی آن سرزمین که در آیات مختلف به آن اشاره شده است .

﴿ ۱۹ ﴾ **وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي أَتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ**

و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده‌ام . منظور از « عدم علو » در برابر خداوند ، هرگونه عملی است که با اصول بندگی سازگار نیست ، از مخالفت و نافرمانی گرفته تا اذیت و آزار فرستادگان پروردگار و یا ادعای الوهیت و ربوبیت و مانند آن .

﴿ ۲۰ ﴾ وَ إِنِّي عَدْتُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ

و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا متهم (یا سنگسار) کنید .
این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم و تا آخرین نفس
ایستاده‌ام و خدا، حافظ و نگاهبان من است، این گونه تعبیرات، قاطعیت بیشتری به دعوت رهبران
الهی می‌داده و اراده دشمنان را تضعیف و بر استقامت دوستان می‌افزود ، چرا که می‌دانستند
رهبرشان تا آخرین مرحله مقاومت می‌کند .

تکیه روی مسأله « رَجُمَ » (سنگسار کردن) ممکن است از این جا سرچشمه گرفته باشد که
بسیاری از رسولان الهی را قبل از موسی عليه السلام تهدید به « رجم » کردند ، از جمله نوح عليه السلام
که در آیه ۱۱۶ سوره شعراء چنین آمده : « قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ :
ای نوح! اگر خودداری نکنی ، سنگسار خواهی شد » .

انتخاب سنگسار ، از میان انواع قتل ، به خاطر آن است که از همه سخت‌تر
است و به گفته بعضی از ارباب لغت این کلمه به معنی مطلق قتل نیز آمده است .

این احتمال نیز از سوی بسیاری از مفسران داده شده که «رجم» به معنی متهم ساختن و دشنام دادن است، زیرا این واژه در این معنی نیز به کار می‌رود و در حقیقت پیشگیری از تهمت‌هایی است که بعداً به موسی علیه السلام زدند.

﴿۲۱﴾ **وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا إِلَيَّ فَأَعْتَزَلُونِ**

و اگر به من ایمان نمی‌آورید، لااقل از من کناره‌گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید).

اگر ایمان نمی‌آورید، لااقل مانع دیگران نشوید

موسی علیه السلام اطمینان داشت که با در دست داشتن آن معجزات باهرات و دلایل منطقی روشن و وعده‌های الهی، به پیشرفت خود در میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست، لذا همین اندازه قانع بود که آن‌ها سدّ راهش نشوند و مزاحمش نگردند.

ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در

خطر می بینند ، خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند ؟ آیات آینده ، دنباله این ماجرا را بیان خواهد کرد .

﴿ ۲۲ ﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَئِنْ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ

(موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که این ها قومی مجرمند . چه نفرین مؤدبانه ای ! نمی گوید : « خداوندا ! آن ها را چنین و چنان کن » ، بلکه همین اندازه می گوید : « خداوندا ! این ها گروهی مجرمند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده است » . موسی علیه السلام از تمام وسایل هدایت برای نفوذ در دل های تاریک این مجرمان استفاده کرد ، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید ، هر دری را می توانست کوبید ولی « عاقبت زان در ، برون نامد سری » .

لذا مأیوس شد و چاره ای جز نفرین به آن هانید ، چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد ، حق حیات از نظر نظام آفرینش ندارند ، باید عذاب الهی فرود آید و آن ها را درو کند و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازد .

﴿ ۲۳ ﴾ فَاسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ

(به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب شما می آیند . خداوند نیز دعای او را اجابت کرد و مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل را فراهم کرد .

موسی علیه السلام مأمور است شبانه بندگان مؤمن خدا یعنی قوم بنی اسرائیل را که به او ایمان آورده بودند و جمعی از مردم مصر را که قلب‌هایی آماده‌تر داشته و دعوت او را لبیک گفته‌اند ، با خود حرکت دهد و به ساحل نیل آید و به طرز اعجاز آمیزی از نیل بگذرد و راهی سرزمین موعود یعنی فلسطین گردد .

درست است که حرکت موسی علیه السلام و پیروانش شبانه صورت گرفت ، اما مسلماً حرکت جمعیت عظیمی مانند آنها نمی‌توانست برای مدتی طولانی از نظر فرعونیان مخفی بماند ، شاید چند ساعتی بیشتر نگذشته بود که جاسوسان فرعون ، خبر این حادثه عظیم و به اصطلاح فرار دستجمعی بردگان رابه گوش او رساندند ، فرعون دستور داد با لشکری

عظیم آنها را تعقیب کنند .

﴿ ۲۴ ﴾ وَ أَثْرُكَ الْبَحْرِ رَهْوَ إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ

(هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار که آنها لشکر غرق شده ای

خواهند بود .

منظور از « بَحْر » (دریا) در این آیات ، همان رود عظیم نیل می باشد .

مفسران و ارباب لغت برای « رَهْو » دو معنی ذکر کرده اند ؛ " آرام بودن " و " گشاده و

باز بودن " و جمع هر دو معنی در این جا نیز بی مانع است .

اما چرا چنین دستوری به موسی علیه السلام داده شد ؟ طبیعی است که موسی علیه السلام و

بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند ، بار دیگر آبها سر بر سر هم

بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند ، تا آنها به سرعت و به سلامت ، دور شوند و به

سرزمین موعود روی آورند ، ولی به آنها دستور داده شد که به هنگام گذشتن از دریای نیل ،

عجله نکنید ، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند ، چراکه فرمان مرگ و

نابودی آنها به امواج خروشان نیل داده شده است .

لذا در پایان آیه می افزاید : « إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرَقُونَ » .

این فرمان حتمی خدا در مورد این گروه مغرور و طغیان گر است که باید همگی در همان رود عظیم نیل که تمام ثروت و قدرتش از آن سرچشمه می گرفت ، دفن شوند و عامل حیاتشان با یک فرمان الهی تبدیل به عامل مرگشان گردد . آری هنگامی که فرعون و لشکریانش به ساحل نیل رسیدند ، بنی اسرائیل از سوی دیگر بیرون آمده بودند ، با این که پیدایش چنین جاده ای در وسط دریای نیل کافی بود که هر کودک ابجدخوانی را متوجه تحقق یک اعجاز بزرگ الهی سازد ، ولی کبر و غرور به آن خیره سران اجازه درک این واقعیت آشکار را نداد تا به اشتباهات خویش واقف گردند و رو به درگاه خدا آورند ، شاید گمان می کردند تغییر شکل نیل هم به فرمان فرعون است و شاید همین سخن را به پیروانش نیز گفت و شخصاً وارد جاده شد و پیروانش تا آخرین نفر به دنبال او آمدند ، ولی ناگهان امواج نیل همانند ساختمان فرسوده ای که پایه های آن را بشکنند ، یکباره فرو ریخت و همگی غرق شدند .

نکته‌ای که در این آیات به خوبی جلب توجه می‌کند ، اختصار فوق‌العاده آن در عین گویا بودن است که با حذف جمله‌های اضافی که از قرائن جمله‌های دیگر فهمیده می‌شود ، داستان مشروحی را در سه آیه یاسه جمله کوتاه بازگو کرده است ، همین اندازه می‌گوید : « موسی علیه السلام به درگاه پروردگار عرضه داشت که این‌ها مجرمند ، به او گفته شد : بندگانم را شبانه حرکت ده و شما تعقیب خواهید شد ، دریا را گشاده و آرام رها کن که آن‌ها لشکری غرق شده هستند » .

تعبیر به « مُغْرَق » (غرق شده) با این‌که هنوز غرق نشده بودند ، اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است .

﴿ ۲۵ ﴾ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ

چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که از خود به جای گذاشتند .

کاخ‌ها و باغ‌ها و گنج‌ها را گذاشتند و رفتند

اکنون ببینیم که بعد از غرق شدن فرعون و فرعونیان ، چه ماجراهای عبرت‌انگیزی

تحقق یافت . قرآن در آیات بعد میراث عظیم آنها را که به بنی اسرائیل رسید ، طی پنج موضوع که فهرست تمام زندگی آنها می باشد، بیان کرده است .

۱ و ۲- باغ ها و چشمه ها ، دو سرمایه از ارزنده ترین و جالب ترین اموال آنها بود ، چراکه مصر به برکت نیل ، سرزمینی حاصلخیز و پرباغ بود ، این چشمه ها ممکن است اشاره به چشمه هایی باشد که از دامن بعضی از کوه ها سرازیر می شد و یا شعبه هایی باشد که از نیل سرچشمه می گرفت و از باغ های سرسبز و خرم آنها می گذشت و اطلاق "چشمه" (عین) بر این شعبه ها بعید نیست .

﴿ ۲۶ ﴾ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ

و زراعت ها و قصرهای جالب و گران قیمت .

۳- در بستر نیل ، زراعت های عظیمی وجود داشت و در سرتاسر مصر از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیرخوراکی و محصولات که هم خود از آن استفاده می کردند و هم به خارج صادر می کردند و اقتصاد آنها بر محور آن می چرخید .

﴿ ۴ ﴾ - قصرها و مساكن آباد كه يكي از مهم ترين وسايل زندگي انسان است . البته « كَرِيم » و پرازش بودن اين قصرها ، از نظر ظاهري و از دیدگاه خود آنها بود ، وگرنه در منطق قرآن ، اين گونه مسكن هاي پرزرق و برق طاغوتي و غفلت زاکرامتي ندارد .

﴿ ۲۷ ﴾ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ

و نعمت هاي فراوان ديگر كه در آن متعم بودند .

« فَاكِهِينَ » گاه به معني استفاده از « فَوَاكِه » و ميوه ها و گاه به معني گفتگوهاي فکاهی و سرور انگيز و گاه به معني هرگونه تنعم و تلذذ تفسير شده ، كه معني اخير از همه جامع تر است . از آن جا كه غير از امور چهارگانه فوق ، وسايل تنعم فراوان ديگري داشتند ، به همه آنها نيز در يك جمله کوتاه اشاره مي كند .

﴿ ۲۸ ﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ

اين چنين بود ماجرای آنها و ما اين ها را ميراث براي اقوام ديگري قرار داديم . منظور از « قَوْمًا آخَرِينَ » ، بني اسرائيل است ، زيرا در آيه ۵۹ سورة شعراء به آن تصريح

شده است و تعبیر به «اِزْث» اشاره به این است که آن‌ها بدون دردسر و خون‌جگر این همه اموال و ثروت‌ها را به چنگ آوردند، همان‌گونه که انسان ارث را بی‌زحمت به چنگ می‌آورد. قابل توجه این‌که آیه فوق و آیه همانند آن در سوره شعراء، نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل بعد از غرق فرعونیان به سرزمین مصر بازگشتند و وارث میراث فراعنه شدند و در آن‌جا حکومت کردند و مسیر حوادث نیز همین را اقتضا می‌کند که بعد از فرو ریختن پایه‌های قدرت فرعونیان در مصر، موسی علیه السلام هرگز اجازه نمی‌داد آن کشور گرفتار خلأ سیاسی گردد. اما این سخن با آن‌چه در آیات قرآن آمده، که بنی‌اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان به سوی سرزمین موعود، سرزمین فلسطین، حرکت کردند که حوادث آن در قرآن مشروحاً آمده، منافات ندارد، ممکن است گروهی از آن‌ها در سرزمین مصر که به دست آن‌ها افتاده بود، به عنوان نمایندگانی از سوی موسی علیه السلام اقامت کرده باشند و گروه بیشتری راهی دیار فلسطین شده‌اند.

توضیح بیشتر پیرامون این سخن در جلد ۱۵، تفسیر نمونه، ذیل آیه ۵۹، سوره شعراء

مطرح شده است .

﴿ ۲۹ ﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ

نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد .

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ، ممکن است کنایه از حقارت آنها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد ، زیرا در عرب معمول است هنگامی که می‌خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده ، بیان کنند ، می‌گویند : « آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند » .

بعضی نیز گفته‌اند: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی ، به هنگام طلوع و غروب) خودنمایی می‌کند .

چنان‌که در روایتی می‌خوانیم : « لَمَّا قُتِلَ حُسَيْنٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَبَكَتْهَا حُمْرَةُ أَطْرَافِهَا : هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام شهید شد ، آسمان

بر او گریه کرد و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد.^(۱) میان این تفسیرها تضادی نیست و می‌تواند همه در مفهوم آیه جمع باشد. آری برای مرگ «تبهکاران»، «نه چشم فلک گریان و نه خاطر خورشید پژمان» گشت، آن‌ها موجودات خبیثی بودند که گویی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته‌اند، هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شدند، کسی جای خالی آن‌ها را احساس نکرد، نه در صحنه زمین، نه بر پهنه آسمان و نه در اعماق قلوب انسان‌ها و به همین دلیل هیچ‌کس قطره اشکی بر مرگ آن‌ها فرو نریخت.

﴿۳۰﴾ **وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ**

ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت‌بار نجات بخشیدیم.

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۶۵، ذیل آیات مورد بحث.

از شکنجه‌های سخت و طاقت‌فرسای جسمی و روحی که تا اعماق جان آن‌ها نفوذ می‌کرد ، از سر بریدن نوزادان پسر و زنده نگه‌داشتن دختران برای خدمتکاری و هوسرانی ، از بیگاری و کارهای بسیار سنگین و مانند آن ، و چه دردناک است سرنوشت قوم و ملتی که در چنگال چنین دشمن خونخوار و دیوسیرتی گرفتار شوند .

﴿ ۳۱ ﴾ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ غَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

از فرعون ، که مردی متکبر و از اسراف‌کاران بود .

منظور از « عَالِي » در این جا علو مقام نیست ، بلکه اشاره به برتری جویی او و علو در اسراف و تجاوز است .

« مُسْرِف » از ماده « اسراف » به معنی هرگونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است و به همین دلیل در آیات مختلف قرآن، در مورد تبه‌کارانی که ظلم و فساد را از حد می‌گذرانند ، واژه « مُسْرِف » به کار رفته است و نیز به مطلق گناهان ، « اسراف » گفته شده ، چنان‌که در آیه ۵۳ سورة زمر می‌خوانیم : « قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ :

بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کرده‌اید ، از رحمت خدا نوبید نشوید .

آری خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الهی موسی بن عمران علیه السلام از جنگال این ظالمان سفاک تاریخ ، رهایی بخشید .

﴿ ۳۲ ﴾ **وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ**

ما آن‌ها را با علم خویش برجهانیان برگزیدیم و برتری دادیم .

ولی بنی اسرائیل قدر این نعمت‌ها را ندانسته ، کفران کردند و مجازات شدند .

و به این ترتیب آن‌ها « امت برگزیده عصر خویش » بودند ، زیرا منظور از « غَالَمِينَ »

مردم جهان در آن عصر و زمان است ، نه در تمام قرون و اعصار ، چراکه قرآن صریحاً در آیه

۱۱۰ سورة آل عمران ، خطاب به امت اسلامی می‌فرماید : « كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ... :

شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید » .

همان‌گونه که در مورد سرزمین‌هایی که بنی اسرائیل وارث آن شدند، در آیه ۱۳۷ سورة

اعراف می‌فرماید : « وَ أَوْثَرْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي

بِنَارِ كُنَّا فِيهَا: ما این قوم مستضعف را وارث مشرق‌ها و مغرب‌های پربركت زمین كردیم . روشن است بنی‌اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند و منظور « شرق » و « غرب » منطقه خودشان است .

﴿ ۳۳ ﴾ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ

و آیاتی (از قدرت خویش) به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنها كفران کردند و مجازات شدند).

بنی‌اسرائیل در بوتۀ آزمایش

گاه در بیابان « سینا » و در وادی « تیه » ابرها را بر سر آنها سایه‌افکن ساختیم ، گاه مائده مخصوص « مَنْ وَسَّلَوِي » را بر آنها نازل كردیم ، گاه از دل سنگ سخت ، چشمه آب برای آنها جاری نمودیم و گاه نعمت‌های معنوی و مادی دیگری نصیبشان كردیم . اما همه این‌ها برای آزمایش و امتحان بود ، زیرا خداوند گروهی را با مصیبت آزمایش می‌کند و گروهی را با نعمت ، چنان‌که در آیه ۱۶۸ سورة اعراف می‌خوانیم : « وَ

بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ : ما بنی اسرائیل را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم ، شاید از راه غلط بازگردند .

و این خطری است به همه امت‌ها و ملت‌ها درمورد پیروزی‌ها و مواهبی که از لطف الهی به دست می‌آورند ، که دام امتحان در این هنگام سخت است .

﴿ ۳۴ ﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ

این‌ها (مشرکان) می‌گویند :

﴿ ۳۵ ﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ

مرگ ما جز همان مرگ اول نیست و هرگز زنده نخواهیم شد .

مشرکان می‌گفتند : آن چه محمد پیرامون معاد و حیات بعد از مرگ و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می‌گوید ، هیچ کدام واقعیت ندارد ، اصلاً حشر و نشری در کار نیست ، فقط یک بار می‌میریم و همه چیز تمام می‌شود و بعد از آن نه حیات دیگری است و نه مرگی ، هر چه هست ، همین یک مرگ است .

﴿ ۳۶ ﴾ فَاتُّوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

اگر راست می‌گویید، پدران ما را زنده کنید (تا گواهی دهند).
 بدیهی است این‌ها همه بهانه بود، گرچه سنت الهی بر این نیست که مردگان را در این جهان زنده کند تا اخبار آن جهان را به این جهان آورند، ولی به فرض که چنین کاری از سوی پیامبر اسلام صورت می‌گرفت، باز این بهانه‌جویان، نغمه دیگری ساز می‌کردند و آن را مثلاً سحر دیگری می‌نامیدند، همان‌گونه که بارها معجزه خواستند و پیامبر به آن‌ها ارائه داد، در عین حال انکار کردند.

عقیده مشرکان درباره معاد

مشرکان، مخصوصاً مشرکان عرب، رویه واحدی در مسائل اعتقادی خود نداشتند و در عین اشتراک در اصل عقیده شرک، در خصوصیات اعتقادی، بسیار متفاوت بودند.
 گروهی نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را، این‌ها کسانی هستند که قرآن سخن آنان را چنین نقل می‌کند: « مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيِي وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ: جُ این زندگی

دنیا، چیزی در کار نیست، گروهی می‌میرند و نسل دیگری به وجود می‌آیند و تنها طبیعت است که ما را می‌میراند» (۲۴ / جاثیه).

جمع دیگری خدا را قبول داشتند و بت‌ها را شفیعای درگاه او می‌دانستند، اما معاد را منکر بودند، همان کسانی که می‌گفتند: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: چه کسی می‌تواند استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟» (۷۸ / یس) آن‌ها برای بت‌ها، حج به جامی آوردند، قربانی می‌کردند و معتقد به حلال و حرام بودند، که اکثر مشرکان عرب در این زمره جای داشتند. ولی شواهد متعددی در دست است که نشان می‌دهد آن‌ها به نوعی به بقای روح معتقد بودند، خواه به صورت تناسخ و انتقال ارواح به بدن‌های تازه یا به شکل دیگر.^(۱) مخصوصاً اعتقاد آن‌ها به پرنده‌ای به نام «هامة» معروف است، در داستان‌های عرب

۱- «شرح نهج البلاغه»، ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۱۷.

آمده که در میان عرب ، کسانی بودند که اعتقاد داشتند روح انسان ، پرنده‌ای است که در جسم او منبسط شده ، هنگامی که انسان از دنیا می‌رود، یا کشته می‌شود، از جسم او بیرون می‌آید و اطراف جسد او به صورت وحشتناکی طواف کرده و در کنار قبر او ناله می‌کند و معتقد بودند که این پرنده در آغاز کوچک است ، سپس بزرگ می‌شود تا به اندازه جغد می‌گردد و او دائماً در وحشت به سر می‌برد و جایگاهش خانه‌های خالی ، ویرانه‌ها ، قبرها و جایگاه کشتگان است. اما به هر صورت معاد جسمانی را به گونه‌ای که قرآن می‌گوید: خاک‌های انسان ، دومرتبه جمع‌آوری شود و به حیات و زندگی جدیدی بازگردد و روح و جسم هردو معاد مشترک داشته باشند ، به کلی منکر بودند ، نه فقط انکار می‌کردند ، بلکه از آن وحشت داشتند ، که قرآن با بیانات مختلفی آنرا برای آن‌ها توضیح داده و اثبات کرده و قلم بطلان بر تمام این عقاید خرافی کشیده است .

﴿ ۳۷ ﴾ أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبْعِ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ
آیا آن‌ها بهترند یا قوم تبع و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آن‌ها را

هلاک کردیم ، چرا که مجرم بودند .

آن‌ها بهترند یا قوم «تَّبَع» ؟

سرزمین یمن که در جنوب جزیره عربستان قرار دارد ، از سرزمین‌های آباد و پربرکتی است که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است ، پادشاهانی بر آن حکومت می‌کردند که «تَّبَع» (جمع آن «تَّبَاعَة») نام داشتند ، به خاطر این که مردم از آن‌ها «تَبَعَت» می‌کردند و یا از این نظر که یکی بعد از دیگری روی کار می‌آمدند .

تنها در دو مورد از قرآن مجید ، واژه «تَّبَع» آمده است : یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه ۱۴ سوره ق .

«تَّبَع» یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود ، مانند «کسری» برای سلاطین ایران ، «خاقان» برای شاهان ترک ، «فرعون» برای سلاطین مصر و «قیصر» برای سلاطین روم . ولی ظاهر این است که قرآن از خصوص یکی از شاهان یمن سخن می‌گوید (همان‌گونه که فرعون معاصر موسی عليه السلام که قرآن از او سخن می‌گوید ، شخص معینی بود)

و در بعضی از روایات آمده که نام او «اسعد ابوکرب» بود .
 جمعی از مفسران معتقدند که او شخصاً مرد حق جو و مؤمنی بود و تعبیر به
 «قوم تُبَّع» ، در دو آیه از قرآن ، را دلیل بر این معنی گرفته اند ، زیرا در این دو آیه
 از شخص او مذمت نشده ، بلکه از قوم او مذمت شده است .
 روایتی که از پیامبر نقل شده ، نیز شاهد این معنی است . در این روایت می خوانیم
 که فرمود : « لَا تَسُبُّوا تُبَّعاً فَإِنَّهُ كَانَ قَدْ أَسْلَمَ : به "تُبَّع" ، بد نگویید ، چرا که او اسلام آورد » .^(۱)
 نویسندۀ «اعلام قرآن» چنین نقل کرده است : « "تُبَّع" یکی از پادشاهان جهان گشای یمن
 بود که تا هند لشکرکشی کرد و تمام کشورهای آن منطقه را به تصرف خویش درآورد . ضمن
 یکی از لشکرکشی ها وارد مکه شد و قصد داشت کعبه را ویران کند ، بیماری شدیدی

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۹ ، صفحه ۶۶ ، ذیل آیات مورد بحث .

به او دست داد که اطباء از درمان او عاجز شدند .
 در میان ملازمان او ، جمعی از دانشمندان بودند و رئیس آنان ، حکیمی به نام « شامول »
 بود . او گفت : بیماری تو به خاطر قصد سوء دربارهٔ خانهٔ کعبه است و هرگاه از این فکر
 منصرف گردی و استغفار کنی ، شفا خواهی یافت .
 "تُبَّع" از تصمیم خود بازگشت و نذر کرد خانهٔ کعبه را محترم دارد و هنگامی که
 بهبودی یافت ، پیراهنی از بُرد یمانی بر کعبه پوشاند .
 در تواریخ دیگر نیز داستان پیراهن کعبه نقل شده ، که به حد تواتر رسیده است ، این
 لشکرکشی و مسألهٔ پوشاندن پیراهن به کعبه ، در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده و هم‌اکنون
 در شهر مکه ، محلی است که « دَاوُرُ التَّبَايَعَةِ » نامیده می‌شود .^(۱)

۱- «اعلام قرآن» ، صفحه ۲۵۷ تا ۲۵۹ (با تلخیص) .

روشن است که مردم حجاز از سرگذشت «قوم تُبَّع» که در همسایگی آنها می زیستند ، کم و بیش اطلاع داشتند ، لذا در آیه شرح بیشتری پیرامون آنها نمی دهد ، همین اندازه می گوید: بترسید از این که سرنوشتی همانند آنها و اقوام دیگری که در گرداگرد شما در مسیرتان به سوی شام و در سرزمین مصر نزدیک شما زندگی داشتند ، پیدا کنید . به فرض که شما قیامت را منکر شوید، ولی آیامی توانید عذاب هایی که بر این اقوام مجرم و سرکش نازل شد ، را انکار نمایید ؟

منظور از «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اقوامی چون قوم نوح و عاد و ثمود است .
 ﴿٣٨﴾ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعِيبِينَ

ما آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو است ، را بی هدف نیافریدیم .
 اثبات معاد از طریق "حکمت آفرینش این جهان"
 واژه «لَأَعِيبَ» از ماده «لَعَبَ» به گفته «راغب» ، به معنی عملی می باشد که بدون قصد صحیح انجام شود .

آری این آفرینش عظیم و گسترده ، هدفی داشته است ، اگر به گفته شما مرگ ، نقطه پایان زندگی است و بعد از چندروز خواب و خور و شهوت و امیال حیوانی ، زندگی پایان می گیرد و همه چیز تمام می شود ، این آفرینش ، لعب و لغو و بیهوده خواهد بود .

باورکردنی نیست که خداوند قادر حکیم ، این دستگاه عظیم را تنها برای این چند روز زندگی زودگذر و بی هدف و توأم با انواع درد و رنج آفریده باشد ، این با حکمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود .

بنابراین مشاهده وضع این جهان ، نشان می دهد که مدخل و دالانی است برای جهانی عظیم تر و ابدی ، چرا در این باره اندیشه نمی کنید ؟!

﴿ ۳۹ ﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ما آن دو را فقط به حق آفریدیم ، ولی اکثر آنها نمی دانند .

حق بودن این دستگاه ، ایجاب می کند که هدف معقولی داشته باشد و آن بدون وجود جهان دیگر ممکن نیست ، به علاوه حق بودن آن اقتضاء دارد که افراد نیکوکار و

بدکار، یکسان نباشند و از آن جاکه ما در این جهان، کمتر مشاهده می‌کنیم که هریک از این دو گروه، جزای مناسب کار خویش را دریابند، حق ایجاب می‌کند که حساب و کتاب و پاداش و کیفری در جهان دیگری، در کار باشد، تا هرکس جزای مناسب عمل خویش را بیابد. «حق» در این آیه اشاره به هدف صحیح آفرینش و آزمایش انسان‌ها و قانون تکامل و نیز اجرای صحیح اصول عدالت است، اما غالب آن‌ها این حقایق را نمی‌دانند، زیرا اندیشه و فکر خود را به کار نمی‌گیرند، و گرنه دلایل مبدأ و معاد، واضح و آشکار است.

﴿۴۰﴾ **إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ**

روز جدایی (حق از باطل) وعده گاه همه آن‌ها است.

«يَوْمَ الْفُصْلِ» روزی است که حق از باطل جدا می‌شود و صفوف نیکوکاران و بدکاران مشخص می‌گردد و انسان حتی از نزدیک‌ترین دوستانش جدا می‌شود، آری آن روز وعده گاه همه مجرمان است.

﴿ ۴۱ ﴾ یَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ لَهُمْ يُنْصَرُونَ

روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند و از هیچ سویاری نمی‌شوند .
 « مَوْلَى » از ماده « وُلَّاء » در اصل به معنی ارتباط دو چیز با یکدیگر است ، به طوری که
 بیگانه‌ای در میان نباشد و برای آن مصداق‌های زیادی است که در کتب لغت به‌عنوان معانی
 مختلف این واژه آمده است که همه آن‌ها در ریشه و معنی اصلی آن مشترکند ؛
 مانند عمو ، پسر ، سرپرست ، آقا ، یاری‌کننده و
 آری آن روز ، روز فصل و جدایی است ، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش
 جدا می‌شود و « مَوْلَى » به هر معنی که باشد ؛ دوست ، سرپرست ، ولی نعمت ، خویشاوند ،
 همسایه ، یاور و مانند آن ، توانایی حل کوچکترین مشکل از مشکلات قیامت برای کسی را ندارد .
 در این‌که چه تفاوتی میان « لَا يُغْنِي » و « وَ لَهُمْ يُنْصَرُونَ » است ؟ بهترین سخن این
 است که گفته شود : اولی اشاره به این است که هیچ‌کس نمی‌تواند مشکل دیگری را به

تنهایی و مستقلاً در آن روز حل کند و دومی اشاره به این است که حتی نمی‌توانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل نمایند ، زیرا «نصرت» در جایی گفته می‌شود که شخصی به کمک دیگری بشتابد و او را یاری دهد تا با همکاری هم بر مشکلات پیروز گردند .

﴿۴۲﴾ اَلَا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيْمُ

مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده و او عزیز و رحیم است .

بدون شک این رحمت الهی ، بی حساب نیست و تنها شامل مؤمنانی می‌شود که دارای عمل صالحند و اگر لغزشی از آنها سرزده ، نیز در حدی نیست که پیوندهای آنها را از خداوند بریده باشد ، این‌ها هستند که دست به دامن لطف الهی می‌زنند ، از دریای کرمش بهره‌مند و از چشمه رحمتش سیراب و از شفاعت اولیایش برخوردار می‌گردند . از این‌جا روشن می‌شود که نفی هرگونه دوست و ولی و یاور در آن روز با مسئله شفاعت ، منافات ندارد ، زیرا شفاعت نیز جز با اذن پروردگار و فرمان او حاصل نمی‌شود .

در بعضی از روایات اهل بیت نقل شده که منظور از جمله «إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ»،
 وصی پیامبر ، امیر مؤمنان علیه السلام و پیروان مکتب او هستند . (۱)
 ناگفته پیدا است که هدف بیان مصداق روشن است .

﴿۴۳﴾ إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ

درخت زَقُوم ...

﴿۴۴﴾ طَعَامُ الْآثِمِ

غذای گنهکاران است .

«زَقُوم» به گفته مفسران و اهل لغت ، نام گیاهی تلخ و بدبو و بدطعم است که دارای
 برگ‌های کوچکی است و در سرزمین «تهامه» از جزیره عرب می‌روید و مشرکان با آن آشنا

بودند ، گیاهی است که شیرۀ تلخی دارد که وقتی به بدن اصابت کند ، متورم می شود .
 ضمناً باید توجه داشت که « شَجَرَة » در لغت عرب و استعمالات قرآنی گاه به معنی
 "درخت" و گاه به معنی مطلق "گیاه" می آید .

« اَنۡثِم » از ماده « اثم » به معنی کسی است که بر گناه مداومت می کند و در این جا منظور
 کفار لجوج و تجاوزکار و پرگناه است .

﴿ ۴۵ ﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ

همانند فلز گداخته در شکم های جوشد .

﴿ ۴۶ ﴾ كَغَلِي الْحَمِيمِ

جوششی همچون آب سوزان .

« مُهْل » به گفته بسیاری از مفسران و ارباب لغت ، فلز مذاب و گداخته است .

« حَمِيم » به معنی آب داغ و جوشان و گاه به دوستان صمیمی و گرم نیز اطلاق می شود

و در این جا منظور همان معنی اول است .
 هنگامی که گیاه زَقُوم وارد شکم آن ها می شود ، حالت حرارت فوق العاده ای ایجاد کرده
 و همچون آبی جوشان غلیان پیدا می کند و به جای این که این غذا مایه قُوْت و قدرت گردد ،
 بدبختی و عذاب و درد و رنج می آفریند .

﴿ ۴۷ ﴾ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ

این کافر مجرم را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید .
 « فَاعْتِلُوهُ » از ماده « عَتَلَ » به معنی گرفتن و کشیدن و پرتاب کردن است ، کاری که
 مأموران با مجرمان سرکشی که در برابر هیچ قانونی سر تسلیم فرود نمی آورند ، انجام می دهند .
 « سَوَاءِ » به معنی وسط است ، چراکه فاصله آن نسبت به اطراف ، مساوی است و بردن
 این گونه اشخاص به وسط جهنم ، به خاطر آن است که حرارت طبعاً شدیدتر و
 شعله های آتش از هرسو آن ها را احاطه می کند .

﴿٤٨﴾ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ

سپس بر سر او از عذاب سوزان بریزید .

به این ترتیب هم از درون می سوزند و هم از بیرون تمام وجودشان را آتش فرامی گیرد و در وسط آتش نیز آب سوزان بر آنها می ریزند .

﴿٤٩﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ

(به او گفته می شود :) بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی .

بعدازاین همه عذاب های دردناک جسمانی ، مجازات جانکاه روانی آنها شروع می شود ؛

به این مجرم گناهکار سرکش و بی ایمان گفته می شود :

« تو بودی که بینوایان را دربند و زنجیر کشیده بودی و بر آنها ظلم و ستم

روامی داشتی ، برای خود قدرتی شکست ناپذیر و احترامی فوق العاده قائل بودی .

آری تو بودی که با آن همه غرور ، هر جنایتی را مرتکب شدی ، اکنون بچش نتیجه

اعمال را که در برابر چشمان تو مجسم شده است و همان گونه که جسم و جان مردم را سوزاندی، اکنون درون و برون در آتش قهر الهی و با آب سوزان می سوزد .

﴿ ۵۰ ﴾ إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ

این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید .

چه قدر در آیات مختلف قرآن با انواع دلایل ، واقعیت و حقایق این روز به شما گوشزد شد. مگر به شما نگفتم : « رستاخیز را در عالم گیاهان بنگرید ، كَذَلِكَ الْخُرُوجُ : رستاخیز شما نیز همین گونه است » (۱۱ / ق) . مگر نگفتم : « همان گونه که باران ، زمین های مرده را زنده می کند ، حشر و نشر شما به همین سادگی است » وَ كَذَلِكَ النُّشُورُ « (۹ / فاطر) .

مگر نگفتم : « مسأله احیای مردگان ، برای خداوند بسیار آسان است » وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ « (۷ / تغابن) . مگر نگفتم : « آیا آفرینش نخستین برای ما مشکل بود ، که در رستاخیز تردید می کنید ؟! » أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ « (۱۵ / ق) .

خلاصه از طرق مختلف، حقیقت برای شما بازگو شد، اما افسوس که گوش شنوانداشتید .

کیفرهای جسمانی و روحانی

می دانیم طبق صریح قرآن مجید ، معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی و طبیعی است که مجازات ها و پاداش ها نیز باید دارای هر دو جنبه باشد ، لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی ، به هر دو قسمت اشاره شده است ، منتها از آن جاکه توجه توده مردم به جنبه های جسمانی بیشتر است ، شرح و توضیح بیشتری در مورد مجازات ها و پاداش های جسمانی دیده می شود ، ولی اشارات به پاداش ها و کیفرهای معنوی نیز کم نیست . علاوه بر آیات فوق ، در آیات دیگر قرآن مجید نیز اشاره به پاداش های روحانی دیده می شود ؛ در یک جا می فرماید : « وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ : خشنودی و رضایتمندی خداوند ، از همه این پاداش ها ، برتر است » (۷۲ / توبه) .

در جای دیگر می فرماید : « سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ : برای آنها سلام و تهنیت است از ناحیه

پروردگار رحیم و مهربان» (۵۸ / یس) .

و بالاخره در جای دیگر می‌گوید : « وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ : هرگونه حسد و کینه و عداوت را از دل‌های آنها برمی‌کنیم ، همه برادرند و بر تخت‌ها دوبروی یکدیگر قرار دارند» (۴۷ / حجر) .

ناگفته پیدا است که لذات معنوی آن هم در آن عالم وسیع و گسترده ، غالباً قابل توصیف نیست و لذا در آیات قرآن معمولاً به صورت سربسته به آنها اشاره شده است و اما کیفرهای روحی ، در شکل تحقیرها ، سرزنش‌ها ، تأسف و اندوه‌ها منعکس است که نمونه‌ای از آن را در آیات فوق خواندیم .

﴿ ۵۱ ﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ

پرهیزکاران در جایگاه امن و امانی هستند .

پرهیزکاران و انواع نعمت‌های هفتگانه بهشتی

﴿ ۱ ﴾ - استقرار در جایگاه امن ؛ بنابراین هیچ‌گونه ناراحتی و ناامنی به آنها نمی‌رسد و

در امنیت کامل از آفات و بلاها ، از غم و اندوهها ، از شیاطین و طاغوتها به سر می‌برند .

﴿ ۵۲ ﴾ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ

در میان باغها و چشمه‌ها .

﴿ ۲ ﴾ - استقرار در باغها و چشمه‌ها ؛ تعبیر به « جَنَّات » (باغهای پودرخت) ممکن است اشاره به تعدد باغ‌هایی باشد که هریک از بهشتیان در اختیار دارند و یا اشاره به مقام‌های مختلف آنان باشد ، چراکه باغ‌های بهشت نیز همه یکسان نیست و به تفاوت درجات بهشتیان متفاوت است .

﴿ ۵۳ ﴾ یَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِینَ

آن‌ها لباس‌هایی از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند و در مقابل یکدیگر می‌نشینند .
 ﴿ ۳ ﴾ - لباس‌های زیبا ؛ « سُندُس » به پارچه‌های ابریشمین نازک و لطیف می‌گویند و بعضی قید « زربافت » را نیز به آن افزوده‌اند . « اِسْتَبْرَق » به معنی پارچه‌های ابریشمی ضخیم

است و جمعی از اهل لغت و مفسران ، آن را معرب کلمه فارسی « استبر » یا « ستبر » (به معنی ضخیم) می‌دانند ، این احتمال نیز هست که ریشه آن ، عربی بوده و از « برق » (به معنی تالُلُ) گرفته شده باشد ، به خاطر درخشندگی خاصی که این‌گونه پارچه‌ها دارد . البته در بهشت گرما و سرمای شدیدی وجود ندارد تا به وسیله پوشیدن لباس ، دفع شود ، بلکه این‌ها اشاره به لباس‌های متنوع و گوناگون بهشتی است و الفاظ و کلمات ما که برای رفع حاجت در زندگی روزمره دنیا وضع شده ، قادر نیست مسائل آن جهان بزرگ و کامل را توصیف کند ، بلکه تنها می‌تواند اشاراتی به آن باشد .

بعضی نیز تفاوت این لباس‌ها را اشاره به تفاوت مقام قرب بهشتیان دانسته‌اند .

﴿ ۵۴ ﴾ كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ

این چنینند بهشتیان و آن‌ها را با «حور العین» تزویج می‌کنیم.

﴿ ۴ - همسران زیبا : «حُور» جمع «حَوَراء» و «أَحْوَ» به کسی می‌گویند که سیاهی

چشم او کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف است .

« عین » جمع « أَعْيُنٌ » و « عَيْنَاءٌ » به معنی درشت چشم است . از آن جا که زیبایی انسان بیش از همه در چشمان او است ، در این جا چشمان زیبای حورالعین را توصیف می کند و البته در آیات دیگر قرآن ، زیبایی های دیگر آنها نیز به طرز زیبایی مطرح شده است .

﴿ ۵۵ ﴾ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ

آنها هر نوع میوه ای را بخواهند ، در اختیارشان قرار می گیرد و در نهایت امنیت ، به سر می برند .

﴿ ۵ ﴾ - بر خورداری از انواع میوه جات ؛ حتی مشکلاتی که در بهره گیری از میوه های دنیا وجود دارد ، برای آنها وجود نخواهد داشت ، میوه ها همگی نزدیک و در دسترسند ، بنابراین زحمت و رنج چیدن میوه از درختان بلند در آن جا نیست (قَطُوفُهَا ذَانِيَةٌ) (۲۳/حاقه) . بیماری ها و ناراحتی هایی که گاه بر اثر خوردن میوه ها در این دنیا پیدا می شود ، در

آنجا وجود ندارد و نیز بیمی از فساد و کمبود و فناى آنها نیست و از هر نظر فکر آنها راحت و در امنیت هستند .

﴿ ۵۶ ﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقِيَهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده‌اند) نخواهند چشید و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می‌کند .

﴿ ۶ ﴾ - جاودانگی بهشت و نعمت‌های بهشتی ؛ آنچه فکر انسان را به هنگام وصال ، ناراحت می‌کند ، بیم فراق است ، جالب این‌که قرآن ، مسأله جاودان بودن نعمت‌های بهشت را با تعبیرات مختلف بیان کرده است ، گاه می‌گوید : « خَالِدِينَ فِيهَا : جاودانه در باغ‌های بهشت خواهند ماند » ^(۱) و گاه می‌گوید : « عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ : این عطایی است قطع نشدنی » (۱۰۸ / هود) .

۱- / این تعبیر در آیات زیادی از قرآن وارد شده، مانند: ۸۵/مائده، ۱۵ و ۱۳۶/آل عمران، ۱۳ و ۱۲۲/نساء و غیره .

مرگ نخستین چیست ؟

در آیات فوق خواندیم که بهشتیان هیچ مرگی جز مرگ نخستین را نمی‌چشند ، در این جا سه سؤال مطرح است ؛

نخست این که منظور از مرگ اول چیست ؟ اگر مرگی است که پایان زندگی دنیا را تشکیل می‌دهد ، چرا می‌گویند : بهشتیان جز مرگ اول را نمی‌چشند ، درحالی که آن را قبلاً چشیده‌اند (و باید به صورت فعل ماضی گفته شود نه مضارع) .

در پاسخ این سؤال ، بعضی «إِلَّا» در «إِلَّا الْمَوْتَةُ الْأُولَى» را به معنی "بعد" گرفته‌اند و گفته‌اند معنی آیه این می‌شود : «بعد از مرگ نخستین ، مرگ دیگری را نخواهند چشید» . بعضی این جا تقدیری قائل شده و گفته‌اند تقدیر چنین است : «إِلَّا الْمَوْتَةُ الْأُولَى الَّتِي ذَاقُوهَا» مگر مرگ نخستین که آن را از قبل چشیده‌اند .

سؤال دیگر این که چرا تنها سخن از مرگ نخستین به میان آمده ، درحالی که می‌دانیم انسان ، دو مرگ را می‌چشد ، مرگی در پایان زندگی دنیا و مرگی بعد از حیات برزخی .

در پاسخ این سؤال بهتر این است که گفته شود حیات و مرگ برزخی هیچ شباهتی به حیات و مرگ معمولی ندارد، بلکه به مقتضای معاد جسمانی، حیات قیامت از جهاتی شبیه حیات دنیا است، منتها در سطحی بسیار بالاتر و والاتر ولذا به بهشتیان گفته می‌شود: «جز مرگ نخستین که در دنیا داشتید، دیگر مرگی در کار نخواهد بود» و چون حیات و مرگ برزخی مطلقاً با آن شباهتی ندارد، سخنی از آن به میان نیامده است.^(۱)

سومین سؤال این‌که نبودن مرگ در قیامت، منحصر به بهشتیان نیست، دوزخیان نیز مرگی ندارند، پس چرا در آیه روی بهشتیان تکیه شده است؟

«مرحوم طبرسی» در «مجمع البیان» جواب جالبی دارد، می‌گوید: این به خاطر آن است که بشارتی برای بهشتیان باشد که حیات جاویدان گوارایی دارند، اما برای

۱- درباره «حیات و مرگ برزخی»، در جلد ۲۰ «تفسیر نمونه» ذیل ۱۱/ مؤمن مشروحاً بحث شده است.

دوزخیان که هر لحظه از حیاتشان برای آن‌ها مرگی است و گویی پیوسته می‌میرند و زنده می‌شوند ، این سخن مفهومی ندارد .

﴿ ۷ - محفوظ ماندن از عذاب دوزخ ؛ سرانجام هفتمین و آخرین نعمت در این سلسله را چنین بیان می‌کند: « وَ وَفَّيْهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ » .

کمال این نعمت‌ها در این است که احتمال عذاب و فکر مجازات ، بهشتیان را به خود مشغول نمی‌دارد و نگران نمی‌کند .

اشاره به این‌که اگر پرهیزکاران ، لغزش‌هایی هم داشته‌اند ، خدا به لطف و کرمش آن‌ها را بخشیده و به آن‌ها اطمینان داده است که از این نظر نگرانی به‌خود راه ندهند و به تعبیر دیگر مردم غیر از معصومین خواه ناخواه لغزشی دارند و تا مشمول عفو الهی نشوند ، از آن بیمناکند، این آیه از این نظر به آن‌ها امنیت کامل می‌بخشد .

در این جا سؤالی مطرح است و آن این‌که بعضی از مؤمنان ، مدت زمانی به خاطر گناهشان در دوزخ می‌مانند تا پاک شوند و سپس به بهشت می‌آیند ، آیا آیه فوق

شامل حال آنها نمی شود ؟

در پاسخ می توان گفت : آیه از پرهیزکاران بلندپایه ای سخن می گوید که از همان ابتدا قدم در بهشت می نهند و اما از گروه دیگر ساکت است .

این احتمال هم وجود دارد که این دسته نیز بعد از ورود در بهشت ، دیگر بیمی از بازگشت به دوزخ ندارند و در امن و امانند ، یعنی آیه فوق ، حال آنها را بعد از ورود در بهشت ، ترسیم می کند .

﴿۵۷﴾ فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت و این پیروزی بزرگی است . درست است که پرهیزکاران ، حسنات بسیاری در دنیا انجام داده اند ، ولی مسلماً پاداش عادلانه آن اعمال ناچیز ، این همه نعمت بی پایان و جاودانی نیست ، این فضل خدا است که این همه پاداش را در اختیار آنها گذارده است . از این گذشته اگر فضل الهی در دنیا شامل حال آنها نبود ، هرگز نمی توانستند آن

حسنت را به جا آورند ، او به آن ها عقل و دانش داد ، او پیامبران الهی و کتب آسمانی را فرستاد و او توفیق هدایت و عمل را شامل حالشان کرد .

﴿ ۵۸ ﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم، تا متذکر شوند .

با این که محتوایش فوق العاده عمیق و ابعادش بسیار گسترده است ، اما ساده ، روان ، همه کس فهم و قابل استفاده برای همه قشرها می باشد ، مثال هایش زیبا ، تشبیهاتش طبیعی و رسا ، داستان هایش واقعی و آموزنده ، دلایلیش روشن و محکم ، بیانش ساده و فشرده و پرمحتوا و در عین حال شیرین و جذاب ، تا در اعماق قلوب انسان ها نفوذ کند ، بی خبران را آگاه و دل های آماده را متذکر سازد .

آیات فوق به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید تعلق به قشر و گروه خاصی ندارد ، بلکه برای فهم و تذکر و پندگیری عموم است ، بنابراین آن ها که قرآن را در پیچ و خم مفاهیم مبهم و مسائل نامفهومی قرار می دهند که درک آن تعلق به قشر خاصی دارد و حتی آن قشر هم

چیزی از آن نمی فهمند ، در حقیقت از روح قرآن غافلند .
 قرآن باید در زندگی همه مردم حضور داشته باشد، در شهر و روستا، در خلوت و جمع ،
 در دبستان و دانشگاه ، در مسجد و میدان جنگ و در همه جا ، چراکه « خداوند آن را سهل و
 ساده و روان ساخته تا همگان متذکر شوند » .

و نیز این آیه قلم بطلان بر افکار کسانی که قرآن را در طرز تلاوت و پیچ و خم قواعد
 تجوید خلاصه کرده و تنها همتشان ، ادای الفاظ آن از مخارج و رعایت آداب وقف و وصل
 است ، می کشد و می گوید : همه این ها برای تذکر است ، تذکری که عامل حرکت و سازندگی
 در عمل شود ، رعایت ظواهر الفاظ در جای خود صحیح ولی هدف نهایی ، معانی است نه الفاظ .

﴿ ۵۹ ﴾ فَأَرْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ

(اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش ، آن ها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آن ها منتظر
 عذاب و شکست باشند) .

« اِرْتَقِبْ » در اصل از « رَقَبَة » به معنی " گردن " گرفته شده و از آن جا که افرادی که منتظر

چیزی هستند ، پیوسته گردن می‌کشند ، به معنی انتظار و مراقبت از چیزی آمده است .
تو منتظر وعده‌های الهی در زمینه پیروزی بر کفار باش و آن‌ها منتظر شکست باشند . تو
منتظر مجازات دردناک الهی درباره این قوم لجوج و ستمگر باش ، آن‌ها نیز در پندار خود ،
انتظار شکست و ناکامی تو را می‌کشند تا معلوم شود کدام یک از این دو انتظار ، صحیح
است ؟

بنابراین هرگز نباید از این آیه چنین نتیجه‌گیری کرد که خدا به پیامبرش دستور می‌دهد
به کلی دست از تبلیغ آن‌ها بکشد و تلاش‌ها و کوشش‌هایش را متوقف سازد و تنها به انتظار ،
قناعت کند، بلکه این یک نوع تهدید است که برای بیدار ساختن افراد لجوج به کار می‌رود .

پایان سورة دخان

سورة جائیه

فضیلت تلاوت سورة « جائیه »

پیرامون فضیلت تلاوت این سورة مبارکه ، در روایتی از پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم : « کسی که سورة "جائیه" را بخواند (و البته در آن اندیشه کند و در زندگی خود به کار بندد) خداوند عیوب او را در روز قیامت می‌پوشاند و ترس و وحشت او را به آرامش مبدل می‌سازد . » (۱)

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه فرموده‌اند : « هرکس سورة "جائیه" را (با فکر و اندیشه‌ای که مقدمه عمل باشد) تلاوت کند ، ثوابش این است که هرگز آتش دوزخ را نمی‌بیند و صدای ناله جهنم را نمی‌شنود و همنشین محمد خواهد بود . » (۲)

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة جائیه .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۶۷ ، آغاز سورة جائیه .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ﴿حَمْدٌ

حَمْدٌ.

آری این کتابی که نور است و هدایت و راهنما و راهگشا و معجزه جاویدان پیامبر اسلام ، از ترکیب همین حروف ساده به وجود آمده و این نهایت عظمت است ، که چنان امر مهمی ، از چنین وسیله ساده ای تشکیل گردد .

۲ ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

« عزیز » به معنی قدرتمند و شکست ناپذیر و « حکیم » به معنی کسی که از اسرار همه چیز آگاه است و تمام افعالش روی حساب و حکمت می باشد .

﴿ ۳ ﴾ اِنَّ فِى السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ لَآيٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ

بدون شک در آسمان‌ها و زمین ، نشانه‌های فراوانی است برای آن‌ها که اهل ایمانند .
 عظمت آسمان‌ها از یک سو و نظام شگفت‌انگیز آن‌ها که میلیون‌ها سال می‌گذرد و
 برنامه‌های آن‌ها بدون کمترین انحراف و دگرگونی ادامه می‌یابد ، از سوی دیگر و ساختمان
 زمین و عجایب آن از سوی سوم هریک آیتی از آیات خدا است .
 زمینی که به گفته بعضی از دانشمندان ، ۱۴ نوع حرکت دارد و با سرعت سرسام‌آوری به
 گرد خود می‌گردد و نیز حرکتی سریع به گرد خورشید و حرکت دیگری همراه خانواده
 منظومه شمسی در دل کهکشان دارد و به مسافرتی بی‌انتهای مشغول است ، با این حال چنان
 آرام است که مهد آسایش انسان و همه موجودات زنده است و ابداً احساس نمی‌شود که حتی
 به مقدار سر سوزنی حرکت می‌کند .
 نه چنان سخت است که نتوان در آن زراعت کرد و خانه بنا نمود و نه چنان نرم
 است که قابل استقرار و بقا نباشد .

انواع منابع و معادن و وسایل حیات برای میلیاردها انسان گذشته و امروز و آینده در آن فراهم شده و آنقدر زیبایی دارد که انسان را مسحور و مفتون خود می‌سازد، کوه‌ها و دریاها و جو زمین نیز هرکدام آیتی است اسرارآمیز، ولی این نشانه‌های توحید و عظمت آفریدگار را تنها در اختیار مؤمنان یعنی طالبان حق و پویندگان راه «الله» قرار می‌دهد و کوردلان بی‌خبر و مغرور، از درک آن محرومند.

﴿۴﴾ وَ فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

و همچنین در آفرینش شما و جنیندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه‌هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند.

همان‌گونه که در عبارت معروف و منسوب به امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «این انسان چرم صغیری است که عالم کبری در آن خلاصه شده» و آن‌چه در عالم کبیر وجود دارد، نمونه‌ای از آن در درون جسم و جان او است.

ساختمان یک سلول او به اندازه ساختمان یک شهر عظیم صنعتی، اسرارانگیز است و

آفرینش یک موی او با ویژگی‌ها و خصوصیات مختلفی که باسرینجه علم و دانش کشف شده است ، خود آیتی بزرگ از آیات الهی است .

وجود هزاران کیلومتر رگ‌های کوچک و بزرگ و مویرگ‌های فوق‌العاده ظریف در بدن او و هزار کیلومتر رشته‌های ارتباطی و سیم‌های مخابراتی سلسله اعصاب و چگونگی ارتباط آن‌ها با مرکز فرماندهی فوق‌العاده پیچیده و اسرارآمیز و در عین حال قوی و نیرومند در مغز و طرز کار هریک از دستگاه‌های داخلی بدن و هماهنگی عجیب آن‌ها به هنگام بروز حوادث ناگهانی و دفاع سرسختانه نیروهای محافظ تن در برابر هجوم عوامل خارجی ، هریک به تنهایی آیتی است .

از انسان گذشته صدها هزار نوع جنبنده از حیوانات ذره‌بینی گرفته تا حیوانات غول‌پیکر ، با ویژگی‌ها و ساختمان‌های کاملاً متنوع و رنگارنگ که گاه برای مطالعه یک نوع از آن‌ها باید جمعی از دانشمندان ، تمام عمر خود را مصروف کنند و با این‌که هزاران کتاب درباره اسرار آفرینش آن‌ها نوشته شده، هنوز آن‌چه درباره آن‌ها می‌دانیم ، در برابر آن‌چه نمی‌دانیم ،

بسیار کم است ، آری هریک به نوبه خود آیت و نشانه‌ای از علم و حکمت و قدرت بی‌پایان مبدءاً آفرینش است .

ولی چرا گروهی ده‌ها سال در لابلای این آیات ، رفت و آمد دارند و کمترین آگاهی حتی از یکی از آن‌ها ندارند ؟ دلیلش همان است که قرآن می‌گوید : « این آیات مخصوص طالبان ایمان و یقین و صاحبان اندیشه و فکر است » ، برای آن‌ها که درهای قلب خود را گشوده و با تمام وجود تشنه یقین و علم و دانشند ، حتی کمترین حرکت و کوچک‌ترین موجود را از نظر دور نمی‌دارند و ساعت‌ها در آن می‌اندیشند و از آن نردبانی می‌سازند برای ارتقاء به سوی « الله » و دفتری برای « معرفت کردگار » و با او به راز و نیاز می‌پردازند و جام دل را از باده عشقش لبریز می‌کنند .

﴿ ۵ ﴾ وَ اٰخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَاٰخِیَا بِهِ الْاَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِیْفِ الرِّیَّاحِ اَیَّاتٌ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ
و نیز در آمد و شد شب و روز و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده و به وسیله آن

زمین را بعد از مردنش ، حیات بخشیده و همچنین در وزش بادهای ، نشانه‌های روشنی است برای جمعیتی که اهل تفکرند .

در این آیه از سه موهبت بزرگ که هریک نقش مهمی در حیات انسان و موجودات زنده دیگر دارد و هریک آیتی از آیات خدا است ، نام می‌برد ؛ مسأله « نور » ، « آب » و « هوا » .

مسأله « نظام نور و ظلمت » و آمد و شد شب و روز که هریک با نظم خاصی ، جانشین و خلیفه دیگری می‌شود ، بسیار حساب شده و شگفت‌انگیز است . هرگاه روز دایمی بود یا فوق طولانی ، حرارت ، آن قدر بالا می‌رفت که تمام موجودات زنده ، می‌سوختند و هرگاه شب ، جاویدان بود و یا بسیار طولانی ، همه از شدت سرما منجمد می‌شدند .

جالب این‌که دانشمندان می‌گویند : با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند ، اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم ، تمام مناطق ، دقیقاً به اندازه هم از نور و آفتاب بهره می‌گیرند .

در مرحله دوم از رزق حیاتبخش آسمانی یعنی « باران » ، سخن به میان آمده که نه در

لطافت طبعش کلامی است و نه در قدرت احیاگریش سخنی و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است. چرا چنین نباشد درحالی که قسمت اصلی بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را ، همین آب تشکیل می دهد .

و در مورد سوم سخن از وزش «بادها» است ، بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابه جا می کنند و در اختیار جانداران می گذارند ، هوای آلوده به کربن را برای تصفیه به دشت ها و جنگل ها و صحراها می فرستند و پس از تصفیه شدن ، به شهرها و آبادی ها می برند و عجیب این که این دو دسته از موجودات زنده یعنی « حیوانات » و « گیاهان » درست بر ضد هم عمل می کنند ، اولی اکسیژن را می گیرد و گاز کربن می دهد و دومی کربن را می گیرد و اکسیژن می دهد تا تعادل در نظام حیات برقرار گردد و با گذشت زمان ، ذخیره هوای مفید زمین نابود نشود .

وزش بادهایی که علاوه بر این ، تلقیح گر گیاهان و بارورکننده آنها و افشاننده انواع بذرها در سرزمین های مختلف و پرورش دهنده مراتع طبیعی و جنگل ها و موج آفرین در دل

اقیانوس‌ها است ، موجی که به دریا حیات و حرکت می‌بخشد و آب را از عفونت و فساد حفظ می‌کند و نیز همین بادهای کشتی‌ها را بر صفحه اقیانوس‌ها به حرکت درمی‌آورد .^(۱) جالب این‌که در آیات فوق نخست سخن از آیات آسمان و زمین می‌گوید و در پایان می‌فرماید : « در این‌ها ، نشانه‌هایی برای "مؤمنان" است » ، سپس از آفرینش موجودات زنده سخن به میان می‌آورد و می‌گوید : « در این ، آیاتی برای "اهل یقین" است » و بعد از نظام نور و ظلمت و باد و باران بحث می‌کند و می‌گوید : « در این‌ها ، نشانه‌هایی برای "اهل تعقل" است » .

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انسان سه مرحله را در مسیر معرفه الله می‌پیماید تا به مقصد برسد ؛ نخست مرتبه « تفکر » ، سپس مرحله « یقین » و علم و

۱- در این زمینه به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۶ ، صفحه ۴۶۳ مراجعه شود.

بعد از آن مرحله «ایمان» و به اصطلاح عقد قلب است و از آن جا که از نظر شرافت ، ایمان ، مرحله اول ، یقین ، مرحله دوم و تفکر ، مرحله سوم است ، این ترتیب آیات ذکر شده ، هرچند از نظر وجود خارجی ، تفکر در مرتبه اول ، سپس یقین و بعد ایمان است و به تعبیر دیگر آن ها که اهل ایمانند ، از مشاهده آیات الهی به این مرحله عالی صعود می کنند و آن ها که نیستند ، لااقل به مرحله یقین و یا حداقل به مرحله تفکر در آیند .

﴿ ٦ 〉 تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ

این ها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم ، اگر آن ها به این آیات ایمان نیاورند ، به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند ؟ « تلاوت » از ماده « تَلَو » به معنی سخنی را پشت سر سخن دیگری آوردن ، می باشد ، بنابراین تلاوت آیات قرآن ، همان قرائت آیات پشت سر یکدیگر است .

تعبیر به « حَق » ، هم اشاره به محتوای این آیات و هم اشاره به حقانیت نبوت پیامبر و وحی الهی است و به عبارت دیگر این آیات آن چنان گویا و مستدل است که دلیل حقانیت

آن و آورنده آن در خودش نهفته است .

آری به راستی قرآن مجید آنچنان محتوایی از نظر استدلال و براهین توحیدی و همچنین از نظر پند و اندرز دارد که هر دلی ، کمترین آمادگی در آن باشد و هر سری ، شوری از حق داشته باشد ، او را به سوی خدا و پاکی و تقوا ، دعوت می کند ، هرگاه این آیات بینات در کسی اثر نبخشد ، هرگز امیدی به هدایت او نیست .

﴿ ۷ ﴾ **وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ**

وای بر هر دروغگوی گنهکار .

وای بر هر دروغگوی گنهکار

« أَفَّاكٍ » صیغه مبالغه و به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید ، هرچند زیاد هم نباشد ، گفته شده است .

« أَثِيمٍ » از ماده « اِثْمٌ » به معنی مجرم و گنهکار است و آن نیز معنی مبالغه را می دهد . از این آیه به خوبی روشن می شود که موضع گیری خصمانه در برابر آیات الهی ، کار

کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغند ، نه پاک نهادان راستگو .
 ﴿۸﴾ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ
 بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

که پیوسته آیات الهی را می شنود که بر او تلاوت می شود، اما از روی تکبر ، اصرار
 بر مخالفت دارد ، گویی اصلاً آنرا نشنیده است ، چنین کسی رابه عذاب دردناک
 بشارت ده !

و به این ترتیب آلودگی به گناه و دروغ و همچنین کبر و خودبینی ، سبب می شود که
 این همه آیات را نشنیده گیرد و خود را به کرگوشی زند .
 و در پایان آیه آن ها را شدیداً به کیفر سختی تهدید کرده ، می گوید : همان گونه که او دل
 پیامبر و مؤمنان را به درد آورده ، ما نیز او را به عذاب دردناکی مبتلا می سازیم ،
 چراکه عذاب قیامت ، تجسمی از اعمال امروز انسان ها است .
 با این که «عذاب» تناسبی با «بشارت» ندارد ، این تعبیر به عنوان سخریه و

تحقیر این گروه ذکر شده است .

﴿ ۹ ﴾ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

و هرگاه از بعضی آیات ما آگاه شود ، آن را به باد استهزاء می گیرد ، برای آنها عذاب خوارکننده ای است .

در حقیقت این جاهلان خودخواه دارای دو حالتند ؛ حالت اول این که غالباً آیات الهی را می شنوند و نادیده می گیرند و با بی اعتنایی می گذرند ، گویی اصلاً نشنیده اند ، حالت دوم این که اگر بشنوند و بخواهند به آن اعتنا کنند و عکس العملی نشان دهند ، کاری جز استهزاء و مسخره کردن ندارند و همه آن ها در این دو برنامه مشترکند ، گاه آن و گاه این (بنابر این هیچ گونه تضادی در میان این آیه و آیه قبل وجود ندارد) .

ضمناً در آیه گذشته ، عذاب به « الیم » توصیف شده و در این آیه به « مُهین » و در آیه آینده به « عظیم » . این تفاوت در تعبیر ، در حقیقت متناسب با کیفیت گناه آنها است . ﴿ ۱۰ ﴾ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ

دُونِ اللّٰهِ اَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ

و پشت سر آنها دوزخ است و هرگز آنچه را به دست آورده‌اند، آنها را از عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد و نه اولیایی که غیر از خدا برای خود برگزیدند و عذاب دردناکی برای آنها است.

این آیه «عَذَابٌ مُّهِينٌ» را چنین شرح می‌دهد: «پشت سر آنها دوزخ است». تعبیر به «پشت سر» با این که دوزخ، جلوی آنها قرار دارد و در آینده به آن می‌رسند، ممکن است از این نظر باشد که آنها اقبال به دنیا کرده و آخرت و عذاب الهی را نادیده گرفته و پشت سر انداخته‌اند و این تعبیر معمول است که انسان به هر چیزی بی‌اعتنایی کند، می‌گویند: «آن را پشت سر انداخته».

جمعی از مفسران نیز گفته‌اند: «وَرَاءَ» از ماده «مُؤَاظَات» ، هر چیزی است که از انسان پوشیده باشد، هم به «پشت سر» گفته می‌شود و هم به «پیش رو» آن‌جا که دور باشد و پنهان، به این ترتیب «وَرَاءَ» مفهوم جامعی دارد که به دو مصداق متضاد اطلاق می‌شود.

و در دنبال آیه می‌افزاید: «اگر آنها گمان می‌کنند اموال سرشار و بت‌ها و خدایان ساختگی‌شان، گرهی از کار آنها می‌گشاید، سخت در اشتباهند».

آنها آیات الهی را کوچک شمردند، خداوند عذاب آنها را بزرگ می‌کند، آنها بزرگی فروختند، خدا نیز عذاب عظیم به آنها می‌دهد.

این عذاب از هر نظر عظمت دارد، هم جاودانی است، هم شدید، هم توأم با تحقیر می‌باشد و هم تا اعماق استخوان و جان گنهکاران نفوذ می‌کند، آری گناه عظیم در برابر خداوند عظیم، کیفرش عذاب عظیم است.

﴿۱۱﴾ هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّنْ رَّجْزٍ أَلِيمٌ

این (قرآن) مایهٔ هدایت است و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند، عذابی سخت و دردناک دارند.

«رَجْز» چنان‌که «راغب» در «مفردات» گفته، در اصل به معنی اضطراب و لرزش و بی‌نظمی است. این کلمه به بلاهای سخت و یا برف و تگرگ شدید و وسوسه‌های شیطانی

و مانند آن نیز اطلاق می شود ، چراکه همه آن ها باعث اضطراب و تزلزل و بی نظمی است و اگر به اشعار جنگی، «رَجَز» می گویند، به خاطر تزلزل و اضطرابی است که بر پیکر دشمن می افکند.

﴿۱۲﴾ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

خداوند همان کسی است که دربارا مسخر شما کرد تا کشتی ها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره گیرید و شاید شکر نعمت هایش را به جا آورید .

چه کسی در ماده اصلی کشتی ها ، این خاصیت را آفریده که در آب فرو نمی رود ؟ و چه کسی آب را بستر نرمی برای حرکت آن ها قرار داده که به راحتی در آن پیش می رود ؟ و چه کسی به نیروی باد فرمان داده که به صورت منظم بر صفحه اقیانوس ها بوزد و کشتی ها را به حرکت درآورد ؟ (یا این که نیروی بخار را جانشین باد سازد و این مرکب های عظیم را با سرعت زیاد به جریان اندازد) .

می دانیم بزرگ ترین و مهم ترین وسیله نقلیه انسان در گذشته و امروز ، کشتی های

کوچک و بزرگ و غول‌پیکر بوده است که در طول سال میلیون‌ها انسان و بیش از آن اموال تجارتی را از دورترین نقاط جهان به مناطق مختلف می‌برد و گاه به اندازه یک شهر کوچک، وسعت و ساکنان دارد و وسایل و اموال در آن است.

راستی اگر این نیروهای سه‌گانه (آب، باد و کشتی) نبودند، چگونه انسان می‌توانست با مرکب‌های ساده معمولی، مشکلات حمل و نقل خود را حل کند؟ هرچند مرکب‌های ساده نیز از نعمت‌های او است و در جای خود کارساز.

هدف از این تسخیر آن است که «ابتغاء فضل الهی» کنید که معمولاً این تعبیر در مورد تجارت و فعالیت‌های اقتصادی می‌آید و البته نقل و انتقال مسافری و جابه‌جا شدن آن‌ها نیز در آن نهفته است.

و هدف از این بهره‌گیری از فضل الهی، تحریک حس شکرگزاری انسان‌ها است تا عواطف آن‌ها برای شکر منعم بسیج شود و به دنبال آن در مسیر معرفه الله قرار گیرند. شرح بیشتر درباره تسخیر دریاها، کشتی‌ها و منافع و برکات آن‌ها را در ذیل آیه ۱۴

سورة نحل (جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۷۹ به بعد) مطالعه فرماید .

﴿۱۳﴾ وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مِنْهُ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ

او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته ، در این ، نشانه‌های مهمی است برای کسانی که اهل فکرند .

همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار

آن‌قدر به شما شخصیت و ارزش و عظمت داد که تمام موجودات عالم هستی را مسخر و در مسیر منافع شما قرار داد ، آفتاب و ماه ، باد و باران ، کوه‌ها و دره‌ها ، جنگل‌ها و صحراها ، درختان و حیوانات ، معادن و منابع زیرزمینی و خلاصه همه این موجودات را به خدمت شما دعوت کرد و همه را سرگشته و فرمانبردار شما ساخت تا از مواهب او بهره‌گیرید و به غفلت نخورید .

قابل توجه این‌که می‌فرماید : « جَمِیْعًا مِنْهُ » یعنی همه این‌ها با تمام ویژگی‌ها و

اختلافاتی که دارند، از سوی اویند و به فرمان او در خدمت شما .

با توجه به این که همه مواهب از ناحیه او است و خالق و مدبر و پروردگار همه ، ذات پاک او می باشد ، پس چرا انسان به سراغ غیر او رود ؟ و سر بر آستان مخلوقات ضعیف بگذارد ؟ و از معرفت منعم حقیقی غافل بماند ؟

لذا در پایان آیه می افزاید: « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » . در آیه قبل از عواطف انسان ها استفاده می شد و در این جا از عقول و اندیشه های آن ها . چه خدای مهربانی که با هر زبان ممکن با بندگانش سخن می گوید ، گاه با زبان دل و گاه با زبان فکر و هدف در همه این ها یک چیز بیش نیست و آن پیداری انسان های غافل و به حرکت درآوردن آن ها در سیر الی الله است .

درباره تسخیر موجودات مختلف جهان، بحث مشروحی ذیل آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره ابراهیم (جلد ۱۰ تفسیر نمونه صفحه ۳۴۹ به بعد) مطرح شده است .

﴿ ۱۴ ﴾ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ

لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند، مورد عفو قرار دهند تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند، جزا دهد.

روش اخلاقی قرآن در برخورد با کفار و گمراهان

ممکن است کفار بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی، برخوردهای خشن و نامطلوب و تعبیرات زشت و زنده‌ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با این‌گونه اشخاص برخورد کنید، مبدا بر لجاجت خود بیفزایند و فاصله آن‌ها از حق بیشتر شود، این حُسن خُلق و گذشت و سعه صدر هم از فشار آن‌ها می‌کاهد و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان گردد.

نظیر این دستور کراراً در آیات قرآن آمده، مانند: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»: از آن‌ها صرف نظر کن و بگو: سلام بر شما، اما به زودی نتیجه کار خود را خواهند دانست» (۸۹/زخرف). اصولاً در برخورد با افراد نادان، سخت‌گیری و اصرار مجازات، غالباً نتیجه

مطلوبی ندارد و بی‌اعتنایی و بزرگواری در برابر آن‌ها وسیله‌ای برای بیدار ساختن و عاملی برای هدایت است .

البته این یک قاعده کلی نیست ، زیرا نمی‌توان انکار کرد که مواردی نیز پیش می‌آید که چاره‌ای جز خشونت و مجازات نمی‌باشد ، ولی این در اقلیت است .

در احادیث اسلامی ، « أَيْتَامُ اللَّهِ » به روزهای مختلفی تفسیر شده است ، از جمله ؛ پیامبر اکرم فرموده‌اند : « أَيْتَامُ اللَّهِ نِعْمَاتُهُ وَ بَلَاءُهُ بِبَلَائِهِ سُبْحَانَهُ : ایام الله ، روزهای نعمت‌های او و آزمایش‌های او به وسیله بلاءهاست » . (۱)

﴿ ۱۵ ﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ
کسی که عمل صالحی به‌جا آورد، برای خود به‌جا آورده است و کسی که کار بد کند ، به زیان خود او است ، سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازمی‌گردید .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۵۲۶ .

اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد ؟

این تعبیر که در آیات قرآن کراراً و با عبارات مختلف آمده ، پاسخی است به آن‌ها که می‌گویند : اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود یا زیانی دارد ؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می‌شود ؟

این آیات می‌گوید : همه این‌ها سود و زیانش متوجه خود شما است ، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می‌یابید و به آسمان قرب خدا پرواز می‌کنید و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه ، سقوط کرده ، در پرتگاه غضب و دوری از رحمت او ، گرفتار لعنت ابدی می‌شوید .

تمام برنامه‌های تکلیفی و ارسال رسل و انزال کتب ، نیز همه برای همین منظور است . لذا قرآن در یک جا می‌گوید: «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ: کسی که شکرگزاری کند، به نفع خودش شکر گزارده و کسی که کفران کند، خداوند غنی و حمید است» (۱۲/لقمان) .

خلاصه این گونه تعبیرات ، بیانگر این واقعیت است که دعوت « داعیان الی الله » در تمام ابعادش خدمت گسترده‌ای است به انسان‌ها ، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی نیاز است و نه به پیامبرانش که اجر آن‌ها فقط بر خدا است ، توجه به این واقعیت ، عامل مؤثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است .

﴿ ۱۶ ﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

ما بنی اسرائیل را کتاب آسمانی و حکومت و نبوت بخشیدیم و از روزی‌های پاک به آن‌ها عطا کردیم و آن‌ها را بر جهانیان (و مردم عصر خویش) برتری بخشیدیم .
مواهب شش‌گانه‌ای که خدا به بنی اسرائیل عطا کرد ولی...

در این آیه مجموعاً پنج موهبت را که خدا به بنی اسرائیل عطا کرده ، بیان می‌کند که به ضمیمه موهبت دیگری که در آیه بعد می‌آید ، مجموعاً شش نعمت بزرگ است .
 نخست مسأله « کتاب آسمانی » یعنی « تورات » است که مبین معارف دینی و حلال و

حرام و طرق هدایت و سعادت بود .

دوم مقام « حکومت و قضاوت » ، زیرا می دانیم آن ها سالیانی دراز حکومتی نیرومند و گسترده داشتند ، نه تنها داوود و سلیمان ، که عده کثیری از بنی اسرائیل در عصر خود زمامدارانی نیرومند بودند .

« حُكْم » در تعبیرات قرآن معمولاً به معنی قضاوت و داوری است ، ولی از آن جا که مقام قضاء ، همیشه جزئی از برنامه حکومت است و قاضی بدون پشتوانه قدرت حکومت ، کاری از او ساخته نیست ، دلالت التزامی بر مسأله زمامداری نیز دارد . سومین نعمت الهی بر آن ها ، مقام « نبوت » بود ، که خداوند انبیای بسیاری را از آن ها برگزید .

در حدیثی آمده: « عدد انبیای بنی اسرائیل ، بالغ بر هزار نفر می شد » .^(۱)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۷۵ .

در چهارمین مرحله سخن از مواهب مادی می‌گوید، سخنی جامع و فراگیر، می‌فرماید: «از انواع روزی‌های پاکیزه به آن‌ها عطا کردیم» (وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ). پنجمین موهبت، «برتری و قدرت بلامنازع» آن‌ها بود، چنان‌که در پایان آیه می‌افزاید: «و ما آن‌ها را بر جهانیان برتری بخشیدیم» (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ). بدون شک منظور از «غالمین»، در این جا مردم همان عصر است، زیرا آیه ۱۱۰ سوره آل عمران با صراحت می‌گوید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها قدم به عرصه وجود گذاشتید».

﴿١٧﴾ وَ اتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
و دلایل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیار آن‌ها قرار دادیم، آن‌ها اختلاف نکردند، مگر بعد از علم و آگاهی، و این اختلاف به‌خاطر ستم و برتری‌جویی بود، اما پروردگارت روز قیامت در میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند، داوری می‌کند.

در این آیه به ششمین موهبت بزرگی که خدا به این قوم حق شناس داد ، اشاره می‌کند .
 « بَيِّنَات » ممکن است اشاره به معجزات روشنی باشد که خداوند به موسی بن عمران عليه السلام و
 سایر انبیای بنی اسرائیل بخشید و یا اشاره به دلایل و براهین
 منطقی آشکار و قوانین و احکام متقن باشد .

به هر حال با وجود این مواهب بزرگ و دلایل بین و روشن ، جایی
 برای اختلاف وجود نداشت ، ولی این کفران‌کنندگان به زودی دست به اختلاف زدند .
 آن‌ها پرچم طغیان برافراشتند و هرگروهی به‌جان گروه دیگری افتاد، حتی عوامل
 وحدت و انسجام را وسیله اختلاف و تفرقه قرار دادند و به دنبال آن قدرتشان به ضعف
 گرایید ، ستاره عظمتشان افول کرد ، حکومتشان متلاشی شد و در دنیا در به در شدند .
 ﴿ ۱۸ 〉 ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 سپس تو را بر شریعت و آیین حق قرار دادیم، از آن پیروی کن و از هوس‌های سرکش
 کسانی که آگاهی ندارند، پیروی مکن !

« شَرْيَعَةً » به معنی راهی است که برای رسیدن به آب در کنار نهرهایی که سطح آب از ساحل نهر پایین تر است ، احداث می کنند ، سپس به هر راهی که انسان را به مقصد و مقصودش می رساند ، اطلاق شده است . به کار گرفتن این تعبیر در مورد آیین حق به خاطر آن است که انسان را به سرچشمه وحی و رضایت الهی و سعادت جاویدان که همچون آب حیات است ، می رساند . این واژه یک بار در قرآن به کار رفته و تنها در مورد اسلام است . منظور از « الْأَمْر » در این جا همان دین و آیین حق است و از آن جا که این مسیر ، مسیر نجات و پیروزی است ، به دنبال آن به پیامبر دستور می دهد ؛ « از آن پیروی کن » (فَاتَّبِعْهَا) .

و نیز از آن جا که نقطه مقابل آن ، چیزی جز پیروی از هوا و هوس جاهلان نیست ، در آخر آیه می افزاید : « وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » . در حقیقت دو راه بیش نیست ؛ « راه انبیاء و وحی » و « راه هوا و هوس های جهال » ، اگر کسی به اولی پشت کند ، در مسیر دوم خواهد افتاد و اگر کسی به آن روی آورد ، از خط انبیاء

جدا خواهد شد و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر هر برنامه هدایتی که از سرچشمه وحی مدد نمی‌گیرد، کشیده است.

﴿۱۹﴾ إِنَّهُمْ لَنُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ

آن‌ها هرگز نمی‌توانند تو را در برابر خداوند، بی‌نیازکنند و از عذابش پرهانند و ظالمان، یار و یاور یکدیگرند، اما خداوند یار و یاور پرهیزکاران است.

هرگاه از آیین باطل آن‌ها پیروی کنی و عذاب الهی دامان تو را بگیرد، هرگز نمی‌توانند به کمک تو بشتابند و یا اگر خداوند نعمتی را از تو سلب کند، آن‌ها قادر به جبران آن نخواهند بود، گرچه روی سخن در این آیات به پیامبر است، ولی منظور همه مؤمنان می‌باشد.

سپس می‌افزاید: «إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، همه از یک قماش و در یک مسیر، و سر و ته یک کرباس و ضعیف و ناتوانند.

اما گمان نکن که تو و افراد باایمان که اکنون در اقلیت هستید، یار و یآوری ندارید،

«خداوند ولیّ پرهیزکاران است» (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ) .

درست است آن‌ها ظاهراً جمعیتی عظیم هستند و قدرت و ثروت قابل ملاحظه‌ای دارند ، ولی در برابر قدرت بی‌انتهای حق ، ذرّه ناچیزی بیش نیستند .

﴿ ۲۰ ﴾ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

این (قرآن و شریعت آسمانی) وسایل بینایی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که به آن یقین دارند .

« بَصَائِر » جمع « بصیرت » به معنی بینایی است ، هرچند این واژه بیشتر در مورد بینش‌های فکری و عقلی استعمال می‌شود ، ولی گاه به تمام اموری که مایه درک و فهم مطلب است ، اطلاق می‌گردد .

جالب این‌که می‌گوید : « این قرآن و شریعت ، بینایی‌هایی است » یعنی عین بینایی است ، آن‌هم نه یک بینایی بلکه بینایی‌ها ، نه در یک بُعد بلکه در همه ابعاد زندگی به انسان ، بینش صحیح می‌دهد .

در این جا سه موضوع در آیه مطرح شده است ؛ « بصائر » ، « هدایت » و « رحمت » که به ترتیب علت و معلول یکدیگرند ، آیات روشنگر و شریعت بیناکننده ، انسان را به سوی هدایت می برد و هدایت نیز مایه رحمت پروردگار است .

جالب این که « بصائر » را برای عموم مردم ذکر می کند ، اما هدایت و رحمت را مخصوص کسانی که اهل یقینند و باید چنین باشد ، زیرا آیات قرآن مخصوص قوم و گروهی نیست ، بلکه تمام انسان ها که در مفهوم « النَّاس » جمعند ، در آن شریکند ، بی هیچ گونه محدودیتی از نظر زمان و مکان ، ولی طبیعی است هدایت ، فرع بر یقین و رحمت الهی نیز مولود آن است و شامل حال همه نمی شود .

به هر حال این که می گوید : قرآن ، عین بصیرت و عین هدایت و رحمت است ، تعبیر زیبایی است که از عظمت و تأثیر و عمق این کتاب آسمانی حکایت می کند ، برای آن ها که رهرو راه و جستجوگر حقتند .

﴿ ۲۱ ﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمُ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند، گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، قرار می‌دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند.

حیات و مرگ مؤمنان و کافران یکسان نیست

«إِجْتَرَحُوا» از ماده «جرح» در اصل به معنی جراحت و اثری است که بر اثر بیماری و آسیب‌ها به بدن انسان می‌رسد و از آن‌جا که ارتکاب گناه گویی روح او را مجروح می‌سازد، ماده «إِجْتَرَحَ» به معنی انجام گناه نیز به کار رفته و گاه در معنی وسیع‌تری یعنی هرگونه اکتساب، استعمال می‌شود و اعضای بدن را از این نظر «جوارح» گویند که انسان به وسیله آن، مقاصد خود را انجام می‌دهد و آن‌چه می‌خواهد، به دست می‌آورد و کسب می‌کند. مگر ممکن است نور و ظلمت، علم و جهل، خوب و بد، ایمان و کفر، یکسان باشد؟ مگر ممکن است بازتاب و ثمره و نتیجه این امور نامساوی، مساوی گردد؟ هرگز چنین

نیست مؤمنان صالح العمل از مجرمان بی ایمان در همه چیز جدا هستند و ایمان و کفر و اعمال نیک و بد سرتاسر زندگی و مرگ هریک از آنها را به رنگ خود درمی آورد .
مؤمنان در پرتو ایمان و عمل صالح ، از آرامش خاصی برخوردارند ، به طوری که سخت ترین حوادث زندگی ، تأثیری در روح آنها نمی گذارد ، درحالی که افراد بی ایمان و آلوده ، دائماً در اضطرابند ، اگر در نعمتند ، بیم زوال آن پیوسته آنها را رنج می دهد ، اگر در مصیبت و ناراحتی اند ، قدرت مقابله با آن را ندارند ، چنان که در آیه ۸۲ سورة انعام می خوانیم : « الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ : آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک نیالودند ، امنیت از آن آنهاست و آنها هدایت یافته گانند » .
افراد با ایمان به وعده های الهی دلگرمند و مشمول عنایات خاص اویند ، چنان که در آیه ۵۱ سورة مؤمن می خوانیم : « إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُارُ : ما رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند ، در حیات دنیا و روز قیامت که گواهان به پا می خیزند ، یاری می کنیم » .

نور هدایت ، قلب گروه اول را روشن می سازد و با گام های استوار به سوی هدف مقدسشان پیش می روند : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ : خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند ، آنها را از ظلمت ها به سوی نور هدایت می کند » (۲۵۷ / بقره) .

اما گروه دوم نه هدف مشخصی برای زندگی می یابند و نه برنامه روشنی و در میان امواج ظلمات سرگردانند : « وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ : کسانی که کافر شدند ، ولی آنها طاغوت و شیطان است و آنها را از نور به سوی ظلمت ها می برند » .

این در حیات و زندگی این جهان است و اما به هنگام مرگ که دریچه ای به عالم بقا و دروازه ای برای آخرت است ، چنان که قرآن در آیه ۳۲ سوره نحل می گوید : « پرهیزکاران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند ، در حالی که پاک و پاکیزه اند ، به آنها می گویند : سلام بر شما باد ، وارد بهشت شوید ، به خاطر اعمالی که انجام می دادید » (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) .

اما بامجرمان بی ایمان طور دیگری سخن می گویند ، چنان که در آیات ۲۸ و ۲۹ سوره

نحل آمده: «کافران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند، در حالی که به خود ستم کرده اند، در این هنگام از روی بیچارگی و اظهار تسلیم می گویند: ما کار بدی انجام نمی دادیم، آری خداوند به آنچه انجام می دادید، آگاه است * اکنون از درهای دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن خواهید ماند، چه بدجایگاهی است جایگاه متکبران ».

خلاصه تفاوت در میان این دو گروه در تمام شؤون زندگی و مرگ و عالم برزخ و قیامت موجود است.

﴿۲۲﴾ وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، تا هرکس در برابر اعمالی که انجام داده است، جزا داده شود و به آنها ستمی نخواهد شد. سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده این جهان آن را بر محور حق قرار داده و در همه جا حق و عدالت حاکم است.

طبیعی است آن‌ها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می‌کنند ، باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره‌مند شوند و آن‌ها که بر ضد آن گام برمی‌دارند ، باید طعمه آتش سوزان قهر و غضب خدا شوند و عدالت همین را ایجاب می‌کند .

از این جا روشن می‌شود که «عدالت» به معنی «مساوات و برابری» نیست ، بلکه عدالت آن است که هرکسی بر طبق شایستگی‌هایش از مواهب بیشتری بهره گیرد .

﴿۲۳﴾ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده ؟ و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده ، با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند ؟ آیا متذکر نمی‌شوید ؟

در این جا این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است انسان ، هوای نفس خویش را

معبود خود سازد؟

ولی روشن است هنگامی که فرمان خدا را رها کرد و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد و اطاعت آن را بر اطاعت حق، مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است، چراکه یکی از معانی معروف «عبادت و پرستش»، «اطاعت» است.

چنانکه بارها در قرآن مجید در مورد شیطان یا اَحبار و علمای یهود آمده که: «گروهی عبادت شیطان می‌کنند» (۶۰ / یس) و درباره یهود می‌گوید: «علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده‌اند» (۳۱ / توبه).

جمله «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» اشاره به این است که آن‌ها با دست خود تمام چراغ‌های هدایت را شکسته و راه‌های نجات را به روی خود بسته و پل‌های بازگشت را پشت سر خود ویران کرده‌اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آن‌ها برمی‌گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آن‌ها سلب می‌کند، گویی قلب و گوششان را در محفظه‌ای گذاشته و بسته و مهر کرده است و بر چشم آن‌ها پرده سنگینی افکنده.

این‌ها درحقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده‌اند و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده‌اند.

راستی چه بت خطرناکی است هواپرستی که تمام درهای رحمت و طرق نجات را به روی انسان می‌بندد و چه گویا و پرمعنی است حدیثی که از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است: « مَا عُيِدَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْهُوَى : هَرَكٌ فِي ذِي آسَمَانٍ مَعْبُودِي مَبْغُوضٌ تَرْتَدُّ خُداً مِنْ هَوَايَ نَفْسٍ پَرَسْتَشِ نَشْدَه‌اَسْتِ » (۱)

بحثی پیرامون هوای نفس

۱ - خطرناک‌ترین بت‌ها، بت هوای نفس است؛ به طور کلی می‌توان گفت بت هوا و هوس، خصوصیتی دارد که آن را مستحق این نام «منفورترین بت‌ها» کرده است.

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۵۹۸۷.

زشتی‌ها را در نظر انسان زینت می‌دهد، تا آن‌جا که انسان به اعمال زشت خود می‌بالد و به مصداق «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (۱۰۴ / کهف) به‌عنوان یک عمل صالح به آن افتخار می‌کند.

۲- مؤثرترین راه نفوذ شیطان، هواپرستی است؛ چراکه تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد، شیطان قدرت بر وسوسه‌گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن سقوط کرد و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

۳- هواپرستی وسایل هدایت را سلب می‌کند؛ هواپرستی مهم‌ترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است، از انسان می‌گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می‌افکند، چنان‌که در آیات مورد بحث بعد از ذکر مسأله هواپرستی، صریحاً به این موضوع اشاره شده است، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است.

۴- هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا (نعوذ بالله) پیش می‌برد؛ همان‌گونه که

پیشوای هواپرستان یعنی شیطان به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد و به حکمت خداوند در مسأله امر به سجده بر آدم اعتراض نمود و آن را غیرحکیمانه پنداشت .
 ۵- عواقب هواپرستی؛ آن قدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی ، یک عمر پشیمانی به بار می آورد و گاه یک لحظه هواپرستی ، محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می دهد .

لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی ، روی این امر تأکید و هشدار داده شده است .
 در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در پاسخ به سؤال « اَيُّ سُلْطَانٍ اَغْلَبُ وَ اَقْوَى : کدام سلطان ستمگر ، غالب تر و نیرومندتر است ؟ » فرمود : « اَللهُ - وَی » .
 و در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که خداوند می فرماید : « وَ عِزَّتِي وَ عَظَمَتِي وَ جَلَالِي وَ بَهَائِي وَ غُلُوِّي وَ اِرْتِفَاعُ مَكَانِي ، لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلٰی هَوَايَ اِلَّا جَعَلْتُ هَمُّهُ فِيْ اٰخِرَتِهِ وَ غِنَاهُ فِيْ قَلْبِهِ وَ كَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْعَتَهُ وَ ضَمَنْتُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ رِزْقَهُ وَ اَتَتَهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ : به عزت و عظمتم سوگند ، به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم که هیچ بنده ای

خواست مرا بر هوای خود مقدم نمی‌دارد، مگر این‌که همت او را در آخرت و بی‌نیازی او را در قلبش قرار می‌دهم و امر معاش را بر او آسان می‌سازم و روزی او را بر آسمان‌ها و زمین تضمین می‌کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می‌آید». (۱)

﴿۲۴﴾ **وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ**

آنها گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیا درکار نیست، گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌کند، آنها به این سخن که می‌گویند، یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی‌پایه‌ای دارند.

عقاید دهریین

«دهریین» هم «معاد» را انکار می‌کردند و هم «مبدأ» را، جمله نخست آیه، ناظر به انکار

معاد است و جمله بعد ناظر به انکار مبدءاً .
 روشن است این که آن ها روی معاد بیشتر تکیه می کردند ، به خاطر وحشی بود که از آن داشتند و تأثیری که ممکن بود در تغییر زندگی هوس آلود آن ها داشته باشد .
 به هر حال این اعتقاد که فاعل حوادث این عالم ، دهر و روزگار است و یا به تعبیر جمعی دیگر گردش افلاک و اوضاع کواکب می باشد ، عقیده جمعی از مادّیین در اعصار گذشته بود که سلسله حوادث را منتهی به افلاک می کردند و معتقد بودند هر چه در جهان ما رخ می دهد ، به سبب آن ها است ، حتی گروهی از فلاسفه دهری و مانند آن ها معتقد به ثبوت عقل برای افلاک بودند و تدبیر این جهان را به دست آن ها می دانستند .
 این اعتقادات خرافی با گذشت زمان تدریجاً از میان رفت ، مخصوصاً با پیشرفت علم هیأت ، ثابت شد که چیزی به نام « افلاک » (کرات تودرتوی پوست پیاپی بلورین) اصلاً وجود خارجی ندارند و ستارگان عالم بالا نیز کم و بیش ساختمانی مانند کره زمین دارند ، منتها بعضی خاموشند و کسب نور از کرات دیگر می کنند

و بعضی در حال اشتعال و نورافشانی هستند .

دهرین گاه در حوادث بد و ناگوار، به دهر ، بدگویی می کردند و آن را دشنام می دادند و عجب این که بقایای آن نیز در ادبیات امروز دیده می شود که بعضی از شاعران خداپرست به « دهر عَدَّار » و « چرخ کیج مدار » بد می گویند و بر روزگار نفرین می فرستند که چرا چنین و چنان کرده است . در شعر معروفی آمده است :

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل دانش و فضلی ، همین گناهت بس

در شعر دیگری نیز آمده است :

روزگار است این که گه عزت دهد، گه خار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

در حدیث قدسی نقل شده که خداوند می فرماید: « يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَ أَنَا الدَّهْرُ ، بِيَدِي الْأَمْرُ ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ : این سخن فرزندان آدم مرا آزار می دهد که به دهر دشنام می گویند،

در حالی که دهر، منم ، همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می سازم . (۱)
ولی در بعضی از تعبیرات ، دهر به معنی "ابناء روزگار" و "مردم زمانه" به کار رفته که
بزرگان از بی وفایی آن ها شکوه کرده اند ، شبیه شعر معروفی که از امام حسین علیه السلام
در شب عاشورا نقل شده که فرمود :

يَا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

«ای روزگار اف بر تو باد که دوست خوبی نبودی

چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان

از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندی

و روزگار هرگز قانع به گرفتن بدل و عوضی نمی شود»

۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۹ ، صفحه ۵۹۹۱ .

و به این ترتیب برای دهر ، دو معنی وجود دارد ؛ دهر به معنی "افلاک و روزگار" که مورد توجه دهریین بوده و آن را حاکم بر نظام هستی و زندگی انسان‌ها می‌پنداشتند و دهر به معنی "مردم عصر و زمان و ابناء روزگار".

مسلماً دهر به معنی اول پنداری بیش نیست و اگر باشد ، اشتباه در تعبیر است که به جای نام «خداوند متعال» که حاکمیت بر تمام عالم وجود دارد ، نام «دهر» را می‌برند ، ولی دهر به معنی دوم چیزی است که بسیاری از پیشوایان و بزرگان آن را مذمت کرده‌اند ، چراکه مردم عصر خود را فریبکار ، بی‌وفا و متلون می‌دانستند .

به هر حال قرآن مجید در پاسخ این بیهوده‌گویان ، جمله کوتاه و پرمحتوایی بیان کرده که در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می‌خورد ، می‌فرماید : «آنها به این سخن که می‌گویند معادی نیست و مبدأ جهان نیز دهر است ، یقین ندارند ، بلکه تنها گمان بی‌پایه‌ای دارند» (وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) .

و این سهل‌ترین دلیلی است که در مقابل این‌گونه افراد ، ذکر می‌شود که شما هیچ‌گونه

شاهد و گواه منطقی برای اثبات مدعای خویشان ندارید ، تنها برگمان و تخمین پندارها ، تکیه می کنید .

﴿ ۲۵ ﴾ **وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبِعُوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ**

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، دلیلی در برابر آن ندارند ، جز این که می گویند : اگر راست می گوئید ، پدران ما را زنده کنید و بیاورید (تا گواهی دهند) .
آنها مدعی بودند اگر زنده شدن مردگان حق است ، به عنوان نمونه نیاکان ما را زنده کنید تا ببینیم و باور کنیم و از آنها سؤال کنیم که بعد از مرگ چه خبر است ؟ آیا گفته شما را تصدیق می کنند ؟

آری این تنها دلیل آنها بود ، دلیلی سست و واهی ، چراکه خداوند قدرت خویش را بر احیای مردگان از طرق مختلف به انسان ها نشان داده است ؛ پیدایش نخستین انسان از خاک ، تحول های عجیب نطفه در رَحِم ، آفرینش آسمان و زمین پهناور، زنده شدن زمین های مرده

بعد از نزول باران که در آیات قرآن به عنوان آسناد زنده‌ای بر امکان رستاخیز آمده ، بهترین دلیل بر این معنی است ، چه نیازی به مطلب دیگری در این زمینه است ؟
از این گذشته آن‌ها عملاً نشان داده بودند که جز بهانه‌جویی ، هدفی ندارند و به فرض که چنین صحنه‌ای مقابل چشمشان انجام می‌گرفت ، بلافاصله می‌گفتند : این سحر است ، همان‌گونه که در موارد مشابه آن گفتند .

﴿۲۶﴾ قُلِ اللَّهُ يُخَيِّبُكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

بگو : خداوند شما را زنده می‌کند ، سپس می‌میراند ، بار دیگر در روز قیامت که در آن تردیدی نیست ، جمع‌آوری می‌کند ، ولی اکثر مردم نمی‌دانند .
آن‌ها نه خدا را قبول داشتند و نه روز جزا را و محتوای این آیه در حقیقت استدلال برای هردو قسمت است ، چراکه روی مسأله حیات نخستین تکیه شده و به تعبیر دیگر آن‌ها اصل وجود حیات نخستین و پیدایش موجودات زنده از موجودات بی‌جان را نمی‌توانستند

انکارکنند و این از یک سو دلیلی است برای وجود عقل و علم کل ، مگر ممکن است مسأله حیات و زندگی با آن نظم شگرف و اسرار پیچیده و چهره‌های گوناگون که عقل همه دانشمندان در آن مات و مبهوت مانده ، بدون وجود خداوند قادر و عالم حاصل شود ؟ به همین دلیل در آیات مختلف قرآن روی مسأله حیات ، به عنوان یکی از آیات توحید تکیه شده است .

از سوی دیگر کسی که قادر بر حیات نخستین است ، چگونه قادر بر اعاده آن نیست ؟! تعبیر به «لَا رَيْبَ فِيهِ» (هیچ شکی در آن نیست) در مورد قیامت که از وقوع آن خبر می‌دهد ، نه از امکانش ، ممکن است اشاره به قانون عدالت پروردگار باشد ، چراکه به طور قطع در این جهان همه حق‌داران به حق خود نمی‌رسند و همه متجاوزان و ستمگران کیفر خود را نمی‌بینند و اگر دادگاه عدل قیامت نباشد ، عدالت پروردگار مفهومی نخواهد داشت . یکی از نام‌های قیامت که در آیه فوق از آن یاد شده ، «يَوْمُ الْجَمْعِ» می‌باشد ، زیرا تمام خلق اولین و آخرین و تمام قشرها و اصناف انسان‌ها، همه در آن روز یک جا جمع می‌شوند .

﴿ ۲۷ ﴾ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ

مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می‌شود ، اهل باطل زیان می‌بینند .

« یَخْسِرُ » از ماده « خُسران » به معنی از دست دادن سرمایه است و به گفته « راغب » در « مفردات » گاه به خود انسان نسبت داده می‌شود و می‌گویند : « خَسِرَ فُلَانٌ : فلان‌کس زیان کرد » و گاه به تجارت او نسبت می‌دهند و می‌گویند : « خَسِرَتْ تِجَارَتُهُ : تجارتش زیان کرد » . گرچه ابناء دنیا این تعبیر را تنها در مورد مال و مقام و مواهب مادی به کار می‌برند ، ولی مهم‌تر از خسران مادی ، از دست دادن سرمایه عقل و ایمان و ثواب است . « مُبْطِلٌ » از ماده « اِبْطال » در لغت معانی مختلفی دارد ؛ باطل کردن چیزی ، دروغ گفتن ، شوخی و استهزاء نمودن و امر باطلی را مطرح کردن ، تمام این معانی در مورد آیه فوق ، قابل قبول است .

آن‌ها که حق را باطل کرده‌اند و آن‌ها که مرام و عقیده باطل را رواج داده‌اند و آن‌ها که در

برابر پیامبران الهی دروغ گفته‌اند و سخنان آن‌ها را به باد استهزاء گرفته‌اند ، زیان و خسران خود را در آن روز خواهند دید .

خداوند این جهان را مزرعه‌ای برای قیامت و تجارتخانه پرسودی برای عالم پس از مرگ قرار داده است. حیات و عقل و هوش و مواهب زندگی ، سرمایه‌های انسان در این بازار تجارت است ، باطل‌گرایان آن‌ها را با متاع زودگذری که نسبت به آن هیچ ارزشمند نیست ، مبادله می‌کنند و روز رستاخیز که تنها قلب سلیم و ایمان و عمل صالح به کار می‌آید ، زیانکار بودن خود را با چشم مشاهده می‌کنند .

﴿ ۲۸ ﴾ وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

در آن روز هر امتی را می‌بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته ، هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود (و به آن‌ها می‌گویند :) امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید ، به شما می‌دهند .

در دادگاه عدل قیامت ، همه به زانو درمی آیند

از بعضی تعبیرات که در کلمات مفسران بزرگ آمده است ، چنین استفاده می شود که در گذشته ارباب دعوا در محضر قضات به این صورت می نشستند ، تا از دیگران مشخص شوند ، در قیامت نیز همه در آن دادگاه بزرگ بر سر زانو می نشینند تا محاکمه آنها صورت پذیرد . سپس دومین صحنه از صحنه های قیامت را به این صورت بیان می کند که : « کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا ... » این کتاب همان نامه اعمالی است که تمام نیکی ها و بدی ها ، زشتی ها و زیبایی های گفتار و کردار انسان ها در آن ثبت است و به گفته قرآن : « لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا : هیچ کار کوچک و بزرگی نیست ، مگر این که آن را ثبت کرده و برشمرده است » (۴۹/کهف) .

تعبیر « کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا » نشان می دهد علاوه بر نامه اعمالی که برای هر انسانی جداگانه موجود است ، هر امتی نیز نامه اعمالی متعلق به جمع و گروه خود دارد ، این معنی با توجه به این که انسان دارای دو نوع اعمال است ؛ « اعمال فردی » و

«اعمال جمعی و گروهی»، مطلب عجیبی به نظر نمی‌رسد و وجود دو گونه نامه اعمال از این نظر، کاملاً طبیعی است.

تعبیر «تُدْعَى» نشان می‌دهد که از آن‌ها دعوت می‌شود که بیانیه و نامه اعمال خود را بخوانند، این شبیه همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره اسراء آمده است: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»: نامه اعمال را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی». **﴿۲۹﴾** هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این کتاب ما است که به حق با شما سخن می‌گوید (و اعمال شما را بازگو می‌کند) ما آنچه را انجام می‌دادید، می‌نوشتیم.

«نَسْتَنْسِخُ» از ماده «استنساخ» در اصل از «نسخ» گرفته شده که به معنی زایل کردن چیزی به وسیله چیز دیگر است، مثلاً گفته می‌شود: «نَسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ»: خورشید، سایه را از میان برد». سپس در مورد نوشتن کتابی از روی کتاب دیگر به کار رفته است، بی‌آن‌که کتاب اول نابود شود. در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که اگر خدا فرمان داده است اعمال

آدمی را «استنساخ» کنند ، باید قبل از آن کتابی باشد که از روی آن کتاب ، نامه اعمال نوشته شود ، لذا بعضی معتقدند که نامه اعمال همه انسان‌ها قبلاً در لوح محفوظ نوشته شده است و فرشتگان حافظ اعمال آدمی ، آن را از روی لوح محفوظ استنساخ می‌کنند . اما این معنی چندان متناسب با آیه مورد بحث نیست ، آنچه مناسب است ، یکی از دو معنی است ، یا «استنساخ» در این جا به معنی اصل «کتابت» است (چنان‌که بعضی از مفسران گفته‌اند) و یا خود اعمال آدمی ، همچون کتابی است تکوینی که فرشتگان حافظ اعمال ، از روی آن نسخه برداری و عکس برداری می‌کنند ، لذا در آیات دیگر قرآن نیز به جای این تعبیر ، تعبیر به «کتابت» آمده است ، در آیه ۱۲ سورة یس می‌خوانیم : «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ : ما مردگان را زنده می‌کنیم و تمام آنچه را از پیش فرستاده‌اند و آثار آن‌ها را می‌نویسیم .

درباره انواع کتاب‌های ثبت اعمال (نامه اعمال شخصی ، نامه اعمال امت‌ها ، کتاب جامع و عمومی همه انسان‌ها) در جلد ۱۸ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۱۲ سورة یس ، صفحه

۳۳۳ ، بحث بیشتری آمده است .

﴿ ۳۰ ﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می‌کند ، این پیروزی بزرگ است .

واژه « فَوْز » به معنی « پیروزی توأم با سلامت » است و در ۱۹ مورد از آیات قرآن ، به کار رفته ، گاه توصیف به « مُبِين » شده و گاه توصیف به « کَبِير » ، اما در غالب آیات توصیف به « عَظِيم » شده و معمولاً در مورد بهشت است ، ولی بعضاً در مورد توفیق اطاعت پروردگار و آمرزش گناهان و مانند آن نیز استعمال شده است .

این آیه مرحله نهایی دادرسی قیامت را بیان می‌کند ، آن‌جا که هر گروهی به نتیجه اعمال خود می‌رسند .

ذکر « فاء تفریع » در این جا ، دلیل بر این است که نتیجه نگهداری حساب اعمال و آن

دادگاه عدل الهی همین است که مؤمنان در رحمت الهی وارد می‌شوند .
طبق این آیه ، ایمان به تنهایی کافی نیست که از این موهبت عظیم برخوردار شوند ، بلکه عمل صالح نیز شرط آن است .
«رحمت الهی» مفهوم وسیعی دارد که دنیا و آخرت را در برمی‌گیرد و در آیات قرآن بر معانی زیادی اطلاق شده است ، گاه بر مسأله هدایت ، گاه نجات از چنگال دشمن ، گاه باران پربرکت ، گاه به نعمت‌های دیگری همچون نعمت نور و ظلمت و در موارد بسیاری نیز به بهشت و مواهب خدا در قیامت اطلاق شده است .
جمله «ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» در این‌جا درباره کسانی است که در بهشت و رحمت الهی وارد می‌شوند و در واقع هردو پیروزی بزرگ است ؛ نجات از عذاب و دخول در کانون رحمت حق .
در این‌جا ممکن است این سؤال پیش آید که آیا مؤمنانی که فاقد عمل صالح هستند ، وارد بهشت نمی‌شوند ؟

پاسخ این است که وارد بهشت می شوند ، اما بعد از آن که مجازات خود را در دوزخ ببینند و پاک شوند ، تنها کسانی بعد از حسابرسی مستقیماً به این کانون رحمت راه می یابند که علاوه بر ایمان ، سرمایه عمل صالح نیز داشته باشند .

﴿ ۳۱ ﴾ **وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ**

اما کسانی که کافر شدند ، به آن ها گفته می شود : مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار کردید و قوم مجرمی بودید .

در این آیه تنها سخن از کفر است و اما اعمال سوء به عنوان یک عامل دخول در عذاب الهی ذکر نشده ، این به خاطر آن است که مسأله کفر به تنهایی موجب عذاب است و یا به خاطر این که تعبیر به « مُّجْرِمِينَ » در ذیل آیه برای بیان این معنی کافی است . نکته دیگر این که در اینجا سخنی از مجازات دوزخ به میان نیامده ، اما سخن از توبیخ و سرزنش پروردگار است که بزرگ ترین مجازات محسوب می شود و دوزخ در برابر آن از

اهمیت کمتری برخوردار است .

این نکته نیز قابل توجه است که از این آیه استفاده می شود که بدون بعثت پیامبران و ارسال رسل و نزول آیات الهی (و به اصطلاح تأکید احکام عقل به احکام شرع) مجازاتی از سوی خداوند رحمان انجام نخواهد شد و این نهایت لطف و مرحمت او است .
آخرین نکته این که مشکل بزرگ این گروه ، از یک سو مسأله « استکبار » در برابر آیات الهی است و از سوی دیگر « تداوم جرم و گناه » است که از جمله « كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ » استفاده می شود .

﴿ ۳۲ ﴾ **وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ الْأَظْنَاءِ وَ مَا نَحْنُ بِمُؤْتِقِينَ**

و هنگامی که گفته می شد : وعده خداوند حق است و در قیامت هیچ شکی نیست ، شما می گفید : ما نمی دانیم قیامت چیست ؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچ وجه یقین نداریم .

تعبیر به « مَا نَذَرِي مَا السَّاعَةُ : نمی دانیم قیامت چیست » ، نشان می دهد که آن ها در مقام استکبار و بی اعتنایی بودند و اگر روح حق طلبی می داشتند ، هم ماهیت روز قیامت امر روشنی بود ، هم دلیل بر وجود آن .

و از این جا پاسخ سؤالی که در این جا مطرح شده که اگر آن ها به راستی در شک و تردید بودند ، مسئولیت و گناهی ندارند ، روشن می شود ، چراکه این شک و تردید به خاطر عدم وضوح حق نبود ، بلکه از مسأله کبر و غرور و لجابت و عناد ناشی می شد .

﴿ ۳۳ ﴾ وَ بَدَّالَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

و سیئات اعمالشان برای آن ها آشکار می شود و سرانجام آنچه را استهزاء می کردند ، بر آن ها واقع می شود .

« خَاق » از ماده « حَوَّق » در اصل به معنی وارد شدن ، نازل شدن ، اصابت کردن و احاطه نمودن است . زشتی ها و بدی ها تجسم می یابند ، جان می گیرند و در برابر آن ها آشکار می شوند و همدم و همنشین آن ها هستند و دائماً آزارشان می دهند .

﴿ ۳۴ ﴾ وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسِيكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَاؤْيَكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

و به آنها گفته می شود : امروز شمارا فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یآوری ندارید . بدون شک فراموشی برای ذات پاک خداوند که علمش محیط به تمام عالم هستی است ، مفهومی ندارد ، این کنایه لطیفی است از بی اعتنایی و نادیده گرفتن یک انسان مجرم و گنهکار ، حتی در تعبیرات روزمره ما نیز دیده می شود ، می گوئیم : فلان دوست بی وفا را برای همیشه فراموش کن ، یعنی همچون یک انسان فراموش شده با او رفتار نما ، مهر و محبت و دیدار و دلجویی و احوالپرسی را درباره او ترک کن و هرگز به سراغ او مرو . این تعبیر ضمناً تأکید دیگری است بر مسأله « تجسم اعمال » و « تناسب مجازات و جرم » چراکه نسیان قیامت سبب می شود خدا آنها را در قیامت به فراموشی بسپارد و چه دردناک و جانکاه است این مصیبت بزرگ که خداوند رحیم و مهربان ، کسی را به فراموشی

بسپارد و از تمام الطافش محروم کند .

﴿ ۳۵ ﴾ ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَغَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

این به خاطر آن است که شما آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا، شمارا مغرور کرد ، امروز آن ها از دوزخ خارج نمی شوند و هیچ گونه عذری از آن ها پذیرفته نیست . اصولاً این دو از یکدیگر جدا نیست ؛ « غرور » و « استهزاء » ، افراد مغرور و خودبرتربین که دیگران را با چشم حقارت نگاه می کنند ، غالباً آن ها را به باد استهزاء و سخریه می گیرند ، سرچشمه اصلی غرور نیز متاع زندگی دنیا و قدرت و ثروت و پیروزی های گذرا و موقت آن است که افراد « کم ظرفیت » را چنان غافل می سازد که حتی برای دعوت فرستادگان الهی ، کمترین ارزشی قائل نخواهند شد و حتی زحمت مطالعه دعوت آن ها را به خود نمی دهند .

﴿ ۳۶ ﴾ فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَ رَبِّ الْاَرْضِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

بنابر این حمد و ستایش مخصوص خدا است ، پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان .

« رَبِّ » به معنی مالک ، مدبر ، حاکم و مصلح است ، لذا هر خیر و برکتی است ، از ناحیه ذات پاک او است و به همین دلیل تمام ستایشها به او بازمی گردد ، حتی ستایش گل ، صفای چمن ، صفای نسیم و زیبایی ستارگان ، ستایش او است که همه از ذات پاکش سرچشمه می گیرند و با لطف و عنایتش پرورش می یابد .

جالب این که یک بار می گوید : « پروردگار آسمانها » ، بار دیگر می گوید : « پروردگار زمین » و سرانجام می گوید : « پروردگار همه جهان هستی و جهانیان » ، تا اعتقاد به ارباب انواع و خدایان مختلفی را که برای موجودات گوناگون قائل بودند ، درهم بکوبد و همه را به سوی توحید ربوبی دعوت کند .

﴿ ۳۷ ﴾ وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيْمُ

و برای او است کبریا و عظمت در آسمان و زمین و او عزیز و حکیم است .
در آیه قبل ، سخن از مقام ربوبیت ، یعنی مالکیت و تدبیر او در عالم هستی بود و در
این جا سخن از عظمت او است که هر قدر در آفرینش آسمان و زمین دقت کنیم ، به این
حقیقت آشناتر خواهیم شد . و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف می گوید : « او
قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است » .

لذا مجموعه « علم و قدرت و عظمت و ربوبیت و محمودیت » که مجموعه ای از
مهم ترین صفات و اسمای خُسنای او است ، تکمیل می گردد .

به این ترتیب سوره « جائیه » که با توصیف خداوند به « عزیز » و « حکیم » آغاز شده ، با
همین اوصاف نیز پایان می یابد و سراسر محتوای آن نیز گواه بر عزت و حکمت بی پایان او است .

پایان سوره جائیه و جزء بیست و پنجم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خز علی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"	۱۰
اسرار همه چیز نزد خدا است	۱۱
حرص و طمع انسان های کم ظرفیت	۱۴
نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک	۲۴
حقیقت احاطۀ خداوند به همه چیز	۲۶
فضیلت تلاوت سورۀ «شوری»	۲۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نزدیک است آسمان‌ها متلاشی شوند	۳۴
آیا فرشتگان برای همه استغفار می‌کنند؟	۳۷
ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد	۳۸
قیامی از «أُمُّ الْقُرَى»	۴۰
ولی مطلق خدا است	۴۷
چند یادآوری درباره روزی بخشی خداوند	۵۳
آیین تو عصاۀ آیین همه انبیاست	۵۸
دستورات پنج‌گانه برای تحقق عدالت	۶۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
شباب نکنید قیامت می آید	۷۰
مزرعه دنیا و آخرت	۷۳
مودت اهل بیت پاداش رسالت است	۸۰
روایاتی که در تفسیر آیه مَوَدَّةٌ فِی الْقُرْبٰی آمده است	۸۴
خدا توبه بندگان را می پذیرد	۸۹
مرفهین طغیانگر	۹۱
ستارگان آسمان دارای موجودات زنده اند	۹۸
مصائبی که دامان ما را می گیرد	۱۰۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مصائب شما دستاورد خودتان است.....	۱۰۷
رفع یک اشتباه بزرگ در ارتباط با بحث مصیبت‌ها.....	۱۰۹
وزش بادهای منظم و حرکت گشتی‌ها از آیات خدا است.....	۱۱۱
برنامه‌های عملی هفت‌گانه برای جامعه سالم.....	۱۲۰
اهل ایمان تسلیم ظلم نمی‌شوند.....	۱۲۹
یاری طلبیدن عیب نیست، ظلم کردن عیب است.....	۱۳۴
آیا راه بازگشتی وجود دارد؟.....	۱۳۷
فرزندان همه هدایای خدا هستند.....	۱۴۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
طرق ارتباط پیامبران با خداوند	۱۴۷
وحی در لغت و قرآن و سنت	۱۵۱
حق کلام درباره وحی	۱۵۵
منطق منکران وحی	۱۵۹
ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی در مورد وحی	۱۶۰
چند حدیث پیرامون مسئله وحی	۱۶۱
قرآن روحی است از جانب خدا	۱۶۵
پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت؟	۱۷۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پاسخ به یک سؤال در مورد ایمان پیامبر	قبل از نبوت
۱۷۲	
فضیلت تلاوت سوره « زخرف »	۱۷۴
۱۷۹	
گناه شما، مانع رحمت ما نیست	
۱۸۴	
پنج نمونه از نعمت‌های خدا که بخشی از دلایل توحید می‌باشند	
۱۹۰	
یاد خدا به هنگام بهره‌گیری از نعمت‌ها	
۱۹۲	
چگونه ملائکه را دختران خدا می‌خوانند؟؟	
۲۰۰	
مشرکین دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند	
۲۰۴	
سرانجام کار مقلدین مغرض چشم و گوش بسته	

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
توحید سخن جاویدان انبیاء	۲۰۵
چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده است؟	۲۰۹
پاسخ به دو سؤال مهم در مورد رزق و معیشت	۲۱۲
قصرهای باشکوه با سقفهای نقره‌ای (ارزش‌های دروغین)	۲۱۷
نظام ارزشی و اصلاحات از دیدگاه اسلام	۲۱۹
ثروت و امکانات مادی، وسیله است نه هدف	۲۲۱
همنشین شیاطین	۲۲۳
فرعونیان مغرور و پیمان شکن	۲۳۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اگر موسی عليه السلام پیامبر است، چرا دستبند طلا ندارد؟	۲۴۰
"استخفاف عقول"، برنامه همیشگی سران گمراهی	۲۴۲
کدام معبودان در دوزخند؟	۲۴۶
آن ها که درباره مسیح غلو کردند، ظالم و اهل عذابند	۲۵۳
در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت؟	۲۵۷
در بهشت، آن چه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد، نصیب بهشتیان می شود	۲۶۳
در قیامت مجرمین کافر برای فرار از عذاب، آرزوی مرگ می کنند	۲۶۹
پاسخ به سؤال	۲۷۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
چه کسی قادر بر شفاعت است؟	۲۸۰
فضیلت تلاوت سوره «دخان»	۲۸۵
نزول قرآن در شبی پر برکت	۲۸۷
نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن	۲۸۹
رابطه قرآن با شب قدر و حیات مادی و معنوی	۲۹۲
منظور از «دخان مبین» چیست؟	۳۰۲
اگر ایمان نمی آورید، لااقل مانع دیگران نشوید	۳۰۸
کاخ ها و باغ ها و گنج ها را گذاشتند و رفتند	۳۱۳

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۳۲۱	بنی اسرائیل در بوته آزمایش
۳۲۳	عقیده مشرکان درباره معاد
۳۲۶	آنها بهترند یا قوم «نَج»؟
۳۲۹	اثبات معاد از طریق "حکمت آفرینش این جهان"
۳۳۹	کیفرهای جسمانی و روحانی
۳۴۰	پرهیزکاران و انواع نعمت‌های هفتگانه بهشتی
۳۴۵	مرگ نخستین چیست؟
۳۵۲	فضیلت تلاوت سوره «جاثیه»

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
وای بر هر دروغگوی گنهکار.....	۳۶۲
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار.....	۳۶۹
روش اخلاقی قرآن در برخورد با کفار و کمراهان.....	۳۷۱
اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟.....	۳۷۳
مواهب شش گانه ای که خدا به بنی اسرائیل عطا کرد ولی... ..	۳۷۴
حیات و مرگ مؤمنان و کافران یکسان نیست.....	۳۸۲
بحثی پیرامون هوای نفس.....	۳۸۸
عقاید ده‌ریین.....	۳۹۱
در دادگاه عدل قیامت، همه به زانودرمی آیند.....	۴۰۱